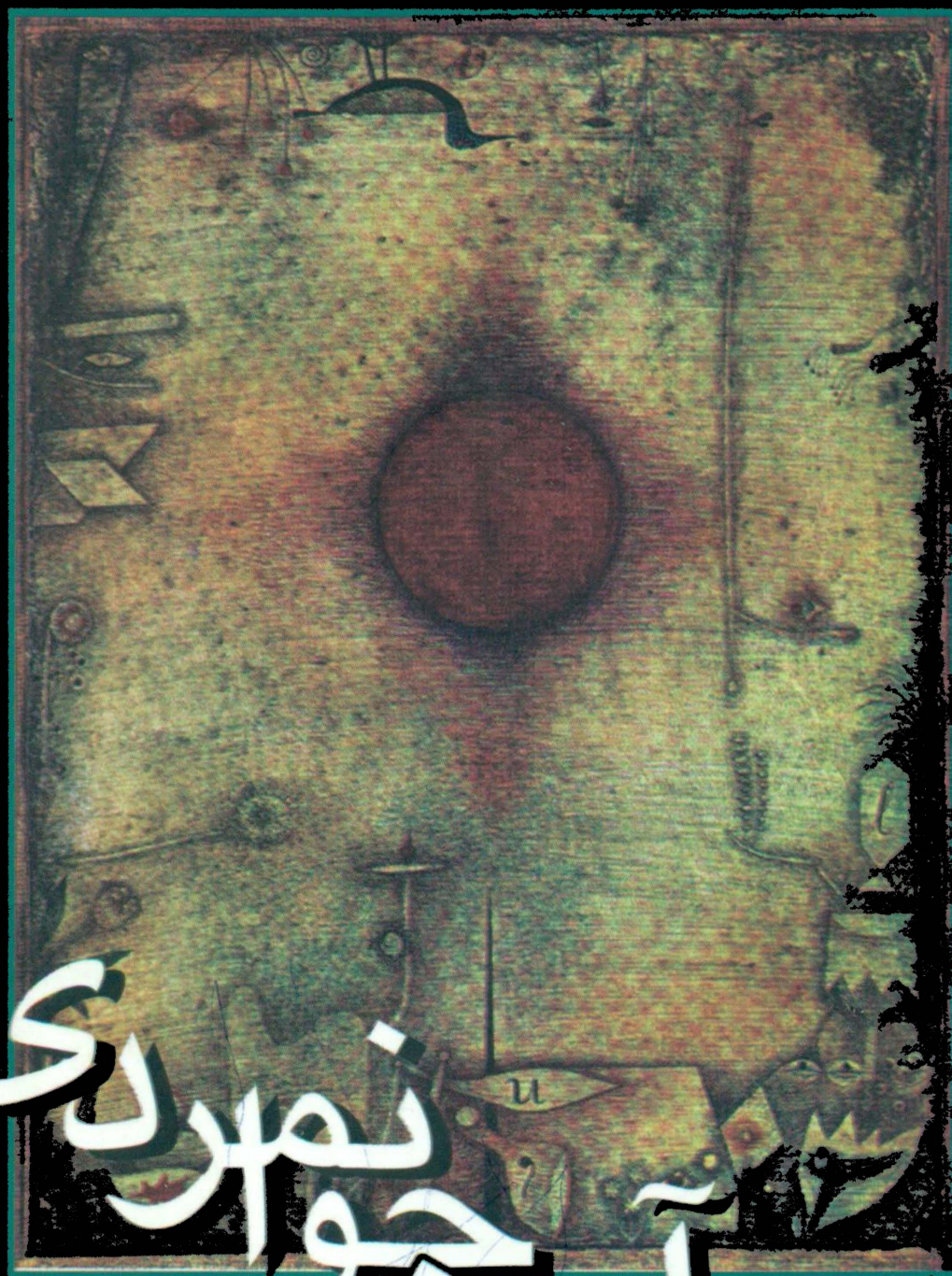


هانری کرین

ترجمہ

احسان نراقی



آیین جوهری



کوربن، هانری، ۱۹۰۳ - ۱۹۷۹
آئین جوانمردی / نوشته هانری کربن؛ ترجمه احسان نراقی. - تهران: سخن، ۱۳۸۲.
ISBN 964 - 372 - 065 - 9
دوازده، ۲۳۳ ص.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
این کتاب ترجمه مقدمه تحلیل هانری کربن است بر کتاب رسایل جوانمردان:
Traite's des Compagnons - Cheveliers
چاپ قبلی: نشر نو، ۱۳۶۳.
واژه نامه.
مندرجات: ق. ۱. آئین جوانمردی، هانری کربن. - ق. ۲. آئین جوانمردی از دید دیگر
محققان.
۱. فتوت. الف. نراقی، احسان، ۱۳۰۵ - ، مترجم. ب. عنوان.
۲۹۷/۸۵ BP ۲۹۴/ک ۹۹
کتابخانه ملی ایران
۳۷۳۰۱ - ۸۱ م

آیین جوانمردی

نوشته

هانری کرین

ترجمه

احسان نراقی



تهران - ۱۳۸۵



آیین جوانمردی

چاپ دوم ۱۳۸۵

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

لینوگرافی: صدف

چاپخانه گلرنگ یکتا

خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

حق جاپ محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۳۷۲-۰۶۵-۹ ISBN 964-372-065-9

فهرست

پیشگفتار

قسمت اول: آیین جوانمردی هانری کربن

درآمد

۴

۳

۱۳

۳۱

۴۰

۵۰

۵۹

۷۷

۸۰

۹۵

فصل یکم: فتوت‌نامه عبدالرزاق کلشانی

فصل دوم: فتوت‌نامه شمس‌الدین آملی

فصل سوم: فتوت‌نامه شهاب‌الدین عمر سهروردی (یکم)

فصل چهارم: فتوت‌نامه شهاب‌الدین عمر سهروردی (دوم)

فصل پنجم: فتوت‌نامه نجم‌الدین زرکوب تبریزی

فصل ششم: فتوت‌نامه درویش علی بن یوسف کرکهری

فصل هفتم: فتوت‌نامه چیت‌سازان

فصل هشتم: نتیجه کلی

قسمت دوم: آیین جوانمردی از دید دیگر محققان

فتوت و خلافت (عباسی)

عباس اقبال

حسام‌الدین چلبی از فتیان

بدیع‌الزمان فروزانفر

جوانمردی

ملك الشعراى بهار

خصایص فتیان

قاسم غنی

ریشه‌های اجتماعی فتیان و عیاران

سید صادق گوهرین

فتوت در کشورهای اسلامی

فرا تئس تیشنر

تأثیر آیین جوانمردی در ورزشهای باستانی

پرتو بیضائی کاشانی

۱۰۱

۱۰۶

۱۰۹

۱۲۱

۱۲۷

۱۳۲

۱۴۲

۱۴۹	سعید نفیسی	فتوت و کتابهای مهم مربوط به آن
۱۵۴	محمد ابراهیم باستانی پاریزی	عیاران و جنبشهای اجتماعی
۱۶۱	غلامحسین یوسفی	فتوت و قیامهای ضدخلافت
۱۶۶	اسماعیل حاکمی	آئین فتوت و عیاری
۱۶۹	پرویز فاتل خانلری	آئین عیاری
۱۷۷	محمدجعفر محجوب	سیری در تاریخ فتوت
۱۸۶	کامل مصطفی شیبی	فتوت و تشیع
۱۹۲	مهرداد بهار	سابقه جوانمردی در ایران باستان
۱۹۶	عبدالحسین زرین کوب	اهل ملامت و فتیان
۲۰۴	ایرج افشار	فتوتنامه آهنگران
۲۱۱	صباح ابراهیم سعید الشیخلی	اصناف و فتوت
۲۱۸	سید صادق گوهرین	مکتب فتیان
۲۲۳		واژهنامه فارسی بهفرانسه

سایه خورشید سواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب

گرم شوا از مهر و ز کین سرد باش

چون مه و خورشید جوانمرد باش

نظامی، مخزن الاسرار

بنام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

ذخیره‌ها و میراث‌های فرهنگی جامعه‌ای کهن نظیر جامعه‌ما بمثابة قوای دفاعی بدن آدمی در دوران هجوم بیماری است. همانطور که آن قوا ضامن سلامت بیمار است آن ذخیره‌های فرهنگی و معتقدات معنوی هم در صورت بروز بحران، جامعه را از بلایا حفظ و حراست می‌کند. بخصوص هنگامی که جامعه در حال گذار از یک وضع به وضع دیگری است و مجموع نظام ارزشی گذشته، و از آن جمله قوانین موضوعه و حاکم بین افراد، بی اعتبار شده و نظام ارزشی جدید هم هنوز استقرار و استحکام نپذیرفته، همین ذخائر فرهنگی و اخلاقی که به صورت رسوم عرفی و آداب قدیمی در بطن جامعه و لایه‌های درونی آن وجود دارد تجلی می‌کند و از برکت آنها ضایعات انسانی و اجتماعی تقلیل می‌پذیرد؛ چنانکه در تاریخ انقلابات و دگرگونی‌های دیگر کشورهای جهان دیده شده در این دورانهای انتقالی تا مدتها ضابطه‌ای رعایت نمی‌شود و به اصطلاح معروف «هرکی هرکی» است و قانون جنگل حاکم است و احتمال بروز نابسامانی‌ها و تجاوزات و تعدیات و حوادث اسف‌بار زیاد، فقط قدرت اعتقادی و باورهای معنوی و اخلاقی خود افراد جامعه است که در دورانهای فترت از خشونت‌ها می‌کاهد.

رسوم و آداب مربوط به جوانمردی از جمله این ذخائر معنوی و فرهنگی است که به قول هانری کربن به صورت یک سلسله تعالیم اخلاقی و یک نوع حکمت عملی برای عامه مردم درآمده و در دوره‌های فترت کارساز بوده است؛ بدین معنی که آن بخش از احکام دین و اصول عقلی که مربوط به زندگی افراد در جامعه و رفتار آنان با یکدیگر بوده به صورتی تلطیف شده و با گذشت زمان از انواع صافی‌های تجربی و انسانی عبور کرده و در قالب قواعد اخلاقی به ظریفترین حالات خود درآمده و از نسلی به نسل بعد سپرده شده

است. خلاصه و چکیده آن عبارتست از تکالیفی که شخص به حکم محبت و به فرمان عشق اجرای آن را به عهده گرفته و بحث نظری و عملی آن در فتوت نامه های گوناگون آمده است که می توان همه را به عنوان «آیین جوانمردی» نامید.

جوانمردان در ایران و فتیان در دیگر بلاد اسلامی یک شاخه از مسلمانان شیعی مسلک بودند که بتبع عرفای نامدار سده های نخستین اسلام کوشیدند به باطن و درون احکام شریعت دست یابند و عشق و محبت و حرمت به میثاق دوستی و وفای به عهد را که در بطن این قوانین و احکام نهفته است مأخذ اعمال خود قرار دهند و احساسات رقیق و ادراکات ظریف عارفانه را — که اگر در مذاهب و مدنیت های دیگر جهانی هم بوجود آید، خاص نخبگان و افراد استثنائی است — به کمک فتوت نامه های هر صنف و گروهی به اعماق جامعه ببرند و به مشتاقان و مستعدان بیاموزند و در عمل جاری و ساری گردانند. از این طریق بود که پیشوایان و پیران فتوت در تکوین شخصیت معنوی نیاکان ما اثری عمیق و در تربیت اصیل اجتماعی آنان سهمی بسزا داشته اند زیرا جملگی با اعتقاد عمیقی که به احکام الهی داشتند سعی کردند از حیات انسانی درک واقعی پیدا کنند و این احکام را با خصوصیات فردی و جمعی مردمان تطبیق دهند و مانع ترکتازی و قشری گری اهل ظاهر گردند.

این انسانهای آزاده و بزرگوار در ادوار پراشوب و بهنگام فترت ها و انتقال قدرتها و انحطاط و تغییر حکومتها مردم بی پناه سرزمین خود، بالاخص ساکنان شهرها را از گزند انواع تجاوزات محفوظ داشتند و با تعمیم اصول و مبانی جوانمردی به همه جنبه های زندگی و به روابط انسانی حال و هوایی از محبت و دوستی بخشیدند و بدین نحو سرمایه گرانبهائی از عشق و محبت و کف نفس و خویشن داری و مدارا و گذشت برای ما به جا گذاشتند، سرمایه ای که برای امروز و فردایمان نیز بسیار کارآمد است و در جهان کنونی همگی سخت بدان نیازمندیم، زیرا خردمندان جامعه بشری معترفند که انسان امروز نیاز مبرم به آرامش و مدارا و تساهل و تسامح و تفاهم قلبی و تحمل دیگری دارد و در دنیای صنعت زده آزمند معاصر تجربه زندگی نشان داده است که پیشرفت علوم و فنون و صنایع و ارتباطات به تنهایی آدمی را به آن هدفهای عالی و معنویت متعالی نمی رساند.

جوامع بشری محتاج و مشتاق معنویت راستین هستند، اما مکتب هائی که به صورت گوناگون و در آغاز و در ظاهر به نام حفظ حیثیت و آزادی و اعتلای انسانی وارد صحنه می شوند در نتیجه تعصباتی که مولود اندیشه های «قالبی» و قشری است در عمل بزرگترین صدمات را نسبت به انسان روا می دارند و آیین جوانمردی که در اصل با اتکاء

به «فطرت» نیک انسانی بوجود آمده و در صدد محفوظ نگه داشتن انسان از انواع قشری گری ها و تعصبات بوده است، در آینده نیز می تواند ما را از این نوع صدمات مصون بدارد. دلبستگی و اعتقاد به این اصول باعث آمد تا نگارنده این سطور در صدد انتشار کتاب حاضر برآید.

در دوران انزوایی ناگزیر که بیش از دو سال بطول انجامید و دسترسی به کتاب متعذر و محدود بود، از حسن اتفاق و برحسب تصادف کتاب رسائل جوانمردان به دستم رسید و چون بخشی از آن، حاوی تحلیلی به قلم هانری کربن از آیین جوانمردان بود و آشنایی با نحوه خاص تحلیل و تلقی و برداشت این محقق نامدار از مسائل مربوط به تشیع و نیز طرز بیان و تعبیرات وی در تلخیص این رسائل برای اهل تحقیق مفید به نظر می آمد، به تشویق آقای دکتر مهیار خلیلی و با اغتنام فرصت به ترجمه آن پرداختم. دوست عزیز دیگر آقای محمدرضا اسلامی با دانش و بینشی که در مسائل اسلامی دارد در تطبیق آیات قرآنی نگارنده را یاری داد و بخصوص با لطف و همدلی بی نظیری که از خصائص اوست ترجمه را با حوصله ای قابل تحسین به خط خوش پاکنویس کرد که سپاسگزاری از این دو بزرگوار را وظیفه خود می دانم.

پس از گذراندن آن دوران و امکان دیدار و گفت و گویا محققان و دست یابی به کتابها و منابع مختلف دریغ آمد که درباره آیین جوانمردی منحصرأ به چاپ و انتشار ترجمه اثر کربن اکتفا کنم و به خود می گفتم ای کاش مقدور بود که به قول امروزها «میزگردی» و مجلس بحثی از افراد ایرانی و غیرایرانی — که به نوعی در این مقوله به تحقیق پرداخته اند — تشکیل می شد تا همه نکات مربوط به جوانمردی شناخته و مطرح می گردید ولی از آنجا که تحقق این آرزو امکان پذیر نبود، بویژه آنکه گروهی از آنان روی در نقاب خاک کشیده اند و گروهی در دسترس نیستند، بدین سبب از آثار هریک از آنان (و آن عده که دیدارشان میسر بود با نظر و موافقت ایشان) بخشهایی انتخاب کردم که در قسمت دوم کتاب آمده است. انگیزه من در انتخاب این مطالب، بیشتر بر این اساس بوده است که چون مطالب در کنار هم قرار گیرد، نکات و منابع مختلف مربوط به جوانمردی روشن و شناخته گردد و در عین حال مباحث طرح شده برای خواننده حالت تکراری نداشته بلکه مکمل یکدیگر باشند.

در قسمت سوم واژه ها و اصطلاحاتی که خود کربن در بیان مفاهیم عرفانی و فلسفی بکار برده و یا آنچه مخصوص به فتیان بوده، آمده است و مترجم هیچگونه دخل و تصرفی در آن نکرده است؛ یعنی کلمات و اصطلاحات فارسی و فرانسوی از خود کربن است.

در اینجا بر خود فرض می‌دانم که مراتب تشکر و حق‌شناسی خود را به سروران عزیز و دانشمندان گرامی، حضرات دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر عبدالحسین زرین کوب و سید ابوالقاسم انجوی شیرازی و دکتر ابوالقاسم پورحسینی عرضه بدارم که با کمال صفا و صمیمیت و حوصله و دقت متن کتاب را دیدند و نکاتی را بر نگارنده روشن کردند که بسیار مفید و ارزنده بود و رفتارشان بواقع مصداق زنده مباحث همین کتاب بود. همچنین از زحمات دوست گرانقدرم آقای عبدالحسین آذرنگ که با رونویسی و تطبیق متون و آماده کردن کتاب برای چاپ و سپس تصحیح آن با وسواس و دقتی که همه در ایشان سراغ دارند لحظه‌ای از کار این کتاب فارغ نبوده است، سپاسگزارم.

احسان نراقی

مهرماه ۱۳۶۳

قسمت اول

آیین جوانمردی

هانری گربن

درآمد

آنچه که واژه عربی «فتوت» و لغت فارسی «جوانمردی» بر آن اطلاق می‌شود، از خصوصیات فرهنگ و تمدن معنوی اسلامی است که هم مورد توجه و علاقه پژوهندگان علوم دینی است، هم مطمح نظر فیلسوفان و جامعه‌شناسان. از این رو وقتی آقای مرتضی صراف چاپ رسائل جوانمردان را که مشتمل بر هفت فتوت‌نامه است به ما پیشنهاد کرد، پیشنهادشان با برنامه‌هایی که داشتیم از هر حیث مطابقت داشت و ما از آن استقبال کردیم؛ به ویژه که تحقیقات مربوط به فتوت، در ایران کنونی مورد توجه قرار گرفته است و در این مورد همه ما مدیون آقای محمد جعفر محجوب هستیم که به تازگی توانسته‌اند از کتاب پرحجم فتوت‌نامه ملا حسین واعظ کاشفی، که مدت‌ها چشم به راه آن بودیم، چاپ تازه‌ای — به همراه یک مقدمه تاریخی مشروح — عرضه بدارند و بنیاد فرهنگ ایران آنرا منتشر کرده است.

واژه عربی «فتی» که جمع آن فتیان است، بر مفهوم جوانی — از شانزده تا سی سالگی — دلالت می‌کند. معادل فارسی این واژه، «جوان» و معادل لاتینی‌اش «جوونیس»^۱ است. «جوانمردی» که معادل فارسی فتوت است، همان جوانی است و مفهوم دقیق لغوی آن، دوره جوانی از حیث جسمانی است، اما معنای مجازی آن «سالک» یا زایر معنوی است که به منزلگه دل رسیده

باشد؛ یعنی حقیقت باطنی انسان را درک کرده و در نتیجه به مرحلهٔ جوانی جاودانهٔ روح نایل گردیده باشد. جوانی از لحاظ جسمانی به معنای رسیدن به کمال و شکفتگی ظاهری و جسمانی انسان و از لحاظ معنوی به مفهوم شکوفایی کامل خصلتها و نیروهای درونی اوست. به جوان، فتی یا جوانمرد و در زبان فرانسه شوالیه^۲ می گویند. ظاهراً برای واژهٔ فارسی جوانمرد، شوالیه مناسبترین

۲. chevalier (شهباز). اصولاً شوالیه گری آمیزه‌ای بود از سنتهای نظامی اقوام ژرمن، آداب و شعائر مسیحی و رسمهایی که از عالم اسلام و ایران باستان به اروپا راه یافته بود. شوالیه گری در اواسط قرون وسطی به تدریج شکل گرفت و در قرنهای بعد در زندگی اجتماعی، روابط سیاسی و زمینه‌های ذوقی و هنری اروپایان تأثیر فراوان به جا گذاشت.

اصول شوالیه گری که برای تحکیم رژیم فئودالی به وجود آمده بود، شوالیه‌زا موظف می ساخت در جنگ شجاع و به تعهدات فئودالی پای بند باشد و از شرف و ناموس زنان و ضعفا دفاع بلا شرط کند. ورود به جرگهٔ شوالیه‌ها مراحل و قواعدی داشت. جوانی که خانواده‌اش او را برای خدمت شوالیه گری آماده می ساخت، بایستی دوران طولانی رنج، مرارت و انضباط شدید را تحمل می کرد. جسم و روح خود را با کار و شرکت در مسابقه‌ها و با تمرینهای بدنی خطرناک تقویت می نمود. پس از تکمیل آموزشها، به جرگهٔ شوالیه‌ها پذیرفته می شد. نخست با استحمام، جسم و روح خود را طاهر می کرد و به این سبب به او شوالیهٔ گرمابه می گفتند. شوالیهٔ شمشیر به کسی گفته می شد که به پاداش جانفشانی در جنگ، به این عنوان مفتخر می گردید. در هر حال ورود به این جرگه با مراسمی در کلیسا همراه بود. شوالیه، نیم تنه‌ای سفید، جنبه‌ای سرخ‌رنگ و ردایی سیاه برتن می کرد. سفید، نشانهٔ پاکی اخلاق، سرخ علامت آمادگی خون‌فشانی در راه خدا یا شرف، و سیاه نشانهٔ پذیرفتن مرگ توأم با وقار و متانت بود. شوالیه با این لباس، شب را در کلیسا با دعا و عبادت صبح می کرد. به گناهان خود نزد کشیش اعتراف می نمود و تعهد می سپرد به وظایف اخلاقی، دینی، اجتماعی و نظامی که کشیش موعظه می کرد، عمل کند. آن گاه با شمشیری که به گردنش آویخته بود تا محراب کلیسا پیش می رفت. کشیش، شمشیر را از گردنش باز می کرد، تبرک می نمود و دوباره برگردن او می آویخت. سپس شوالیهٔ نامداری که در آن مراسم حضور داشت، از وی می پرسید: به چه سبب می خواهی به جرگهٔ شوالیه‌ها وارد شوی؟ آیا قصد تو مال اندوزی است یا تن آسانی یا به دست آوردن عنوانی بدون آنکه زیندهٔ آن باشی؟ شوالیه پاسخ می داد. هیچ کدام، بلکه به قصد خدمت به آرمان بزرگ شوالیه گری که ایثار جان و مال برای راحت دیگران و ناچیز شمردن مرگ در راه اجرای تعهد اخلاقی و دینی است. شوالیه‌های حاضر در مراسم به همراه بانوان، پیرایه‌های رزم را، مانند زره و نیم تنه، بر او می بستند، بازو بندهای فولادین را بر بازوانش می پوشانند، دستپوشهای آهنین و شمشیر و مهمیزهای شوالیه گری را بدو می سپردند. سپس شوالیهٔ بزرگ از جای برمی خاست و با پهنای شمشیر سه بار برگردن یا شانهٔ اومی زد و سیلی محکمی بر گونهٔ وی می نواخت. ضربه‌های شمشیر و سیلی نشانهٔ آخرین توبه‌ای بود که

معادل است و مورد پسندِ خاطر دوستان ایرانی نیز هست، زیرا استعمال این کلمه پیشینه‌ای طولانی دارد و کاربرد آن در برابر شوالیه احتمالاً به هامر پورگشتال^۳ خاورشناس معروف سده نوزدهم بازمی‌گردد.

تردیدی نیست که او همانند بسیاری از پیش کسوتان مرتکب اشتباههایی شده است، اما به نظر ما در این مورد که شوالیه‌گری را معادل فتوت گرفته دچار خطا نشده است. از او انتقاد کرده‌اند که منشأ و مبداء فتوت را به زمان ابوالعباس احمد الناصر لَدین الله (۶۲۰ – ۵۷۷ هـ.ق) خلیفه عباسی نسبت داده است و حال آنکه این فتوت، پیدایش دوباره عارضه زودگذری بوده که در آن دوران نیز چندان نپاییده است.

پژوهشهای تاریخی نشان می‌دهد که ظهور فتیان در آغاز سده چهارم هـ.ق/دهم میلادی بوده است و فتیان در آن وقت به «عیاران»، «سرگردانان» یا «یاغیان» شهرت داشته‌اند. البته ما میان ایشان و جوانمردان ارتباطی نمی‌بینیم. ظاهراً اصول جوانمردی در سده پنجم هـ.ق تکوین یافته و آثار آن در تألیفهایی که پیوند گاه فتوت و تصوف اند، دیده می‌شود.

→ بایستی شوالیه بدون تلافی جویی تحمّل نماید.

شوالیه بزرگ در پایان مراسم این عبارت را بر زبان می‌راند: «به نام خدا، میکائیل و ژرژ قدیس تورا شوالیه می‌کنم.»

در این هنگام به تازه شوالیه شده یک زوبین، یک کلاهخود و یک اسب بخشیده می‌شد. و او در حالی که زوبین را در هوا حرکت می‌داد و شمشیر را از نیام بیرون کشیده بود، از صحن کلیسا سواره بیرون می‌رفت و در مجلس ضیافتی که دوستانش ترتیب داده بودند، شرکت می‌کرد.

با گذشت قرن‌ها، شوالیه‌گری مراحل مختلفی را پشت سر نهاد. اگر از نظر هنری، ذوقی و تمدنی، ظرایف و لطایفی را ایجاد کرد، خشونت‌ها و ظلم و جورهای بسیاری نیز به بار آورد.

به عقیده برخی از تاریخدانان، کلیسا و زن دو عامل تعدیل‌کننده خشونت‌ها به شمار می‌رفت. کلیسا تا اندازه زیادی توانست جنگ طلبی و خشونت شوالیه‌گری را به جنگهای صلیبی متوجه کند. پرستش مریم عذرا در تلطیف اخلاق شوالیه‌ها تأثیر داشت و زنان در تحوّل جنگجویان به افرادی اصیل، شریف و نجیب بسیار مؤثر بودند؛ چرا که عشق به زن لازمه‌اش رسیدن به کمالات ادبی و به جان خریدن خدمات پررنجی بود که شوالیه عاشق پیشه بایستی از آن استقبال می‌کرد تا مقبول بانوی دلخواه خود قرار می‌گرفت. — م.

تعجب بسیار در این است که در عصر ما پژوهشهای تاریخی را به گونه‌ای بازسازی می‌کنند که گویی واقعیتهای تاریخی بدین سان بوده است؛ و در عین حال شهود وجدانی ما را که اسناد اصیل تاریخی نیز مویذ آنهاست، نادیده می‌انگارند.

در گذشته همه «پهلوانان» و «سپاهیان» (چه پیاده چه سواره) عیارانی بودند که بعدها خود را جوانمردان نامیده‌اند. بنابراین باید پذیرفت که جوانمردان بگلی تغییر ماهیت پیدا کرده‌اند؛ یعنی شوالیه‌گری نظامی و جنگی به شوالیه‌گری معنوی و عرفانی و جوانمردی تبدیل یافته است. گذار از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی از ویژگیهای فرهنگ ایرانی است؛ همچنان که شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق) پهلوانان حماسی ایران باستان را به عرصه عرفان اسلامی برده است.

به هر حال موضوعی معنوی و اساسی در میان است که نمونه‌های دیگری نیز دارد؛ همچنان که نخستین نسلهای مسلمین سخت گرم جهاد بودند و می‌کوشیدند تا حد امکان اسلام را به بلاد عالم گسترش دهند و امنیت حدود دارالاسلام (سرزمین اسلامی) را تضمین کنند.

صوفیان هم در آن جهاد شرکت داشتند و با ایثار جان خود از شاهدان و شهیدان راستین آن بودند. صوفیان سپس به این سخن پیامبر اسلام (ص) گراییدند که گفته بود: «ما از جهاد اصغر برگشتیم، اینک هنگام جهاد اکبر است.»^۴ جهاد اصغر یعنی سلاح برداشتن و جنگ با کفار؛ و جهاد اکبر یعنی نبرد با نفس اماره تا انسان بتواند به آزادی حقیقی و کمال معنوی برسد.

سخن پیامبر (ص) بر چگونگی گذار از شوالیه‌گری نظامی و جنگی به فتوت معنوی و عرفانی دلالت دارد و رساله‌های مجموعه‌ای که از آن یاد کردیم، این

۴. وَرَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ.

بماند از آن خصمی بتر اندر درون
شیر باطن سُخره خرگوش نیست
این زمان اندر جهان اکبریم
(مولوی). - م.

ای شهان کشتیم ما خصم برون
کشتن این، کار عقل و هوش نیست
قدر جمنا من جهاد الا صغیریم

آرمان و راه رسیدن به آن را نشان می دهد.

فتوت نامه مشتمل بر مجموعه ای از اصول و قواعد شوالیه گری معنوی است و همه رساله های آن از وجوه مشترکی برخوردار است؛ و گواه دیگری بر این است که شوالیه گری پیشینه ای کهن دارد. مراد، بحث و جدل درباره به اصطلاح دعاوی تاریخی و یا ارائه اسناد و مدارک مضبوط نیست، بلکه منظور، بیان همت و حمیت جوانمردانه گروهی است که به تعهد معنوی دست یازیده اند. در پرتو چنین نگرش و برداشتی است که می خواهیم با این بررسی و بدون آنکه توجیه یا تفسیری از ناحیه خود آورده باشیم، ویرگیهای فتوت را آشکار سازیم.

جوانمردی از لحاظ عرفانی دارای سابقه ای تاریخی است که به حضرت ابراهیم می رسد. فتوت با تصوف پیوندی بسیار نزدیک و بنیادی دارد. سابقه تصوف به شیث پسر آدم می رسد. شناخت فتوت شاخه ای از تصوف و یکتاشناسی است و این مطلبی است که فصل اول فتوت نامه واعظ کاشفی با آن آغاز می شود.

اقدام حضرت ابراهیم در جهت تعمیم اصول فتوت به کلیه وجوه زندگی است؛ یعنی فتوت همچون شیوه زندگی گانی معرفی می گردد، تا هرکسی به حسب وضع و موقع خود راهش را برگزیند.

غالباً در شگفت می شوند که چرا فیلسوفان متقدم اسلامی — جز عده ای اندک شمار — اصولی را به عنوان فلسفه اخلاق وضع نکرده اند. در واقع فلسفه اخلاق و آرمانهای متعالی این فلسفه را در فتوت نامه ها می توان یافت. نوع و شیوه زندگی گانی که در فتوت نامه ها ارائه می کنند، با اصول دین نبوی انطباق کامل دارد.

اسلام بر پایه دو اصل اعتقادی استوار است: یکی نبوت که همانا رسالت پیامبر است؛ و دیگری ولایت که تجلی آن در امامان است. «اولیاء الله» که مظهر عصمت و انوار الاهیند، نمونه کامل رهبران روحانی و معنوی، یعنی ادامه دهندگان راه پیامبرانند.^۵

پس از دورنبتوت، ولایت آغاز می شود و فتوت که جامع هردوی اینهاست، پایه گذارش حضرت ابراهیم (ع)، قطب آن امام علی (ع) و خاتم آن حضرت حجت (عج) است.

از اینجا پیدا است که اندیشه فتوت بستگی کامل با اندیشه شیعی و برداشت شیعه از امامت دارد. همچنان که پژوهشگران اهل سنت که به پژوهش درباره فتوت برخاسته اند، به رغم میل خود چون محققان شیعی عمل کرده اند. از دیدگاه فتوت، رسالت پیامبران از عصر حضرت ابراهیم (ع) همانند خدمت شوالیه گری است؛ یعنی حضرت ابراهیم نمونه فتی (جوانمرد) و امام علی (ع) نمونه کامل شوالیه است.

ایوگنیو دورس^۶ مدعی است که اصول اخلاقی زرتشتی به نظام شوالیه گری انجامیده است و ما نیز گفته ایم که میان یاران سوشیانت زرتشتی و یاران امام دوازدهم وجوه مشترکی هست و در اینجا می توان این خصوصیت مستمر روح ایرانی را به خوبی دید. قبلاً گفتیم که نخستین بار سهروردی درباره گذار از حماسه پهلوانی و حماسه عرفانی سخن به میان آورده بود. این گذار را در انتقال و تبدیل جهاد اصغر به جهاد اکبر می توان دید.

خلاصه آنکه آرمان شوالیه گری در برگیرنده معنویت است، معنویتی که در عالم روحانی نفوذ کرده و همه احوال و وجوه زندگی را در بر می گیرد و به آن روح می بخشد. در مغرب زمین سده چهاردهم میلادی این روح و حال و جذبه نزد عارفان بزرگ آلمانی و به ویژه در ولایت رنانی^۷ دیده می شود؛ نزد عارفانی چون جان اکهارت^۸، جان تاولر^۹ و هنری زوزو^{۱۰} که دوستان خدا نامیده می شدند. پیش از آنکه رولمن مرسون^{۱۱} جزیره سبز خود را در شهر استراسبورگ بنیاد گذارد، گفته بود که عصر صومعه ها سپری شده است و چیز دیگری باید تا بتواند پاسخگوی آرمان ما باشد؛ آرمانی جز آرمان روحانیون و غیر روحانیون، بلکه آن آرمانی که مطلوب شوالیه معنوی است. این «چیز دیگر» همان است که

6. Eugenio d'ors 7. Rhenan 8. J. Echhart 9. J. Tauler

10. H. Suso 11. Rolman Merswin

عرفا در طلب آن بوده‌اند، همان آرمانی که مردم از حضرت ابراهیم می‌خواستند، یعنی «آرمان نوین» فتوت. از این روست که نه تنها اهل تصوف، بلکه سایر مردم در صنفهای دیگر فتوت‌نامه‌های ویژه‌ای برای خود داشتند. برای مثال در مجموعه‌ای که از آن یاد کردیم، به متنی بسیار کمیاب و استثنایی به نام فتوت‌نامهٔ چیت‌سازان برمی‌خوریم که رسالهٔ هفتم این مجموعه — رسائل جوانمردان — را تشکیل می‌دهد. این رساله گواه این مدعاست که هر صنفی فتوت‌نامهٔ خاصی داشته است.

بعداً خواهیم دید که شوالیه‌گری معنوی در مسیحیت با آئین فتوت در اسلام درهم آمیخته است. این موضوع همواره توجه مورخان را به خود جلب کرده است. چون از تحول شوالیه‌گری نظامی به شوالیه‌گری عرفانی سخن به میان می‌آید، خاطرهٔ پرستشگاهیان^{۱۲} مغرب زمین زنده می‌شود. هنگامی که پرستشگاهیان در جنگهای صلیبی شرکت جسته و درویرانه‌های پرستشگاه سلیمان مأوا گزیده بودند، ظاهراً سخن نهان‌روشی^{۱۳} (باطنی) و مکتب عرفانی در میان نبود. با وصف این، پرستشگاهیان چندگاهی پس از آن از پی نهان‌روشی رفتند. بسیاری از دوستان ایرانی براین گمان و عقیده‌اند که نهان‌روشی مغرب زمین بر اثر تماس با نهان‌روشی اسلامی پدید آمده است. چه مکتب صوفیه در مکتبهای غربی اثر گذاشته باشد و چه مذهب اسماعیلیه، این دو کیش و روش سرچشمهٔ

۱۲. پرستشگاهیان یا شوالیه‌های پرستشگاه templiers عنوان چند فرقهٔ دینی و نظامی است که در قرون وسطی و در جریان جنگهای صلیبی تشکیل شدند و در طی چند قرن در تاریخ مغرب زمین نقشی دینی، اجتماعی و نظامی ایفا کردند. پرستشگاهیان در اصل گروه اندکشماری بودند که برای خدمات جوانمردانه و به منظور پشتیبانی نظامی از زائران مسیحی که راهی اورشلیم می‌شدند و با یورشها و تجاوزهای غیرمسیحیان روبه‌رو می‌گردیدند و نیز به جهت یاری به بیماران، بیچارگان و تهیدستان گرد هم آمدند. اما چندی نگذشت که گروههای زیادی از طبقات فرادست اجتماعی و با هدفهایی نه‌چندان صادقانه و مخلصانه بدانان پیوستند و اینان سازمانها و تشکیلات وسیعی پیدا کردند، به مال‌اندوزی دست زدند، به هوی‌ها و هوسهای دنیوی آلوده گردیدند و با گذشت زمان تهی‌گن شدند. بازمانده‌یی از این فرقه‌ها به صورت پراکنده و با نامهای گوناگون در نقاط مختلف اروپا به فعالیت‌های خود ادامه دادند، اما بیش از پیش به انحطاط گراییدند و به تدریج در قرون وسطی و قرون جدید متلاشی و نابود گردیدند. — م.

ایرانی پیش از اسلام دارد. مراسم و سلسله مراتبی که در مدارج عضویت افراد در این فرقه‌ها دیده می‌شود، عیناً به گروه‌های نهان‌روش مغرب زمین راه یافته است. اگر بخواهیم چگونگی و میزان این تأثیر را بررسی کنیم، به بحث بیشتری نیاز است که متأسفانه این مقدمه گنجایش آن را ندارد. اما به زعم ما می‌توان تا اندازه‌ای پاسخ این پرسش‌ها را در فتوت‌نامه‌ها یافت؛ فتوت‌نامه‌ها به ما کمک می‌کنند تا به بررسی تطبیقی، تحول شوالیه‌گری نظامی به شوالیه‌گری عرفانی در تمدن مسیحیت و اسلام پردازیم. همچنان که پرستشگاهیان قدیس برنار^{۱۴} و گرال^{۱۵} تحولی است که به نهان‌روشی گرایش دارد و قرابتش با اصول فتوت نزدیک است.

خوب می‌دانیم که خاطرهٔ بیت المقدس و پرستشگاهیان در مغرب زمین هیچ‌گاه از یادها نرفته و ارتباطی به موقعیت جغرافیایی فلسطین و بیت المقدس ندارد. این خاطره از معتقداتی باطنی که طی قرن‌ها ادامه داشته نشأت می‌گیرد. برای مثال، این خاطره در سدهٔ هیجدهم با نهان‌روشی پرستشگاهیان ظهور کرده آثاری از خود به جا گذاشته است.

همچنان که برای شناخت فتوت نمی‌توان تنها به اسناد و مدارک اتکاء

۱۴. مراد نویسنده فرقه‌ای از پرستشگاهیان است که مقررات آن را قدیس برنار کلروئی St Bernard de Clairvaux تنظیم کرده است و به همین سبب نام او شناخته می‌شود. — م.
۱۵. گرال Graal در زبان فرانسه و گریل Grail در زبان انگلیسی نام جامی مقدس است که در افسانه‌های دینی قرون وسطای اروپا جایگاهی بس بلند دارد. در فرهنگ باستانی ایران و در فرهنگ عامهٔ ایرانی نیز دربارهٔ جام‌های گوناگون و به ویژه جنبه‌های مقدس آنها، سرگذشتها، داستانها و تمثیلهای بسیار است. در افسانه‌های مسیحی، جام مقدس را ظرفی می‌دانند که عیسی مسیح در شام آخر از آن نوشیده است؛ و به روایت دیگر، از نيزه‌ای که تن عیسی را با آن مجروح کرده‌اند، در آن جام خون می‌چکیده است. ظاهراً این جام از اورشلیم به اروپا برده شده و در آنجا ناپدید گردیده است. جست و جوی این جام، مضمون داستانهای بسیار و هدف برخوردها و شوالیه‌گریهای فراوان قرار گرفته است. افسانه‌های آرتوری که کتابی از آن در زبان فارسی به آرتور شاه و دلاوران می‌گردد مشهور است، شرح ماجراهای خواندنی شوالیه‌هایی است که برای یافتن جام مقدس کمر همت بسته بودند. اپرای مشهور پارزیفال و اگنر بر پایهٔ افسانه‌های مربوط به جام مقدس تصنیف شده است. به هر حال، ریشه‌های افسانهٔ جام مقدس چه در فرهنگ ایرانی و چه در فرهنگ مسیحی، عمیق، تمثیلی، کنایی و بسیار پرمعناست. — م.

کرد، برای شناخت نقش نحله اسکاتلند در انتقال سنتهای بنّایان آزاد نیز نمی توان تنها به اسناد تاریخی اتکاء نمود. پیدایش شوالیه گری پرستشگاهی با شیوه نهان روشی در میانه سده هیجدهم، نمونه آشکار تحول شوالیه گری جنگی به شوالیه گری عرفانی و رواج نهان روشی است. چه نهان روشی به مانند فتوت همه آرمانهای زندگی را در حد خود در بر می گیرد. لازم به توضیح نیست که نهان روشی عملی^{۱۶} صنف بنّا وقتی به نهان روشی تمثیلی^{۱۷} مبدل شد و در آن مستحیل گردید، درست شباهت به وحدت معماران سازنده کلیساها در قرون وسطی با شهسواران بیت المقدس داشت.

درجات سه گانه «شاگرد، یار، استاد» که در جرگه بنّایان آزاد دیده می شود، به مانند «تربیه، صاحب و استاد» در اصول جوانمردی است. عضویت افراد در صنف بنّایان، شباهت زیادی به سازمان شوالیه گری در مغرب زمین داشت، اما در مشرق زمین هر حرفه و صنفی را فتوت نامه ای بود. امیدواریم روزی بتوانیم فتوت نامه معماران سنتی و فتوت نامه کاشی سازان را به دست آوریم. کاشیکاریهای نمای بیرونی مساجد ایرانی، از جمله مسجد شاه اصفهان بیانگر «تمثیل» حالتها و اندیشه هایی هستند که ما رمز آنها را گم کرده ایم. ای کاش پژوهشگران ایرانی می توانستند جریان یاران فرانسه گرد^{۱۸} را در فرانسه بررسی کنند تا به همبستگی جهانی که یهود و نصارا و مسلمان را در بر می گیرد، پی برده شود. چه اگر پذیریم که حضرت ابراهیم ابوالفتیان و پدر همه شوالیه های ادیان ابراهیمی است، پدر همه اهل کتاب نیز به شمار می آید و از این جا می توان به پیوند جهانی ادیان پی برد.

از مجموع هفت فتوت نامه، شش رساله نخست آن پیش از رساله واعظ کاشفی تألیف شده که او از عبدالرزاق کاشانی بسیار متأثر شده است. ولی تعیین دقیق تاریخ تدوین فتوت نامه چیت سازان به طور یقین ممکن نیست. تاریخ تدوین شش رساله نخست، میان قرنهای هفتم تا نهم هجری قمری است. دو متن فارسی شیخ شهاب الدین عمر سهروردی (۶۳۲ - ۵۳۹ هـ.ق) از ویژگیهای

برخوردار است؛ چه او مشاور دینی الناصر لدين الله خلیفه عباسی بود و چنان که می دانیم، آن خلیفه آرزوی برقراری اصول فتوت را در سراسر جهان در سر می پروراند. او می خواست همه تشکیلات جوانمردان را زیر یک پرچم آورد. در این زمینه حتی از فتوت درباری سخن به میان آمده است و خلیفه عباسی به توسط عبدالجبار بغدادی به جرگه جوانمردان پیوسته و جامه مخصوص فتوت را از دست او گرفته است. رؤیای بزرگ این خلیفه با خود او به خاک سپرده شد، اما فتوت به راه خود ادامه داد و این مطلبی است که از نظر ما مهم است.^{۱۹}

نتیجه ای که از این مقدمه مختصر می خواهیم بگیریم این است که خوانندگان غیرایرانی هم از این مجموعه بهره ای بگیرند. چون از همه این رساله ها ترجمه کاملی در دست نیست، کوشش می کنیم مطالب و نکته های مهم هریک را بیان کنیم و معرفی اصل و منشاء هر کدام را به دیگران واگذار می کنیم.

فصل یکم

فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی

عبدالرزاق کاشانی متفکر بزرگ شیعی به عنوان یکی از مریدان ابن عربی معروف است. در میان یکصد و پنجاه تفسیری که از قرآن شده (برحسب شمارش عثمان یحیی) و در کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر آمده است، تفسیر کمال الدین عبدالرزاق کاشانی یکی از معروفترین آنهاست که همیشه خواستاران بسیار داشته است. گروهی، تأویلهای عرفانی او را از قرآن از ابن عربی پنداشته اند.

عبدالرزاق در مقدمه ای که بر فتوت نامه خود نوشته می گوید این کتاب را به درخواست یکی از بزرگان زمان به زبان عربی نوشته است، ولی بعداً مانند روزبهان بقلی شیرازی به سبب آنکه طُلاب به زبان عربی آشنا نبودند، کتاب خود را به زبان فارسی ترجمه کرده است و متن حاضر همان ترجمه است. عنوان این متن تحفة الاخوان فی خصایص الفئان (هدیه برادران در باره خصایص جوانمردان) است. کتاب شامل یک مقدمه، ده باب و یک نتیجه است که در اینجا آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

در مقدمه که شامل چهار فصل است، مؤلف به شرح ماهیت فتوت یعنی منشاء و اصول و قواعد آن می پردازد. در فصل اول مقدمه تجلی کامل طبیعت اولیه، یعنی فطرت را چنانکه خداوند آفریده، بیان می کند. به عبارت دیگر، به

عقیده او مفهوم کاملاً اسلامی فطرت به صورت مفهوم بنیادی فتوت درآمده است؛ یعنی مفهومی که متضمن نبردی تمام عیار با تاریکیهاست.

حالت معنوی که فتوت برمی انگیزد، در واقع پیروزی نور فطرت بر تاریکیهای این جهان است، چندان که صفات ممتاز روح آدمی شکفته می گردد و از قیدهای طبیعت و وابستگیهای که باعث اسارت و انقیاد آدمی است، رها می شود. به عقیده عبدالرزاق کاشانی، جوانمرد (شوالیه معنوی) انسان آزاده ای است که برای رسیدن به مرتبه او، بایستی مراحل را سپری کرد. مرحله نخست مرحله مروت است، اما مراد از آن مروت خصوصیتی است که انسانیت انسان را تشکیل می دهد؛ خصوصیتی که انسان را شایسته این نام می کند. شاید بتوان مروت را به کرم نیز ترجمه کرد، اما بهتر است کرم را برای معادل اصطلاحهای دیگری به کار ببریم، چه مروت شامل مجموعه ای از فضایل و سجایا و کردارهای نیکوست که واژه آداب دانی^۱ به مفهوم آن نزدیک است. وقتی می توان سخن از فتوت به میان آورد که همه عوامل شرمهار شده و نیروهای ناشی از خیر و نور، چیرگی یافته و فضیلت و عدالت و نجابت مصداق پیدا کرده باشد. از این روست که می گویند مروت شرط نخستین فتوت است، و فتوت نیز از شرایط نخستین ولایت است. در اینجا باید توجه داشت که ولایت با فتح و او با ولایت (با کسر واو) اشتباه نشود. دومی در میان عرفا استعمال فراوان دارد. شاید بتوان تا حدودی آن را نوعی تقدس نامید. اما ولایت در مفهوم شیعی واژه، نوعی تقرب و دوستی الهی است که از خصوصیات اولیاء الله است و مصادیق بارز آن امامان شیعه اند.

تقرب به خداوند سبب می شود که انسان از نفسانیتش جدا شود تا به گفته حیدر آملی، بتواند از سوی خداوند به عنوان دوست برگزیده شود. بهتر از این نمی توان رابطه شوالیه گری را که میان خدا و انسان برقرار شده است تعریف کرد. این همان سخنی است که در انجیل یوحنا از زبان خداوند آمده است: «دیگر شمارا از خدامینم نخواهم نامید بلکه شمارا از دوستان خود خواهم شمرد.»

به این ترتیب پذیرفتن مشیت الهی عبارت است از همراهی و همقدمی با امام.

پس ولایت، غایت و کمال فتوت و فتوت مستلزم مروت است و معنای مروت این است که انسان به اصالت فطرت نخستین خود بازگردد. بنابراین، مفهوم توبه فقط استغفار از گناه نیست، بلکه پذیرش دگرگونی کامل و بازگشت به طهارت فطری نخستین است.

خلاصه آنکه جوانمردان ایمان دارند و ایمانشان با خلوص ذاتی و فطرت نخستین انسان یکی است. از این رو جوانمردی به میثاق پیش از تولد انسان (عهد الست)^۲ باز می گردد.^۳ این شوالیه گری ایمان به وسیله هفت جوانمرد که در

۲. اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ. اعراف، آیه ۱۷۱.

از میان تفسیرهای گوناگونی که درباره الست و عهد الست هست، تفسیر کوتاه زیر که از تقریرات خواجه عبدالله انصاری است، به نقل از صفحه ۷۹۳، جلد سوم کشف الاسرار میبیدی (تصحیح علی اصغر حکمت) آورده می شود. — م.

از روی فهم برسان حقیقت، این آیت رمزی دیگر دارد و ذوقی دیگر. اشارت است به هدایت احوال دوستان و بستن پیمان و عهد دوستی با ایشان، روز اول در عهد ازل که حق بود حاضر و حقیقت حاصل...

چه خوش روزی که روزنهاد بنیاد دوستی است! چه عزیز وقتی که وقت گرفتن پیمان دوستی است! مریدان روز اول ارادت فراموش هرگز نکنند، مشتاقان هنگام وصال دوست تاج عمر و قبله روزگار دانند...

فرمان آمد یا سید «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ». این بندگان ما که عهد ما را فراموش کردند و به غیری مشغول گشته، با یاد ایشان ده آن روز که روح پاک ایشان با ما عهد دوستی می بست و دیده اشتیاق ایشان را این توتیا می کشیدیم که «اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» ای مسکین! یاد کن آن روز که ارواح و اشخاص دوستان در مجلس انس از جام محبت شراب عشق ما می آشامیدند و مقربان ملأ اعلی می گفتند: اینت عالی همت تومی که ایشانند! ما باری از این شراب هرگز نچشیده ایم و نه شمه ای یافته ایم و های و هوی آن گدایان در عیوق افتاده که: «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

تا باز عدم خشک نیابی لب ما

چنان مست ساقی که می ریخته

به فریاد قالوا بلی در خروش

(بوستان، دیباچه، باب سوم). — م.

زان می که حرام نیست در مذهب ما

۴. به یاد حق از خلق بگریخته

الست از ازل همچنان شان به گوش

هنگام کشتار دقیانوس^۴ حاضر نشدند بتها را سجده کنند زیرا به خدا اعتقاد داشتند، در مسیحیت بیان شده است. اینها همان کسانی هستند که در سوره کهف، آیه ۸ تا ۲۲، به آنها اشاره رفته است؛ جوانمردانی به نام اصحاب کهف^۵ به خوابی رازآلود فرو رفتند. بیداری آنها از خواب تمثیل تحول اعتقاد

روح آن کس کوبه هنگام الست
دید رب خویش و شد بی خویش و مست
(مولوی) - م.

★

از این رباط دودر چون ضرورت است رحیل
مقام عیش میسر نمی شود بی رنج
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه بست
بلی به حکم بلا بسته اند روز الست
(حافظ) - م.

۴. دقیانوس یا داقیوس معرب نام دسیوس Decius امپراتور روم (۲۵۱ - ۲۶۱ م) است. او در شکنجه و آزار مسیحیان شهرت داشت. اصحاب کهف را معاصر وی دانسته اند. - م.

۵. به طوری که در سوره کهف قرآن آمده، قصه اصحاب کهف (یاران غار) ماجرای چند جوانمرد است که همتی بلند داشتند، خدا را می پرستیدند و از خدا می خواستند آنها را به راه راست و کمال معنوی هدایت کند. خدا نیز ایشان را به زیور تقوی آراسته نمود. آن جوانمردان از بیدادگری فرمانروای زمان خود (دقیانوس) و بت پرستی مردم بیزار بودند و مردم را به خداپرستی فرامی خواندند. چون مردم به سبب نادانی وجودشان را تحمل نمی کردند، پس از شهر بیرون رفته به غاری پناه بردند تا به دور از جامعه بت پرست خدای خود را پرستش کنند. جامعه آن روزگار به روز قیامت و رستاخیز مردگان شک و تردید داشت و میان ایشان اختلاف نظر بود. خدا برای نشان دادن چشمه ای از درگونی طبیعت، نمونه ای از توانایی خود و نیز آگاهی بیشتر آن جوانمردان که به حق البقین برسند، خواب را بر ایشان چیره گردانید، چندان که سیصد و اندی سال در آن غار به خواب فرو رفتند و سگی که در آن غار همراهشان شده بود، در دهانه غار بخت. مردم می پنداشتند که آنها بیدارند، اما از ترس از ایشان دوری می کردند. پس از سیصد و نه سال از خواب برخاستند، اما گمان می کردند روزی یا قدری از روز را در خواب بوده اند. یکی را از میان خود برای خریدن آذوقه با سکه ای که از عهد دقیانوس داشتند به شهر فرستادند و در آنجا بود که پرده از رازشان برداشته شد و بر بسیاری از مردم قدرت خدا و راز رستاخیز آشکار گردید.

یکی از بهترین شروح قصه اصحاب کهف در «کشف الاسرار» میبدی با نثری فصیح دلاویز آمده است که قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم - م.

علماء صحابه و تابعین و ائمه دین در آن مختلفند و در روایات و اقوال ایشان اختلاف و تفاوت است. قول امیرالمؤمنین علی (ع) آنست که اصحاب الکهف قومی بودند در روزگار ملوک طوایف میان عیسی (ع) و محمد (ص) و مسکن ایشان زمین روم بود در شهر افسوس گفته اند که آن شهر امروز

نظری و اصولی (علم الیقین) به اعتقاد شهودی و عینی (عین الیقین) و از آنجا به مرحله ای بالاتر است که سیر حالات و کمالات شخصی و همان مرحله حق الیقین است. این مرحله آخر مرحله ای است که آدمی پس از گسستن علاقه های مادی به وحدت می رسد و در این مرحله تنها خدا را می بیند و بس.

طرسوس است، و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود، و ایشانرا ملکی بود صالح تا آن ملک بر جای بود کار ایشان بر نظام بود و بر دین عیسی راست بودند، چون آن ملک از دنیا برقت کار بر ایشان مضطرب گشت و سر بیاطل و ضلالت و تباه کاری نهادند و بت پرست شدند، و در میان ایشان قومی اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بر دین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود جبّاری متمرّد، کافری بت پرست، قومی گفتند دعوی خدائی کرد و خلق را بر طاعت خود دعوت کرد، و این دقیانوس با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این مدینه افسوس دارالملک خود ساخته، و هر کس که سر در چنبر طاعت وی نیاورده و از دین وی برگشتی او را هلاک کردی.

و میگویند درین شهر افسوس قهری عظیم ساخته بود و از آبگینه بر چهار ستون زرّین بداشته و قنایلهای زرّین از آن درآویخته بزنجرهای سیمین، و از جوانب آن روزنها ساخته بلند چنانکه هر روز آفتاب از روزنی دیگر در تافتی و بدیگری بیرون شدی، و در آن قصر تختی زرّین ساخته هشتاد گز طول آن و چهل گز عرض آن بانواع جواهر و یواقیت مرصع کرده، و بیک جانب تخت هشتاد کرسی زرّین نهاده که امیران و سالاران لشکر و ارکان دولت بر آن نشستندی، و بدیگر جانب همچندان کرسی نهاده که علماء و قضاة و احبار بر آن نشستندی، و بر سر خود تاجی نهاده که چهار گوشه داشت در هر گوشه ای گوهری نشانده که در شب تاریک چون شمع می تافت، و پنجاه غلام از ملک زادگان با جمال بر سر وی ایستاده، هر یکی را تاجی بر سر و عمودها در دست، شش جوان دیگر از فرزندان ملوک با خرد و رای و تدبیر تمام ایستاده بر راست و چپ وی، این شش جوان اند که اصحاب الکهف اند، نامهای ایشان: یملیخا، مَکْسَلَمینا، مَخْشَطَلینا، مَرطُونُس، اساطونُس، اَفْطُونُس. آن متکبّر متمرّد دقیانوس برین صفت پادشاهی و مملکت می راند و هرگز او را در دسری نبود و نبی نگرفت تا از متکبری و جبّاری که بود دعوی خدائی کرد! چنانکه فرعون با موسی کرد و خلق را بر عبادت و خدمت خود راست کرد، و هر که بخدائی او اقرار ندادی او را هلاک کردی. روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی درآمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو دارد، لرزه بروی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سر وی بیفتاد و زرد روی گشت، و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود که آب بر دست ملک میریخت، و این شش کس نوبت کرده بودند که چون از خدمت وی فارغ شدند بدعوت بخانه یکی از ایشان بودند، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا بود چون خوان بنهادند و دست بطعام بردند، یملیخا نخوردند

عبدالرزاق کاشانی در باب این مراتب یادآوری می کند که بالا ترین مرحله اعتلا از فتوت به مقام رفیع رسالت است.

فصل دوم مقدمه در شرایط ولایت است. آنجا که فتوت به مرحله کمال می رسد، ولایت آغاز می گردد. حضرت ابراهیم (ع) نخستین نمونه کاملی است

و همچنان متفکر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوردی و بر طبع خود نه ای؟ گفت؛ ای برادران مرا اندیشه ای در دل افتاد که خورد و خواب و قرار از من ر بوده، گفتند آن چه اندیشه است؟! — گفت: این ملک دعوی خدائی می کند و من امروز او را بر حالی دیدم از بیم و ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند، و نیز اندیشه میکنم که خدائی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون یملیخا این سر بر ایشان آشکارا کرد، ایشان چشم و پرا بوسه هبی دادند و می گفتند ما را همین اندیشه بخاطر درمی آمد لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، بیکبار آواز برآوردند که دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست: «رَبَّنَا رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ».

یملیخا گفت اکنون یقین دانید که ما این دین در میان این قوم نتوانیم داشت، ما را باید گریخت در وقت غفلت ایشان ببهانه اسب تاختن و گوی زدن، پس چون دانستند که قوم از ایشان غافلند، بر نشستند و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم برانندند، آنگه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که ناز این جهانی ما شد و نیاز آن جهان آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند، جوانان بنار و نعمت پرورده همی کلفت و مشقت اختیار کردند و محنت بر نعمت گزیدند، پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پایهاشان افکار شده و رنجور گشته، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعم داری یا پاره شیر که بما دهی؟ گفت: دارم، لیکن رویهای شما روی ملوکست و بر شما اثر پادشاهی می بینم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته اید! قصه خویش با من بگوئید، ایشان گفتند، ما دینی گرفته ایم که اندر آن دین دروغ گفتن روانیست، اگر قصه خود با تو راست گوئیم ما را از تو هیچ رنجی و گزندى رسد؟ شبان گفت نه، پس ایشان قصه خود بگفتند، شبان پای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می آید که شما می گوئید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوندان باز رسانم که آن همه امانت اند بنزدیک من، شبان رفت و گوسفندان باز سپرد و بنزدیک ایشان باز آمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

گفته اند که نام آن سگ قطمیر بود و گفته اند صهبا و گفته اند بسیط و گفته اند قطفیر و گفته اند قطمور، و رنگ وی ابلق بود و گفته اند آسمان گون و گفته اند از سرخی زردی زدی، و نام شبان کفیشططیونس. جوانان گفتند مر شبانرا که این سگ را بران که سگ غمز باشند. نباید که بانگ خویش ما را فصحیح کند، هر چند که شبان و پرا همی راند نمی رفت، آخر آن سگ بزبانى فصیح

که در یک آن فتوت و ولایت در وجودش متجلی گردیده است. او کسی است که دنیای لذتها و هوسهای آن را رها کرده (تجربید) و از خانواده و طایفه خود گسسته تا به عالم الاهی برسد. چون سختی هجران کسان خود را به تنهایی پذیرفته، جهاد او نمونه کامل فتوت، هم به مفهوم نهان روشی، هم به معنای عیان روشی است. او از بیگانگان ناشناس استقبال کرد و بعداً دانسته شد که آن سه از فرشتگان بودند و این همان تصویری است که از ابراهیم و سه فرشته در کلیساهای مسیحیت شرقی (ارتدکس) بازتاب یافته است.

ابراهیم کسی است که با شهادت و دلاوری جوانمردان بتها را می شکند،

→ آواز داد که مرا مرانید که من نیز گواهی میدهم که خدا یکیست، دست از من بدارید تا بیایم و شما را پاسبانی کنم تا دشمن بر شما ظفر نیابد. و اگر شما را نزد خداوند قربتی باشد ما نیز بیرکت شما بنعمتی در رسمیم. جوانان چون این بشنیدند او را فرو گذاشتند. و گفته اند که او را بر گردن گرفتند و بنوبت او را همی بردند، پس شبان ایشان را بکوهی برد نام آن کوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت مثمره ای بود و چشمه آب روان. ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند؛ دقیانوس چون ایشانرا طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی برنشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا بدر غار رسید: فوجدوا آثارهم داخلین ولم یجدوا آثارهم خارجین، گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیداست اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست. چون در غار شدند ایشانرا ندیدند رب العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان نابینا کرد. و گفته اند که ایشانرا در غار بیدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فزع که در دل ایشان افتاد. پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشانست، در غار برآرید برایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند. پس چنان کردند و باز گشتند

جلال الدین مولوی هم در این باره چنین گوید:

پس نخسبم باشم از اصحاف کهف	به زدقیانوس باشد خواب کهف
یقطه شان معروف دقیانوس بود	خوابشان سرمایه ناموس بود
خواب بیدار یست چون با دانش است	وای بیداری که با نادان نشست
چونکه زاغان خیمه در گلشن زدند	بلبلان پنهان شدند و تن زدند

مثنوی — دفتر دوم — دیباچه

طوری که دشمنانش درباره او می گویند: ما از جوانمردی^۷ به نام ابراهیم شنیدیم که به خدای ما ناسزا و بد می گوید. به این ترتیب رسالت پیامبر به خدمت شوالیه گری شباهت دارد. نکته مهم در اینجا تلاقی اصول نبوت و امامت است، زیرا سه مرحله بزرگ پیامبری از یک سو عبارت بود از حضرت آدم (ع) که نقطه آغاز بود؛ و سپس حضرت ابراهیم (ع) که قطب بود؛ و سرانجام حضرت محمد (ص) که خاتم بود، و از سوی دیگر جریان فتوت نیز شامل سه مرحله است که مبدأ یا مبدع و پایه گذار آن حضرت ابراهیم (ع) بود؛ مرحله دوم امام علی (ع) که قطب آن بود؛ و مرحله سوم امام زمان (عج) که خاتم آن خواهد بود. مولف تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان معتقد است که فتوت امام علی (ع) در قیاس با فتوت حضرت ابراهیم (ع) همان نسبتی را دارد که پیامبری حضرت ابراهیم به نسبت حضرت آدم.

توجه به چنین سیری ناشی از تفکر عمیق مذهبی شیعی است که هیچ رابطه ای با تسلسل و توالی تاریخی و فلسفه تاریخ ندارد.

فصل سوم از مقدمه در بیان اصل و مبدأ فتوت است. تشریفات ورود به جرگه جوانمردان، یادآور مراسم اهل طریقت و همان صحنه آب و نمک است.

۷. اشاره به ماجرای حضرت ابراهیم خلیل (ع) است که علیه بت پرستی قیام کرد و به طوری که در سوره های مختلف قرآن از جمله در سوره انبیاء آمده، ابراهیم تنها جوانی بود که در برابر بت پرستی قیام کرد و روزی که بت پرستها برای تفرج از شهر بیرون رفته بودند، او فرصت یافت، به بتکده پانهاد و بتها را با تبر درهم شکست و فرو ریخت و تبر را به گردن بت بزرگ آویخت. مردم که بازگشتند و بتهای خود را شکسته و سرنگون دیدند، به ابراهیم بدگمان شدند، چه پیش از آن شنیده بودند که ابراهیم به بتهایشان ناسزا می گفته و خود آنها را به سبب پرستش بتها سرزنش می کرده است. ابراهیم را احضار کردند، او را مخاطب قرار داده و پرسیدند: تو این کار را کرده ای؟ ابراهیم گفت: شاید کار بت بزرگ باشد، از او پرسید تا اگر می تواند پاسخ دهد. مردم می دانستند که او بتهایشان را تخطئه و نفی می کند. برای اینکه صدای ابراهیم بکتاپرست و مبلغ بکتاپرستی را در گلو خفه کنند و از اشاعه عقیده و رفتارش جلوگیری کرده باشند، دستور دادند تا برای کمک به بتهایشان ابراهیم را بسوزانند. همگی برای سوزانیدن ابراهیم اهتمام کردند. خدا می گوید ما به آتش گفتیم بر ابراهیم سرد و بی زیان باشد و آتش بر او سرد و بی زیان شد. ابراهیم پیش از آنکه به آتش در افکنده شود، از همه چیز چشم پوشیده و با سراسر وجود خود را به خدا سپرده بود، اما به فرمان خدا آتش بر او گلستان شد. — م.

جزئیات این مراسم را در رساله نجم الدین زرکوب می توان دید. به گفته عبدالرزاق کاشانی واقعه اجمالاً از این قرار است که روزی پیامبر با جمعی از یاران نشسته بود. کسی درآمد و گفت یا رسول الله در خانه ای نزدیک اینجا زن و مردی در حال ارتکاب گناهند. هر کدام از یاران حضرت که داوطلب شدند بروند و گزارش ماوقع را برای حضرت بیاورند، حضرت اجازه نداد؛ تا اینکه امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شد. حضرت فرمود یا علی برو بین این حال راست است یا نه. علی وارد منزل شد، با چشم بسته به اندرون رفت، دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه بگردید و بیرون آمد. چون نزد پیامبر رسد، گفت یا رسول الله گرد آن خانه بگشتم و هیچ کس را در آنجا ندیدم.^۸ پیامبر فرمود: «یا علی انت فتنی هذه الائمة.» یعنی ای علی تو جوانمرد این امتی. سپس قدحی آب و قدری نمک خواست و رسمی را برقرار ساخت که مبنای آن مفهوم سه گانه ای است که زندگی معنوی اسلام را در وجوه سه گانه اش نشان می دهد.

پیامبر نخست یک کف دست نمک برداشت و گفت این شریعت است و نمک را در قدح پر از آب ریخت. سپس کفی دیگر برداشت و گفت این طریقت است و آن را در قدح ریخت. کف سوم نمک را برگرفت و گفت این حقیقت است و آن را نیز در آب ریخت. سپس قدح را به علی داد تا جرعه ای از آن بنوشد. به علی گفت: «انت رقیبی وانا رقیب جبرائیل و جبرائیل رقیب الله تعالی.»^۹ آن گاه رو به سلمان کرد و گفت تو که رفیق و یار علی هستی حال از دست او بنوش و سپس خذیفه را فرمود تا قدح از دست رفیقش سلمان بگیرد و بنوشد. از آن پس اجرای این مراسم بخش ثابتی از مراسم پذیرش عضو در جرگه جوانمردان شد. نکته ای که در فتوت نامه نجم الدین زرکوب آمده این است که به عقیده او

۸. گفت پیغمبر هر آن کوسر نهفت زود گردد بامراد خویش جفت



سر غیب آن را سزد آموختن که ز گفتن لب تواند دوختن.
(مولوی). — م.

۹. تورفیک منی، من رفیق جبرائیل و جبرائیل رفیق خدا.

مراسم نوشیدن آب نمک جای مراسم نوشیدن شراب را در مسیحیت گرفته است. در ضمن بایستی توجه داشت که برپایه این مراسم، رشته پیوندی که به صورت پیوستگی عمودی از سوی پیامبر برقرار شده، به گونه ای است که رشته ارتباط تا جبرائیل که دوست خداوند است می رسد و رابطه پیامبر با فرشتگان حامل وحی رابطه دوستی است.

وارد کردن شوالیه گری معنوی در فتوت، بعدی ملکوتی به آن بخشیده است. همچنان که گفتیم، حضرت ابراهیم (ع) نمونه بارز این شوالیه گری بود و این ویژگی مطمح نظر همه شوالیه های زمینی است. از این روست که در بسیاری از رساله های مربوط به جوانمردان از جبرائیل با عنوان «اخی» (برادرم) یاد شده است* و این عنوان با رفتار پیامبر که رسم فتوت را برقرار ساخته توجیه پذیر است. با این همه نوشیدن قدح آب نمک تنها بخشی از مراسم پذیرش عضویت است؛ بخش دیگر آن، مراسم پوشیدن لباس مخصوص فتیان است. اصطلاحهایی چون ازار، شلوار، سراویل هر کدام به مفهومی است که امروز آنرا «زیرجامه» می نامیم. در هر حال همان ازار یا زیرجامه بوده که پیامبر به تن امام پوشانده و زیرجامه برای جوانمردان همان معنی و نقشی را داشته است که خرقه برای صوفیان.

سرانجام پیامبر کمر بند را به کمر علی بست و گفت: «اُكْبَلُکْ یا علی.» یعنی ای علی تو را تکمیل می کنم. هر بخش این مراسم دارای معنا و مفهومی است که عبدالرزاق کاشانی به وجه تعبیر می کند:

الف) آب در قدح اشارت است به معرفت و خرد، که شخص می تواند بر حسب پاکی جبلی و استعداد ذاتی خود که در فطرت الاهیست نهفته است، به دست آورد. این توانایی نهفته در انسان آن گاه که از قوه به فعل درمی آید به سرچشمه زندگانی حقیقی تبدیل می شود، چرا که سرچشمه زندگانی درونی انسان معرفت و دانش است؛ همچنان که آب سرچشمه زندگی مادی است. اشاره به بخشی از آیه سی ام از سوره انبیاء: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَیٍّ.» (و هر

* علاوه بر رساله های مربوط به جوانمردان، این خطاب پیامبر به جبرئیل یعنی «برادر» دیده میشود.

چیز زنده ای را از آب آفریدیم.)

(ب) نمک اشارتی است به صفت عدالت و نصفیت که شرط مقدم تعادل درونی انسان است. عدالت و نصفیت اصلی است که جایگاه شریعت، طریقت و حقیقت را معلوم می دارد. اولی، یعنی شریعت، عبارت از قانون دینی است که برقرار کننده تعادل در رابطه انسان و خداست؛ دوم طریقت است که هدف از آن آزاد ساختن فطرت و طبیعت الاهی انسان از همه هوی ها و هوسهایی است که سبب تباهی اوست؛ سوم حقیقت است که شخص از راه تفکر همراه با تزکیه نفس مستقیماً به آن می رسد: یعنی رسیدن به یگانگی از درون و برون.^{۱۰}

(ج) اما موضوع زیرجامه، یعنی پوشیدن شلوار، اشارتی است به فضیلت عفاف و نجابتی که در نخستین گام و در بدو ورود جوانمردان به حلقه فتوت، باید آنها را در گسستن از بخشهای زیرین وجود آدمی یاری دهد؛ حال آنکه کلاه صوفیان اشارتی است به اعتلای معنوی که بایستی در بخشهای زبرین وجود آدمی تجلی پیدا کند.

(د) کمر بند بستن یا میان بستن، اشارتی است به فضیلت شجاعت و غیرت، یعنی آنچه برای جوانمرد اساسی است و او را همواره آماده قیام به خدمت می کند و نشان می دهد جوانمرد یک مرد کامل است؛ همچنان که پیامبر این عنوان را به علی خطاب کرد.

بدیهی است فتوت آغاز ولایت و بخشی از تصوف است. و به عقیده عبدالرزاق کاشانی به گونه ای است که ولایت بخشی از نبوت است. به نظر او لازمه رسیدن به مرحله نبوت، رسیدن به مرحله ولایت است، چرا که هر نبی پیش از نبوت ولی بوده است. پس پیدا است که نبوت مزید بر ولایت است؛ یعنی نبوت، ولایتی دایمی است و در حقیقت پیامبری امری موقتی است. و این نکته ای است که ما از پیامبرشناسی شیعی استنباط می کنیم.

۱۰. عبدالرزاق کاشانی در *نحفة الاخوان* می گوید: «شریعت صورت و ظاهر عدالت باشد و طریقت سیرت عدالت و سریان اصل او در وجود و حرکت او از بطون بظهور و حقیقت معنی و باطن آن. یعنی سلامت و کمال قلوب نبود، الا به مقامات سه گانه که مدار آن بر عدالت است. رسائل جوانمردان، ص ۱۴ - م.

مؤلف در فصل چهارم مقدمه در مبادی و معانی فتوت بحث کرده و گفته است: پیداست که فتوت ظهور نور فطرت است، پس مبادی آن اسباب تزکیه نفس تواند بود. بدین سبب مؤلف می گوید: هدف فتوت، انتقال نور اصلی فطرت از حالت بالقوه به حالت بالفعل است. از این رو در فتوت، اصل تزکیه جان و دل است از آنچه سبب ناتوانی و وابستگی آن می شود، و یاری دادن است به آنچه بتواند حجاب ظلمت را از برابر انوار معنوی کنار بزند. طبقه بندی خصوصیات اخلاقی که ده فصل از رساله تحفة الاخوان به آن اختصاص یافته، در واقع از دیدگاه مؤلف تفسیر حدیثی است منسوب به امام اول شیعیان درباره فتوت و خطاب به پسرش حسن (ع) امام فرموده است: «هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ، وَالتَّوَاضُّعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ، وَالتَّخَاؤُ عِنْدَ الْقِلَّةِ وَ الْعِظَمَةُ بِغَيْرِ مَنَّةٍ.» (عفو در وقت قدرت و تواضع در زمان دولت و سخا در وقت فقر و فاقه و عطای بی منت).^{۱۱}

خلاصه متن کتاب، تفسیر این حدیث است. باب اول درباره توبه است. «توبه» در معنایی که واژه «اپستروف»^{۱۲} یونانی بر آن دلالت می کند، نوعی دگرگونی درونی است، نوعی بازگشت به اصل است که به آن «متانویا»^{۱۳} می گویند؛ یعنی فرد از هر لحاظ دگرگون شود و در درون او اصلاح بنیادی و قاطع تحقق پیدا کند. بازگشتن به فطرت، یعنی باز یافتن عفت و زهد و نخستین که به مروت بینجامد و چشم پوشیدن از همه هوسهای دنیوی برای رسیدن به آزادی کامل درونی. در حقیقت آزادی گنجینه فتوت و هسته اصلی آن است. شوالیه جوانمرد به هوسهای نفسانی تسلیم نمی شود و حاضر نیست روحش را اسیر چنین هواهایی کند.

باب دوم در سخاست. بخشندگی و کرامت بالاترین درجه مروت است. از پیامبر روایت کرده اند که فرموده است: «الْجَاهِلُ الْتَّسْخَى أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدٍ الْبَخِيلِ.» (جاهل مشرکی که اهل کرم باشد، در نظر من عزیزتر است از مؤمنی که بخیل باشد).

۱۱. رسائل جوانمردان، ص ۱۷.

سخا دارای سه مرتبه است: مرتبه اول بی نظری و بیغرضی است؛ یعنی بخشش بدون منت و بدون چشمداشت عوض یا داشتن غرض. منظور این است که شخص مالی را یا حق را واگذار می کند، بدون هیچ چشمداشت عوضی یا بدون آنکه اجباری در کار باشد. درجه دوم سماحت است که بذل چیزی است بر سبیل تفضیل. و این صفتی است که برای جوانمرد اساسی است و فتوت بدون آن ناممکن است؛ در حقیقت همان روح جوانمردی معنوی است.

مرتبه سوم مواسات است و آن، بذل مال است در معاونت یاران و دوستان خود و شرکت دادن ایشان در هر آنچه به جوانمرد تعلق دارد. باب سوم در تواضع است. تواضع و شکسته نفسی و آنچه به مروت مربوط می شود، به گفته مؤلف نخستین مرتبه از مراتب شجاعت است «و شجاعت مطیع گردانیدن قوت غضبی است مر عقل صریح و رأی صحیح را در وقت اقدام... و تواضع، اکرام و استعظام اصحاب فضائل و دوستان و یاران است و اعزاز و تغطیم کسانی که به مال و جاه فروتر از او باشند و به فضیلت و شرف مساوی یا برتر»^{۱۴}

باب چهارم در امن است. امن، اطمینان خاطر، آرامش درون و طمأنینه است، یعنی شخص استوار، مطمئن و خاطر جمع در جای خود بماند و وحشت و ریبی به خود راه ندهد، هر چند مصائب و مشکلات سهمگین باشد. و آن را نَجْدَتُ نیز خوانند که صلاب باطن و قوت قلب است و در حقیقت غایت شجاعت که در فصل پیش به آن اشاره شده است.

کسی که قلبش آکنده از نور ایمان نباشد، از ظلمات شگ و جهل رهایی ندارد و همواره آماج ترس و وحشت است و در برابر مخاطره ها زبون. از این رو به آسانی از راه به بیراه می رود، حال آنکه اعتماد از خواص روشنی است و استقامت بدون ترس آن گاه در شخص قوت می گیرد که ایمان و اعتقاد کافی وجود داشته باشد.

۱۴. سوره شعراء، آیه ۲۱۵: وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ: در برابر مؤمنانی که از تو

پیروی کرده اند، فروتن باش.

باب پنجم در صدق است. صدق، مبنا و اساس حکمت است و اول درجات آن. جوانمرد کسی است که هیچ گونه نیت و عملی که سبب شرمساری باشد در او راه نداشته باشد و از او سر نزند. رفتار ظاهری و وضع درونیش متفاوت نباشد و میان وجود درونی او (غیب) و آنچه در خارج از وجود او (شهادت) دیده می شود، سازگاری برقرار باشد.

کسی که به اصول وفاداری و صداقت پای بند نباشد، هیچ راهی به فتوت و حتی به مروت ندارد.^{۱۵}

باب ششم در هدایت است. هدایت، گام نهادن در جهت صحیح و راه رستگاری است. از این رو مفهوم استقامت، یعنی ثبات قدم، استحکام موضع و خلل ناپذیری اراده در این جا جلوه خاصی می یابد. به گفته مولف، مراد از هدایت و «مشاهدت» در این مقام، علم الیقین و رؤیت قلبی است که از فرط صفا به طریق نظر و استدلال یا بر سبیل کشف حجاب، بنده را روی نماید.^{۱۶} و هدایت یعنی دیده بصیرت که به شکرانه تأیید الهی نصیب می گردد و از این راه است که شخص می تواند موضوع مطلوب را شخصاً به چشم خود ببیند. خوب است دوباره یادآوری کنیم که مراجل اساسی در میان عرفا از چه قرار بوده است. مرحله اول، علم الیقین (اعتقاد دینی و فقهی) است. برای مثال، درک این مطلب که آتش هست و چه مشخصاتی دارد. مرحله دوم، عین الیقین (اعتقاد به شاهد عینی) است که دیدن آتش با چشمان خود است. مرحله سوم، حق الیقین (اعتقاد از راه رسیدن به یقین و به عبارت دیگر از طریق سیر شخص تا وصول به حقیقت) است؛ مانند آنکه خود شخص به آتش بدل شود.^{۱۷}

۱۵. باب چهارم و پنجم و یژگیهای شوالیه مسیحی قرون وسطایی را توصیف می کند؛ شوالیه ای که صفت بارزش این بود که «شجاع و منزّه» باشد.

۱۶. به چشم نهان، بین نهان جهان را

که چشم عیان بین نبیند نهان را

(ناصر خسرو). - م.

۱۷. رنگ آهن محورنگ آتش است

ز آتشی می لافد و آهن وش است

شد ز رنگ و طبع آتش محتشم

گوید او من آتشم من آتشم

مثنوی - دفتر دوم. - م.

پس هدایت که همان فتوت است هنوز در مرحله علم الیقین است؛ یعنی اعتقاد از راه درک و شناسایی و اینکه حقیقتی خود را به انسان می نمایاند و پرده از چهره اش برگرفته می شود (کشف الحجاب). این مرحله هنوز عین الیقین نیست که مطلب مورد نظر با همه جلال و شکوهش تجلی کند، چه حکمت و خرد فلسفی نمی تواند به مرحله عین الیقین یا حق الیقین برسد. این دو مرحله وقتی حصول پیدا می کند که هم دید توحیدی و هم دید جامع و کامل حاصل شود. کسی به این درجات نایل می گردد که در شمار دوستان خدا (صاحب ولایت) باشد.

پیش از این گفتیم که درجات شوالیه گری، از شوالیه گری ساده تا شوالیه گری پیامبرانه، به درجات صاحب فتوت که شوالیه ساده ای است تا مرتبه حالات صاحب ولایت که شوالیه معنوی است یعنی که به درجه اولیاء الهی رسیده است، شباهت کامل دارد. و گفتیم فتوت در جایی ختم می شود که ولایت آغاز می گردد. دیگر اینکه استقامت یا پایداری در صراط مستقیم است که فتوت را به مرتبه نبوت می رساند؛ یعنی رابطه میان خدمت شوالیه گری و رسالت پیامبری.

صاحب فتوت به سوی خدا حرکت و در راه خدا عمل می کند (لله و فی الله). شوالیه معنوی که به مرحله دوستی خدا (صاحب ولایت) رسیده است، به سوی خدا، در راه خدا و به وسیله خدا حرکت و عمل می کند. کسی چون ابراهیم از سوی خدا مأمور است که مردم را به سوی او هدایت و ارشاد کند و خودش مراحل ساده ای را از فتوت آغاز می کند و به مرحله عالی که همانا حق الیقین است واصل می گردد. این تبیین با اعتقاد شیعه به رسالت و ولایت سازگار است؛ مراد اینکه پیامبری جلوه ظاهری حقیقت محمدی است. به سخن دیگر آنچه به صورت وحی نازل می شود، آن چیزی است که امام از راه نهان روشی از درون الهام می گیرد. به همین جهت این مؤلف معتقد است استقامت که از مختصات فتوت است، یک سومش از جذبه نبوت است و دو سومش از ولایت است. در عین حال این مطلب مسلم است که اگر خداوند لطف و هدایتش را به جوانمرد

عنایت نکند، او هیچ گاه به خصوصیات جوانمردی نمی رسد.

باب هفتم در نصیحت است.^{۱۸} نصیحت، «مبدأ ظهور نور عدالت و مبنا و اساس صداقت است» و خود مظهر تعادل درونی است که جوانمرد به آن می رسد. در اینجا عبدالرزاق کاشانی به وضوح برای ما روشن می کند مجموعه صفات اخلاقی که در نزد جوانمرد به آرامش و صفای باطن او منتهی می گردد، باز نشانه ای از جذب و انسجام همه خصوصیات در اوست. این است که نصیحت نشانه ای از تعادل به دست آمده و نشانه لطف خداوند به مخلوق است و هدف از آن، یادآوری صفات و خصائل عالی انسانی و نیز بیدار کردن عشق به این صفات و خصائل است؛ و از این روست که جوانمرد خود به راهنما تبدیل می شود.

باب هشتم در وفاست. وفا، پای بندی فرد است به تعهد و قولش. اصولاً توجه به این میثاق ازلی^{۱۹} همه خصوصیات شوالیه را نشان می دهد و همه کیفیت این خدمت الاهی را ترسیم می نماید. به عقیده مولف، وفاداری و سرسپردگی مشخص کننده کمال نیروی ناشی از فطرت است و فتوت وقتی تحقق پیدا می کند که این فطرت در خلوص و صفای اصلی خود متجلی شود. این فطرت هنگامی از ظلمات این دنیا منزّه می شود که انسان وفاداری خود را به عهد الست نشان دهد. اگر به عهد پای بندی باشد، خلوص فطرت متجلی می گردد؛ یعنی پرده برداشته می شود و کمال اخلاقی که فتوت برپایه آن بنا شده است، در عمل

۱۸. مولف در همین باب برای تبیین خصائص انسان جوانمرد آورده است که با اصلاح ذات البین، یعنی میانجی مردم شدن در مخاصمات و صلح افکندن میان ایشان بروجهی که صلاح طرفین در آن باشد و وحشت و عداوت زائل گردد، از اخص خصائص اصحاب فتوت است و آن را از اهم مهمات دانند. و ایشان را در این باب قدمی راسخ و عرقی ثابت است که دیات و جنایات بسیار جهت استرضاء و ارضاء خصوم بر خود گرفته و غرامات فراوان تحمل نموده و متقبل اموال بی کران گشته و هرچه داشته از مملکات در این باب انفاق کرده و در باخته و آنچه نداشت به قرض بسته تا وحشت و عداوت از میان مردم برداشته و الفت و محبت پیدا کرده؛ چه دانسته اند که بمغضت و عداوت از صفات شیطننت است و غایت بُعد از حضرت احدیت.

«رسائل جوانمردان ص ۳۹»

۱۹. اَللّٰهُ بِرَبِّکُمْ، فَالْوَا بِلٰی.

متحقق می گردد. این خلوص لطافت خاص جوهر ذاتی انسان است و وسیله زدودن غبار از آینه شفاف و ستردن زنگار طبیعت از آن. به همین جهت می گویند «خلوص ثانوی» نوعاً در وجود ابراهیم متجلی می گردد و نیز در وجود کسی که قطب اقطاب فتوت (امام علی ع) بود. تنها در این صورت است که می توان از وفاداری نسبت به خداوند سخن به میان آورد. نتیجه این وفاداری کشف همه حقایق الاهی و امکان تأویل درست است. در پرتو این وفاداری است که ایمان هم متجلی می شود و در این هنگام است که وفاداری به مخلوق خداوند از راه عشق و محبت ظاهر می گردد. در ازل میان افراد بشر میثاق دوستی بسته شده است، آنها از وقتی به این عالم غربت پا گذاشته اند، از یکدیگر جدا افتاده اند. آنها در ازل در حالت توحید بودند و در این دنیا نسبت به هم بیگانه شده اند. این است گسستگی رشته اخوت که باید به آن پایان داد؛ یعنی این رشته بایستی دوباره در این عالم پیوند داده شود. باید حالتی به وجود آید که هر کس چیزی را بر دیگران روا دارد که برخورد می پسندد.

باب نهم در آفاتی است که به فتوت لطمه می زند. از همه آفات مهمتر، غرور و نخوت و به نوشته مولف، مفاخرت و مباهاات است، چه راه معنوی فتیان ایجاب می کند نفس از همه بندهای دنیوی و از همه اشکال هویها و هوسها و جاه طلبیها و قدرت پرستیها و انواع صورنهایی و مکنون نفسانی آزاد شود، یا تجرد حاصل کند.^{۲۰}

مؤلف در اینجا چند صفحه را به ویژگیهای روحی که به طور نامرئی افراد را تحت تأثیر قرار می دهند، اختصاص داده است؛ افرادی که به ظاهر حتی بسیار راست و درستند، اما برای مثال، در راه رسیدن به قدرت مرتکب اعمال خلاف می شوند. رذائل اخلاقی بر اثر جهل عمیق در افراد ریشه می گیرد، جز آن انسان می تواند با معرفتی که به ضمیر و باطن خود حاصل می کند، آن رذائل را از خود دور گرداند.

باب دهم در فرق میان فتی و مفتی و مدعی است. در اینجا مؤلف درباره

کسی که به جوانمردی تظاهر می کند (متفتی) و بدون آنکه به اصول جوانمردی مؤمن باشد دعوی جوانمردی دارد، دست به تجزیه و تحلیل بسیار جالبی زده و چنین گفته است: «و اما مدعی شخصی بود خود را به زی جوانمردان بیاراسته و به حلیت فتيان متجلی گشته، نه سیرت ایشان گرفته و نه در طریق ایشان قدمی رفته. گاه اموال بسیار بذل کند، نه از روی سخاوت؛ و گاه مرتکب اخطار و احوال شود، نه از سر شجاعت، بل جهت تقدّم بر اخوان و تطاول بر اقران با اخلاقی نامتناسب و افعالی متفاوت. در آشکارا برخلاف نهان رود و ظاهرش منافی باطن بود. احوالش در جبن و تهوّر مختلف، و عاداتش میان بخل و اسراف متردد.»^{۲۱}

در قسمت آخر رساله تحت عنوان «خاتمه»، به بحث درباره سه موضوع پرداخته است: اول در طریق اکتساب فتوت؛ دوم در خصائص فتوت و سیر و طریق ایشان؛ و سوم در خدمت و ضیافت و مهمان نوازی.

در این بخش ابواب دهگانه را خلاصه می کند و می گوید: «اشرف خصائص جوانمردان، وفاست و صدق عهد... دیگر از خصائص ایشان مبالغت است در حفظ اسرار و کتم آن از اغیار، تا اگر یکی را به شمشیر تهدید کنند یا به آتش تعذیب نمایند، جز کتمان ازو نیابند... و دیگر غیرت که استنکاف است از چیزی که موجب عار بود... و دیگر علّو روح و بزرگواری است.»^{۲۲}

سوم، در خدمت و ضیافت و مهمان نوازی است و باید «که صاحب فتوت همه را به نظر محبّت، إخوان و اقارب خویش ببند و اتصال و پیوند اصلی با ایشان درست داند و به مقتضای اخوت حقیقی و شفقت غریزی نفع و راحت، همه را ایثار کند، تا ظاهر مطابق باطن بود و مبدأ موافق منتهی و صورت مناسب معنا.»^{۲۳} خلاصه آنکه همه اینها رفتار اساسی جوانمردان است و در عین حال این صفات تنها صورت خارجی ولایت و آغاز آن است، چرا که ولایت امر درونی و باطنی فتوت است.

۲۱. رسائل جوانمردان، ص ۴۶.

۲۲. رسائل جوانمردان، ۵۱ تا ۵۵.

۲۳. رسائل جوانمردان، ص ۵۵.

فصل دوم

فتوت نامه شمس الدین آملی

تاریخ تولد و مرگ شمس الدین محمد بن محمود آملی به درستی معلوم نیست، ولی مسلم است که اهل آمل طبرستان بود. نباید او را با سید حیدر آملی اشتباه کرد. وی با عضدالدین ایجی، فیلسوف و استاد بزرگ، الهیات که در قرن هشتم هجری قمری می زیست، گفت و گوی فلسفی داشت. متنی که در کتاب به عنوان فتوت نامه به چاپ رسیده، بخشی از دایرة المعارف نفایس الفنون است که توصیف، تاریخچه و تجزیه و تحلیلی از یکصد و بیست علم از میراث فرهنگی یونانی و اسلامی به دست می دهد.

به عقیده او، پس از آنکه شخص توانست خود را از ظلمات هوی و هوس نجات دهد و فطرت را به کمال اخلاقی خود نزدیک سازد و آن را به مرحله عمل برساند، به فتوت می رسد. در این رساله همچون رساله پیشین، اندیشه فتوت عبارت است از احیای فطرت، وفاداری به «الست»، پذیرفتن اینکه معنویت انسان قبل از حیات وجود داشته است و بالاخره این اندیشه که روشنایی می تواند بر ظلمات فائق آید.

این رساله در ۷ فصل فشرده تنظیم شده است. فصل اول درباره اصل و ماهیت فتوت است. موسی از خداوند می پرسد فتوت چیست و پاسخ می شنود.

«آنکه جان خود را با همان خلوص و پاکی که به تو داده ایم، بازگردانی.»^۱ این بازگشت نمونه کاملی است از مفاد آیه ۲۷ از سوره ۸۹ (فجر).

فتی^۱ از دیدگاه لغوی به معنای جوان است، اما از دیدگاه عرفانی و تمثیلی، وصف کسی است که به کمال فطرت خود می رسد. مادام که انسان باز یچه شهوات، هویها و هوسها، آلودگیها و شرایط انسانی خود است، از نظر معنوی فردی نابالغ بیش نیست. به تدریج که خود را از این وابستگیها و خصوصیات شیطانی رها می کند، مفهوم انسان اندک اندک در وی تحقق پیدا می کند و چون این کمالات معنوی در وی متجلی گردد «فتی» می شود. جوانمرد صاحب دلی است که فطرت انسان در وی به کمال می رسد، یعنی انسان با تجلیات الهی از خصوصیات عاطفی به طرف کمالات عقلی پیش می رود. در این صورت، ورای بینش فلسفی صاحب بینشی درونی (صاحب مشاهدات) می گردد و به این ترتیب به مرحله شیخی می رسد. به تدریج که نیروهای جسمانی در وی به تحلیل می رود و سیاهی موی به سفیدی بدل می شود، نیروهای معنوی به کمال می رسد. به مرور که تیرگیها و آلودگیها و خصوصیات بشری جای خود را به کیفیتهای الهی می دهند و تالو و نور ظاهر می شود، فتوت تحقق می یابد. پیش از این گفتیم فتوت چگونه به ولایت انتقال می یابد و گفته بودیم چه شباهتی میان انتقال شوالیه ساده به شوالیه پیامبری است. در اینجا به تأویل مؤلف توجه می کنیم که فتوت را به عنوان جوانی معنوی پیش از تولد (فطرت) گرفته است. آمدن به این دنیای غربت، انسان را به کودکی تبدیل می کند که ضعف معنوی او قابل مقایسه با ضعف جسمانی پیرمرد است و به عکس ضعف جسمانی پیرمرد مقارن با کمال معنوی فطرت است. این جوانی دایمی باز یافته (فطرت) است. و از این روست که انتقال فتوت به ولایت با سفید شدن موباز شناخته می شود. در بعضی از داستانهای مربوط به ورود به جرگه جوانمردان، تمثیل موی سفید دیده

۱. یا اَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطَهَّاتُ، ارجعی اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مُرْتَضِيَةً. (قرآن کریم، سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸).

این جان عزیزت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم

(حافظ) — م.

شده است. به این ترتیب جوانمردی در معادشناسی فردی نیز منعکس است. فصل دوم درباره مظاهر فتوت است. به گفته مؤلف فتوت برای نخستین بار در شخص حضرت ابراهیم ظاهر شده است. از این رو او را ابوالفتیان (پدر شوالیه های ایمان) نامیده اند. ماجرای زندگیش از این قرار است که پیوند خود را با قبیله اش برید و مهاجرت را به میل اختیار کرد. بتها را شکست و نسبت به دیگران آماده هرگونه ایثاری گردید. و «سنت ضیافت و رسم جمعیت در عالم صورت، او نهاد». پس از ابراهیم، یوسف به سبب رفتاری که با برادرانش داشت^۲ شوالیه شوالیه ها (افتی الفتیان) بود. بعد از او علی بن ابیطالب (ع) بود که رسول اکرم (ص) او را قطب و مدار فتوت نامید و به او گفت: تو فرزند و برادر یک جوانمرد هستی. و او پرسید: پدر و برادرم کیست؟ حضرت پاسخ داد: پدرت ابراهیم است و برادرت منم. فتوت من از ابراهیم به من رسیده است و فتوت تو از من به تو رسیده است. به عقیده شیعیان به سبب این شوالیه گری ابراهیمی است که جبرئیل به حضرت رسول (ص) گفته است که «جوانمردی جز علی و شمشیری غیر از ذوالفقار نیست»^۳

مؤلف سپس ارتباط و اتصال رشته فتوت و نبوت را شرح داده است. به عقیده او حضرت آدم اولین مظهر نبوت است، ابراهیم قطب آن و حضرت رسول (ص) خاتم آن. از سوی دیگر، حضرت ابراهیم نخستین مظهر فتوت است، امام علی (ع) قطب آن و حضرت حجت (عج) خاتم آن. این است فلسفه اخلاق و معنویت جوانمردان و از این روست که همه خود را یاران علی (ع) می دانند؛ یعنی هرچه هستند، همه را مدیون علی (ع) می دانند.

۲. قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ، قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. (گفتند به خدا سوگند که خدا تو را به ما برتری داد و ما خطا کرده بودیم. گفت اینک سرزنشی بر شما نیست، خدا از گناهانتان درگذرد که او بخشاینده ترین بخشاینده گان است.) قرآن کریم، سوره یوسف، آیه ۹۰ و ۹۱.

وقتی برادران یوسف، یوسف را شناختند، از کرده خود که او را به چاهی انداخته و سپس فروخته بودند، شرمگین شدند. یوسف آنها را مورد محبت قرار داد و جمله بالا را به آنها گفت.

۳. لَا أَقْتِي إِلَّا عَلٰی، لَا سَيْفٌ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ.

فصل سوم در خصوص حیثیت و مقام فتوت و هدف و کمالات آن است. مولف نفایس الفنون، که دایرة المعارف کلی علوم است، معتقد است مقام و منزلت هر علمی همان مقام و منزلت موضوع، نتیجه و قلمرو آن است. و از آنجا که موضوع فتوت روح بشر، اعتلای آن و بازگردانیدنش به خلوص و پاکی فطرت انسانی است، پس مکرمات و فضیلت این علم از موضوع آن نشأ می گیرد. نتیجه عملی که از آن به دست می آید، تاکید و توجیه بخشاینده گی و گشاده دستی معنوی است، نه صرفاً مادی. برای مثال، جوانمرد در راه اعتلا به مقام انسانی نباید خود را به این راضی کند که به یاران خود فقط از نظر مادی کمک برساند، زیرا هیچ انسانی نیست که از فضایل فتوت بی نیاز باشد؛ چرا که محروم ماندن از آن فضائل یعنی مستغرق شدن در جهل و ناآگاهی که رستگاری انسان را به خطر می افکند. پس جوانمرد باید تمنا و تقاضای هر کسی را که از او چیزی می خواهد، برآورده کند. اما همچنان که پیش از این گفتیم، هدف نهایی فتوت عبارت است از ولایت به عنوان آخرین درجه و مرحله کمال؛ نظیر آنچه قرآن کریم در خصوص اصحاب کهف می گوید. قرآن می گوید آنها جوانمردانی بودند که در وفاداری به خدا پایدار بودند. اما درباره منشأ و منبع فتوت باید گفت که هشت صفت اخلاقی است که در فصلهای یکم تا هشتم رساله قبلی آمده است، یعنی صفتهایی که امام بیان داشته است.^۱

فصل چهارم در شرایط استعداد فتوت است. این شرایط هفت صفت است: اول، مردی و مردانگی؛ دوم، بلوغ که مبدء ظهور عقل و بروز صفات ملکی از قوه به فعل است؛ سوم، عقل که وسیلت بنده به حق و واسطه کمال است؛ چهارم، دین که فتوت کمال دین است؛ پنجم، صحت به نیت و استقامت احوال؛ ششم، مروّت و آن از لوازم صفات فطرت است. مروّت مظهر صفات انسانی از قبیل بخشندگی و تواضع است که به انسان این خصوصیت را می بخشد که نام انسان بر خود گذارد و بتواند از وابستگیهای دنیوی برهد تا انوار الاهی در او متجلی گردد؛ هفتم، حیا که دلیل نجابت جوهر نفس است از

۱. اصل فتوت عبارت است از (۱) وفا؛ (۲) صدق؛ (۳) ایمان؛ (۴) سخاوت.

صدور قبایح از او، چنان که پیغمبر گفته است: «أَلْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ» (شرم از ایمان است).

فصل پنجم در مراسم اخذ فتوت است. صاحب این رساله در اینجا نیز همان داستان حضرت رسول (ص) و امام علی (ع) را درباره چشم برهم نهادن در خانه همسایه و ندیدن زن و مرد خلوت گزیده و سپس نوشیدن آب نمک از دست رسول خدا (ص) می آورد و در اینجا شمس الدین آملی نیز همه اجزای تمثیلی این مراسم آب نمک، کمر بند و زیرجامه را تشریح می کند و بالاخره نتیجه می گیرد که فتوت به ولایت می انجامد و فتوت جزئی از عرفان است، همچنان که ولایت بخشی از نبوت است.

فصل ششم درباره اصطلاحهایی است از قبیل بیت، حزب، کبیر، رفیق، وکیل، نقیب و غیره که جوانمردان به کار می برند.

یک، بیت از دیدگاه لغوی به معنای خانه و خانواده است و از نظر مؤلف عبارت از گروهی است که مجزاً از گروههای دیگر، و دارای مشخصات و آداب مخصوص به خود است.

دوم، حزب عبارت است از گروهی که مربوط به یک شخص بخصوص است. فرق میان بیت و حزب این است که حزب در یک بیت وارد می شود و احزاب با هم وحدت می کنند، در صورتی که بیوت از هم جدا هستند.

سوم، نسبت، رشته ای که شوالیه را به کبیر خود متصل می کند. این رشته معنوی به پیوند طبیعی شخص با خانواده شباهت دارد.

چهارم کبیر، یعنی ارشد؛ و آن کسی است که شخص از دست او بدون واسطه آب نمک دریافت می کند. البته لازم نیست قدح از دست کبیر گرفته شود، بلکه وکیل او نیز می تواند قدح را بدهد. به هر حال کبیر پدر روحانی است و کسی که آب نمک را می نوشد، فرزند روحانی است. در این باره واژه های دیگری چون شیخ، قائد، زعیم، مقدم، رئیس الحزب و پیشقدم به کار رفته است. به نظر نویسنده مقدمه، کبیر همانند کسی است که در دین مسیح مؤمنان نزد او اعتراف می کنند. اهل تصوف ایرانی به او پیرمغان هم گفته اند.

پنجم، زعیم رئیس و مقتدا و سرمشق دیگران است و به دیگران راه و رسم فتوت و صفات عالیّه آن را نشان می دهد.

ششم، جد: کبیری است که کبیر نسبت به او همان رفتاری را دارد که جوانمرد تازه وارد نسبت به او. در سازمانهای نهان روش مغرب زمین به او استاد اعظم می گویند.

هفتم، رفیقان که به اعضای یک گروه و یک خانواده، یعنی کسانی که خود را به یک پدر معنوی (کبیر) و به یک جد معنوی (کبیر کبیر) وابسته می دانند، گفته می شود. رفیق را پسر، و پدر معنوی را صاحب نیز گویند.

هشتم، مسایل (جمع مسیل) از نظر لغوی به معنای بستر رودخانه و از دیدگاه مؤلف کسانی هستند که آب را از قح و از دست پدر معنوی نوشیده اند. مسایل، که ایشان را عدیلان نیز می گویند، با یکدیگر برابرند و در ردیف برادرند. واژه مسیل معنایی محدودتر از رفیق دارد. به تعبیر مولف، مسیل اخص از رفیق است. نهم، بکریا دست نخورده کسی است که هرگز در مجلس قح آب نمک شرکت نکرده باشد، یا از دست کسی که فتوتش باطل شده باشد آب نمک نوشیده باشد.

دهم، دَکِش کسی است که عضو فتوت بوده و بعد به آن پشت کرده است. یازدهم، نَقِیل کسی است که کبیر یا جد روحانی خود را ترک کرده باشد. یا به نحو باطل و نادرست به جد معنوی جدید پیوندد. در عین حال به کسی که از یک بیت یا حزب به بیت یا حزب دیگر انتقال یابد، نیز نقیل گویند. پس نقیل هم می تواند حق باشد هم باطل.

دوازدهم، وکیل یا نماینده کسی است که کبیر انجام بعضی اعمال را به او واگذار کرده است. طبیعی است که وکیل باید استعداد این کار را داشته باشد، یعنی کاملترین فرد در میان گروه باشد. او می تواند وکالت انجام یک کار یا کارهایی را عموماً داشته باشد. از این رو به او قائم مقام نیز می گویند.

سیزدهم، نقیب کسی است که از سوی زعیم برای رسیدگی به اموریاران به عنوان رئیس برگماشته شود، اما او همواره نقش واسطه و ترجمان را دارد.

چهاردهم، شد است. کمر بند بستن را شد می گویند، که به معنای میثاق فتوت است، و به عبارت مؤلف: «بستن میان است جهت امتحان و آن مبدأ عهد و انعقاد فتوت است و سبب دخول در زمره فتیان. و مشدود کسی را گویند که چیزی بدو داده باشند تا در میان بندد تا او را بیازمایند و بعد از آن تکمیل کنند. و هرچه باشد، شاید؛ إلا چیزی که به زنا ماند.»^۵

پانزدهم، تکمیل است؛ عمل کردن به نحو کمال، عمل کامل کردن و عمل را به پایان رساندن. منظور از کامل کردن عمل در اینجا پوشاندن زیرجامه و دادن سلاح به جوانمرد است. کسی که این کار را به انجام می رساند، مگمل نامیده می شود. تکمیل، اشاره به سخن پیامبر است که در پایان مراسم فتوت به علی گفت: تورا انسانی کامل می گردانم.

شانزدهم، شرب است؛ نوشیدن آب نمک از دست کبیر. این عمل، پیوندی است از بالا به پایین (عمودی) که پس از انجام عمل شرب، انتساب به یک حزب متحقق می شود.^۶

هفدهم، محاضره است؛ شرکت در اجتماع فتیان که از یک قدح می نوشند و نتیجه آن نزدیکی و تألیف قلوب است.

هیجدهم، نقله است. نقله برابر واژه انتقال، یا انتقال از یک وضع روحی به وضع دیگر است.

نوزدهم، تعبیر است. منظور عبور از پدر روحانی به جد روحانی است، و نیز عبارت از تبیین و تفسیر مسائل نامرئی (تعبیر خواب و رؤیا) است.

بیستم، اخذ است؛ یعنی عمل بازپس گرفتن. به سبب عیب و نقصی که کبیر در صغیر می بیند، فتوت را از او پس می گیرد.

بیست و یکم، رمی است؛ یعنی عمل رد کردن. به سبب عیب و نقصی که صغیر در کبیر می بیند، فتوت را از او رد می کند. بدون دلیل و جلسه محاکمه

۵. رسائل جوانمردان، ص ۷۷.

۶. چوپیر سالک عشقت به می حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدا می باش

(حافظ). — م.

برای اثبات عیب و نقص، هیچ یک از دو مرحله اخذ و رمی جایز نیست.
بیست و دوم، محاکمه است. محاکمه، رسیدگی به عیب و نقص افراد در حضور زعیم یا حکمی است که پذیرفته هر دو طرف باشد.

بیست و سوم، عیب است. عیب، ارتکاب به عمل خلاف یا عملی است که فتوت را باطل و خراب سازد. در ارتکاب عیب بزرگ، فتوت از مرتکب سلب می شود و در عیب کوچک، مرتبه او تنزل می یابد.

بیست و چهارم، وقف است. وقف، منع کردن متهم از مجالست با فتيان و معلق نگاهداشتن قضاوت درباره اوست تا زمانی که خطا کاری یا بیگناهی او ثابت گردد.

بیست و پنجم، هبت است. هبت، بخشیدن رفیق است از سوی کبیر به کبیری دیگر. بعضی این کار را جایز نمی دانند، زیرا این عمل را تصرف در حریت انسان می بینند.

فصل هفتم درباره خصوصیت جوانمرد است.

در این فصل همان مطالبی آمده که در رساله پیش گفته شد. مضاف بر آن، صفاتی از قبیل وفاداری، رازداری در برابر افراد نااهل، که جوانمرد هیچ گاه اسرار سلک خود را به دیگری نگوید و در کتمان راز از هیچ خطری نهراسد^۷، نیز آمده است. از صفات دیگر، بخشندگی و عظمت روح و تواضع و فروتنی است^۸ و اینکه هیچ گاه مغرور نشود، بلکه غرور را در عظمت خداوند بداند. همچنان که در حدیث است امام جعفر صادق (ع) را گفتند: ای پسر رسول خدا، مادر تو نوعی

۷. به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

(حافظ). - م

۸. پور یای ولی گفت که صیدم به کمند است

از همت داود نبی بخت بلند است

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

(پور یای ولی)

★

تواضع کند هوشمند گزین

نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

(سعدی - بوستان). - م.

غرور می بینیم. و امام پاسخ داد: من هیچ گاه در خود احساس غرور نمی کنم؛ زیرا خصوصیتی که در من بوده، در برابر صفات خداوندی معدوم شده است؛ و هر بزرگی در من بوده، جای خود را به بندگی خداوند داده است. مفهوم شرف و نیز روح اجتماعی که به جوانمرد لذت معاشرت و مجاورت با دوستان دیگر را می بخشد، عشق به خداوند و عشق به دوستان است.

اینها صفت‌هایی است که برای جوانمرد آمده است. می گویند شخصی از بایزید بسطامی پرسید: مرا راهی بنما که به خداوند نزدیکتر شوم. بایزید پاسخ داد: دوستان خداوند را دوست بدار و خود را محبوب دوستان کن. تو باید همواره در قلب دوستان حاضر باشی، به قسمی که هرگاه خداوند در آنها نظر افکند، تو نیز مدّ نظر قرار گیری. روز بهان شیرازی هم چنین اندیشه‌ای داشته، آنجا که می گوید: دوستان خدا چشم خدایند و خدا دنیا را با آنها می بیند.

از جمله خصوصیات جوانمردان این است که توجه آنها به امور درونی بیشتر از امور بیرونی است، زیرا امور درونی مورد توجه خداوند و امور بیرونی مورد توجه انسان است. از خصوصیات دیگر، رسیدگی و توجه به برادران، کرامت و شفقت نسبت به فقرا، رسیدگی و توجه صادقانه به یاران، چه در حضور و چه در غیاب آنها، خواه در زمینه معنوی و خواه در زندگی ایشان و سرانجام: «صحبت داشتن با کسی که در دین بالا تر بود و در دنیا فروتر»^۹.

فصل سوم

فتوت نامه شهاب الدین عمر سهروردی

(فتوت نامه یکم)

نخست به این نکته باید توجه داشت: شهاب الدین عمر سهروردی که در سال ۶۳۲ هجری قمری در گذشته است، با شهاب الدین یحیی سهروردی متوفا به سال ۵۸۷ هجری قمری به اشتباه گرفته نشود.^۱

شهاب الدین عمر سهروردی بخش عمده زندگی خود را در بغداد گذرانید. او از اقطاب صوفیه و از پایه گذاران طریقت یا فرقه سهروردیه بود. یادآوری این نکته لازم است که او نفوذ معنوی زیادی در خلیفه عباسی الناصر لدین الله داشت و او را در طرح فتوت واحد اسلامی^۲ یاری داد.

در رساله یاد شده دو فتوت نامه از عمر سهروردی آمده که از دقیقترین و جالبترین رساله ها درباره فتوت است؛ چه مؤلف به گونه ای به شرح وقایع پرداخته که خواننده به طرز زنده ای تاریخ تحول فتوت و کیفیتهای آن را درک می کند. این دو رساله، آئین ورود به فتوت را آنچنان که هست، نشان می دهد.

۱. شهاب الدین یحیی بن حبش میرک سهروردی معروف به شیخ اشراق و مؤسس مکتب اشراق در فلسفه، متولد ۵۴۹ هـ ق بود که در سال ۵۸۶ یا ۵۸۷ هـ ق به امر صلاح الدین ابوبی در قلعه حلب کشته شد.

در این رساله ها توضیح داده شده چگونه و به چه دلیلی حضرت ابراهیم پدر جوانمردان لقب گرفته است. هرچند رسم قدح آب نمک که پیامبر برقرار ساخته جزو رسوم اصلی است، اما عمل آن به طریزی است که یادآور بنیانگذار فتوت، یعنی حضرت ابراهیم، است. از طرف دیگر، نقش ابراهیم به عنوان بنیانگذار وقتی قابل فهم است که آن را در زنجیره پیامبرانی که حضرت آدم نخستین حلقه آنها بوده، قرار دهیم، شیث به عنوان ولی این زنجیره تاریخی که فتوت را به ولایت و ولایت را به نبوت مربوط ساخته، معرفی شده است. این ماجرا با فلسفه یا با تاریخی که در غرب متداول است، ارتباطی ندارد. آنچه در اینجا دیده می شود، شاید با فلسفه شلینگ^۳ فیلسوف آلمانی که به حکمت تاریخی^۴ موصوف است، قابل انطباق باشد. به نظر او، حوادث و وقایعی در ملکوت اعلی رخ می دهد که بازتاب آنها در این جهان به صورت تمثیل است. مثال آن، شیث پسر آدم است.

فتوت نامه یکم شهاب الدین عمر سهروردی برخلاف سایر فتوت نامه ها فصل بندی نشده و مطالب آن به صورتی فشرده و درهم آمیخته بیان شده است. ما در اینجا از موضوعهای آن طبقه بندی شخصی ای به دست می دهیم و به پنج قسمت تقسیم می کنیم.

۱. رساله، بعد از حمد خداوند و نعت رسول چنین آغاز می شود: «سپاس مر خدای را که عالم ظلمانی را به نور چراغ انسانی متور گردانید و آدم صفی را از کتم عدم به صحراء وجود آورد»^۵ سپس درباره شیث گوید: حضرت آدم به هریک از فرزندان خود فنی آموخت، اما شیث فنی نیاموخت و به پدر گفت: چون توبه هریک از فرزندان خود در این دنیا حرفه ای آموخته ای، لازم است یکی از میان ایشان به خدمت و عبادت خداوند کمر بندد. بسیاری بر این عقیده اند که شیث بافنده بوده است. باید پذیرفت جامه ای که او می بافته، همان جامه فتوت بوده است؛ چرا که عالم دوگانه است، عالم خارج (عالم صورت) و

واقعیت‌های درونی یا معنوی (عالم حقیقت). همچنان که ضرورت دارد انسان عالم خارج خود را بسازد، لازم است به ساختن عالم درون خود پردازد. شیث فرزند آدم، سازنده عالم درون بود و از این رو گفته اند او بافنده و کشاورز بوده است. بافنده بود برای اینکه روح آدمی نیازمند پوشش است، زارع بود چون جان انسان به قوت و غذا محتاج است. پیامبر اسلام گفته است: من شب را نزد پروردگار می گذرانم. او به من هم غذا می دهد و هم آب.^۶ نقشی که در اینجا به شیث نسبت داده شده قابل توجه است، زیرا از دیدگاه معرفت‌شناسی اسلام شیث نقش مهمی دارد و او را به عنوان پیامبر اشراقیون به شمار می آورند. شیث کسی است که در خلوتخانه فقر به تفکر می پردازد، لباس صوفیه را می بافت و از همه فرزندان آدم تنها اوست که صوفی می شود. شیوخ گفته اند صوفی کسی است که خود را از عالم حیوانیت جدا کند؛ نیز گفته اند صوفی غیرمخلوق است. به عبارت دیگر، صوفی خداست. چون شیث خود را یکسره وقف خدا کرد، خدا او را امام برگزیدگان معنوی (اهل خواص) خود قرار داد و خلیفه مردان خدا (اهل الله)؛ حال آنکه خود حضرت آدم خلیفه همگان (یعنی اهل آسمان و زمین) بود.

قلمرو شیث، عنوان قلمرو فقر عارفانه به خود گرفته است. سهروردی اصطلاح فنی جدیدی در این باره به کار برده است. اصطلاح او «دعوت خانه» است، اما ما در اینجا آن را به معبد ترجمه می کنیم. حضرت آدم (ع) از یک سو پیام خود را در معبد آفرینش ابلاغ کرده و فرش شریعت (قانون دینی) گسترانیده، از سوی دیگر، شیث پسر او در معبد خدمت در راه پروردگار، فرش طریقت را (از طریق عرفان) گسترده است. پس همچنان که حضرت آدم شریعت را ابلاغ کرد — چه شریعت برای «اهل اسلام» لازم است — شیث هم طریقت را برای «اهل فتوت و مروت» وضع نمود. جنید بغدادی می گوید: طریقت ستون فقرات شریعت، و حقیقت که فرد از راه کشف و شهود به آن

می کنم در پیشگاه او نماز
باز می گردم به سوی خلق باز — م.

۶. می روم شب نزد حَتّی بی نیاز
می خورم شب آب و نان و بامداد

می رسد، ستون فقرات طریقت است. به عبارت دیگر، به گفته عمر سهروردی: طریقت دریاست و شریعت ساحلی است که شخص از آنجا به قایق می نشیند. هیچ کس نمی تواند با خطرات دریا رویارویی کند، مگر آنکه فن دریانوردی یا شنا را آموخته باشد.

علم طریقت دری است که به دریای حقیقت گشوده می شود. فتوت که همالا شوالیه گری عرفانی است، بخشی از دریای طریقت است. به زبان تمثیل، دریا چون راه عرفانی و شریعت به مانند بندری است که شخص از آنجا به کشتی می نشیند. بنابراین، فتوت که بخشی از طریقت است، دریایی است که جزیره حقیقت در میان آن واقع شده است. نیز می توان گفت طریقت دریایی است که از ساحل آن (شریعت) به کشتی می توان نشست. و فتوت جزیره ای در میان آن دریاست. تغییر و تبدیل تمثیلهای این است که بتوانیم رابطه میان شریعت، طریقت، حقیقت و فتوت را درک کنیم. بالاخره می توان گفت شریعت کشتی ای است که شخص در آن به دریانوردی در دریای طریقت مشغول است تا بتواند به جزیره فتوت برسد.

کشف این جزیره در واقع کار حضرت ابراهیم است. پس همه چیز جمع شده است تا بتوانیم رابطه اصلی میان طریقت و فتوت، یعنی انتقال از پیروی شیث به پیروی حضرت ابراهیم را درک کنیم.

۲. ابراهیم بنیانگذار فتوت. علم در این مقام بر دو نوع است: علم شریعت یا «علم متخصصین قانون» و علم طریقت، یعنی علم اهل معنی و عرفان. اما به طریقت نمی توان رسید مگر از راه شریعت؛ همچنان که به مرحله حقیقت (وصول به حقیقت معنوی از راه کشف و شهود) نمی توان رسید مگر از راه طریقت. و در اینجا شهاب الدین عمر سهروردی می گوید که فتوت جزئی از طریقت است و از این رو به حقیقت نیز می توان رسید و پیش از این گفتیم که از فتوت به ولایت هم می توان رسید.

در مکتب شیث فرقی میان طریقت و فتوت نیست، همچنان که حقیقت محمدی، یعنی حقیقت جاودانی پیامبری، از یک پیامبر به پیامبر دیگر منتقل

می شود، تا آنکه در زمان محمد (ص) به دو مسیر تقسیم می شود: یکی پیامبر و دیگری امام. بدین ترتیب بود که نور طریقت در زمان ابراهیم فراراه دو مسیر قرار گرفت: مسیر طریقت و مسیر فتوت.

در زمان ابراهیم گروهی از مشتاقان حق نزد وی آمده و گفتند: ما جماعتی از «والهان و عاشقان و مشتاقان» هستیم. و گفتند یا نبی الله می خواهیم قدم در میدان نهیم، اما بار خرقه نمی توانیم کشید که ضعیفانیم. طریقی ساز که ما نیز از آن مردان بهره ای یابیم که مشتاقانیم.

ابراهیم در دریای طریقت به کاوش پرداخت و جزیره فتوت را در دریای حقیقت بیافت و جماعتی از والهان را بر کشتی شریعت نشاند و در دریای طریقت براند تا به جزیره فتوت برسد و بدانها گفت: شما در این جزیره مسکن سازید تا به سلامت از غارت شیطان ایمن باشید. از آن پس فتوت و طریقت جدا شدند و این فرق با جامه مشخص می شود. خرقه، جامه صوفیان است و زیرجامه، لباس فتوت. اما در عین حال زیرجامه جزئی از خرقه است، همچنان که فتوت و ارکان طریقت نامحدود است.

اینکه ابراهیم ابوالفتیان خوانده شده است، به عنوان پدر شوالیه ایمان اهمیت فوق العاده دارد، زیرا شکل خاصی از معنویت و عرفان پدید می آورد؛ یعنی این حالتی است که نه شبیه به حالت فردی غیرمذهبی است و نه حالت یک فرد مؤمن خالص و نه وضع یک صوفی کامل.

پیش از این گفتیم که می توان در مغرب زمین این وجه را با وضع رولمن مرسون، عارف مسیحی استراسبورگی که در قرن چهاردهم میلادی می زیسته، مقایسه نمود. برای او دوران دیر به سر آمده بود، همچنان که برای کسانی که نزد ابراهیم رفتند و از او راهنمایی خواستند، دوران خرقه به سر آمده بود. چیز دیگری لازم بود که همانا فتوت بود.

رولمن مرسون هم مسلک عشاق حق را به وجود آورد که رهروان آن نه کشیش بودند و نه مؤمنان عادی، بلکه کسانی بودند که در شوالیه گری معنوی که بر عرفان مکتب رنانی مبتنی بود، راه خود را یافتند و نام خود را دوستان خدا

نهادند. می توان در این باره به تحقیقات تطبیقی دینی پرداخت.

۳. انسان ظاهری و باطنی. برخلاف صوفیان که ارکان طریقت را نامحدود می دانند، جوانمردان اصول اخلاقی جدی و محکمی مشتمل بر دوازده رکن برای خود وضع کرده اند که شش رکن آن ظاهری است و شش رکن دیگر باطنی. نقش شش رکن ظاهری که در جهت بازداشتن انسان از کارهای خلاف و ناصواب است، عبارتند از: ۱. بند زیرجامه که نشانه عفاف است و جوانمرد بایستی از اعمال منافی عفت مبرا باشد که مردان را این گونه اعمال خلل رساند؛ ۲. بند شکم که نشانه قناعت و امساک در غذاخوردن و مراعات اصولی است که در شریعت آمده است؛ ۳. بند زبان که برای اجتناب از غیبت و بهتان و سخن بیهوده گفتن است؛ ۴. بستن چشم و گوش، یعنی آنچه ناشنیدنی باشد، نشنود و آنچه دیدنش سزاوار نیست نبیند؛ ۵. بستن دست و قدم، یعنی هیچ کس را با دست نرنجاند و کسی را با قدمش صدمه نرساند. به عبارت دیگر، خودداری ورزیدن از هرگونه خشونت و تندی؛ ۶. بند حرص و امل است که در حرص و امل را به خود ببندد و پیش از آنکه بمیراندش بمیرد، تا چون مرگ آید نمیرد (مُتَوَقِّفًا أَنْ تَمُوتُوا)؛ که اولیای خدا را مرگ نباشد و خوف از مرگ ندارند، همچنان که پیامبر خدا گفته است اولیاء الله نمیرند بلکه از سرایی به سرایی دیگر روند. و به عکس اگر انسان در هوسهای دنیایی غرق شود، وقتی به دروازه مرگ رسد در برابر ترس و وحشت تاب مقاومت نخواهد داشت. در این حال، او میثاق فتوت را شکسته است، زیرا جوانمرد باید رها از ترس سر کند تا بتواند جاننش را که به امانت نگهداشته است، صحیح و سالم به دست صاحب آن باز گرداند.

و اما شش رکنی که مربوط است به درون و باطن انسان و دارای وجوه مثبت است: ۱. سخاوت، یعنی بی سئوال عطا کردن؛ ۲. تواضع. صاحب فتوت باید متواضع باشد؛ ۳. کرم. جوانمرد باید کریم باشد، و فرق است میان کرم و سخا. کریم آن است که عطا کند و منت نهد، اما سخاوت را احتمال بر این است که در نظر آید. به همین جهت است که خدا را کریم می خوانند و کریم از

نامهای خداست، اما سخی از نامهای او نیست. و کریم معطی حقیقی است؛ ۴. عفو رحم. جوانمرد آن باشد که «اگر همه عالم او را برنجانند، او نرنجد و نرنجانند.»^۷ به رنجانیدن هیچ کس رضا ندهد، نه به ظاهر و نه به باطن. و به خدا حواله نکند.»^۸ به جای انتقام عفو کند که شرط فتوت آن است؛ ۵. نیستی از منیت. جوانمرد باید نیستی را سرمایه سازد تا به هستی معنوی و حقیقت واصل گردد. هرگونه خودخواهی و خودپرستی را از خود دور گرداند. کسی که به وجود خارجی خود توجه دارد، هرگز به حقیقت نخواهد رسید؛ ۶. هوشیاری. صاحب فتوت در مقام وصلت و قربت و هدایت باید از مستی شراب غرور هوشیار باشد، که آن مستی زایل کننده عقل است و همچون باده و می او را مست کند.

۴. انتقال فتوت از راه پیامبران به اولیاء الله. شیخ خلیل مرندی می گوید: فتوت شاخه ای از نبوت است و طریقت همگی نبوت است، زیرا ابراهیم کسوت شرف دوستی و پیامبری را از خداوند گرفته است. این همان مکتبی است که پیشتر از آن یاد کردیم و گفتیم ابراهیم چگونه همه خصوصیات، یعنی رسالت پیامبری و خدمت جوانمردی و ولایت را در خود جمع کرده است. برای اینکه این وجوه سه گانه کامل شود، موضوع ولایت که نزد شیعیان موضوعی طبیعی است، آن را تکمیل می کند. اما همچنان که پیش از این اشاره شد، مولفی چون عمر سهروردی که سنی مذهب است، نمی تواند موضوع امامت را که مبنای ولایت است به سهولت طرح کند. از آنجا که موضوع ولایت از امامت جدایی پذیر نیست، او به گونه ای استدلال می کند که گویی به رغم اعتقاداتش در موضع مؤلفی شیعی قرار می گیرد. این دشواری از ابتدای بحث پیرامون رابطه میان فتوت (شوالیه گری ایمان) و خلّت (عشق به خدا) هست. بعضی از شیوخ، شوالیه گری ایمان و عشق به خدا را بی چون و چرا یکی پنداشته اند. و دیگران گفته اند که خلّت جزئی از فتوت است و خداوند از نور فتوت ابراهیم را نورانی گردانیده و تاج خلّت بر سر او گذاشته است. بی شبهه اصطلاح خلیل در آیه

۷. وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن. - م.

۸. رسائل جوانمردان، ص ۹۷.

۱۲۵ از سوره نساء (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا) از آن پس به ابراهیم اختصاص یافته، زیرا خداوند او را به عنوان دوست خود برگزیده است. کسی را به دوستی برگزیدن همان عمل تولی است که منشاء ولایت است و سبب می شود دوستان خداوند حالت قداست به خود گیرند. اگرچه چگونگی تجلی برونی، راه اشاعه این ولایت و انتقال آن به شخص امام از اصول و مبانی فلسفی مذهب شیعه است، و گویانکه این مطلب به صراحت گفته نشده است، با وصف این از سعه صدر سنتهای ابراهیمی در برابر کلیه مذاهب چیزی نمی کاهد و سفره ای که ابراهیم برای خودی و بیگانه پهن کرده است تا صوراسرافیل گسترده است، و خورشید بر روی صاحبان همه ادیان مسیحی، یهودی و زرتشتی بر سبیل فتوت می تابد.

عمر سهروردی می گوید: شگفتی در این است که بعضی ممکن است در پیامبری ابراهیم تردید روا دارند، اما هیچ کس نیست که منکر فتوت او باشد. از سوی دیگر، همچنان که ابراهیم فتوت را مانند خدمت عادی شوالیه گری به اسماعیل انتقال داده، از اسماعیل نیز به پیامبران، نسل اندر نسل انتقال داده شده تا به حضرت محمد (ص) که از احفاد اسماعیل است رسیده است. کمالات فتوت تا حضرت او مخفی ماند و او بود که به این کمالات جلوه برونی بخشید. به این ترتیب فتوت به وسیله جبرئیل که یار خداست، از او به پیامبری که یار جبرئیل است انتقال یافت و به آشیانه ای که اولیاء الله آن را نگهداری می کنند، نازل شد. شیت که فتوت و طریقت را توأماً در وجودش داشته، آن دو را به ابراهیم منتقل ساخته است. فتوت و طریقت در نزد ابراهیم از یکدیگر تفکیک شده و به محمد (ص) انتقال یافته است.

از سوی دیگر، انتقال به وسیله اولیاء الله صورت می گیرد، زیرا فطرت الهی انسان مقتضی آن است که فتوت از دو ساحت پیامبری، یعنی نبوت و ولایت، جدایی ناپذیر باقی بماند. از این روست که شیخ ما عمر سهروردی، ناخواسته شیعی مسلک شده است. فتوت از حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) منتقل شده و در مراسمی که از آن یاد شد، پیامبر به علی

گفت: تو برای من حکم هارون را برای موسی داری.

آنچه محققان استنباط کرده‌اند این است که اگر قرار بود پس از محمد (ص) کسی به پیامبری مبعوث می‌شد، قهراً آن کس علی می‌بود که هم عموزادهٔ پیامبر و هم از اعقاب ابراهیم است. به این ترتیب نبوت از خاندان ابراهیم خارج نمی‌شد، اما چنین نشد؛ زیرا محمد (ص) خاتم النبیین بود. فتوت از یکی از دو برج طلوع می‌کند: یا از برج نبوت یا از برج ولایت. گرچه علی نبی نبود، اما ولی بود. از زمانی که حلقهٔ نبوت بسته شد تا روزی که صوراسرافیل دمیده شود، هرگز کسی در فتوت چون علی نبوده و نخواهد بود.

پیامبر، شهر شریعت، طریقت و فتوت است و علی دروازهٔ این شهر. از این رو پیامبر گفت: من شهر دانش و علمم و علی دروازهٔ آن. بنابراین، جز از راه دروازهٔ شهر به شهر نمی‌توان وارد شد.^۹ گرچه رابطهٔ میان نبوت و ولایت به خوبی توضیح داده شده، با این وصف باید در نظر داشت ابهامی که از خصوصیات پیچیدگی این رابطه است، همچنان برجاست. مؤلف دو وجه از حقیقت محمدی را تشریح کرده است: وجه فلسفی؛ یعنی شریعت پیامبری (جلوهٔ برونّی) و وجه نهان روش؛ یعنی ولایت و امامت را. این تحلیل نوعی تحلیل شیعی است و ابهام از همین جاست.

سهروردی همانند ملاصدرای شیرازی گفت: ولایت همان پیامبری است که زیر عنوان دیگری ادامه می‌یابد. به گفتهٔ او واژهٔ «ولی» به این سبب به کار می‌رود که کلمهٔ «نبی» پس از رسول اکرم (ص) نمی‌تواند مورد استعمال داشته باشد. چون عمر سهروردی شیعهٔ تمام عیار نبود، به موضوع امامت توجه نداشت. این است که توضیحات او بدون ابهام نیست، زیرا برای توجیه فتوت، امامت لازم است و نزد شیعیان، قطب فتوت علی امام اول (ع) است و خاتم آن امام مهدی (عج) امام دوازدهم. باید توجه داشت که عمر سهروردی مشاور دینی خلیفه‌الناصر لدین الله بود و او به شیعهٔ اسماعیلی و دوازده امامی گرایش داشت. دیگر اینکه باید توجه داشت اصطلاح ولایت در معنای شیعی آن دوستی با

۹. که من شهر علمم علی ام در است مر این گفتهٔ پاک پیغمبر است. — م.

خداست که نسل اندر نسل به توسط اولیاء منتقل می شود. اما اگر بخواهیم ولایت را در ولایت بدانیم، یعنی آن را به قدوسیت معنی کنیم، این دشواری پیش می آید قدوسیت که قابل انتقال نیست چگونه از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود.

۵. دو درجه فتوت. در طریقت صوفیان فرق است میان خرقه تبرک و خرقه بحق. در فتوت هم دو نوع تعهد هست: یکی تعهد قولی که منشاء آن عهد الست است و این فتوت به واسطه قولی که شخص می دهد حاصل می شود؛ و دیگری تعهد عملی است که با شمشیر به دست می آید (خرقه سیفی). و در رساله پنجم آمده است هر چند شمشیر از نظر ظاهر تمثیل جهاد اصغر است، اما از نظر معنا نشانه جهاد اکبر است. سهروردی معتقد است خرقه تبرک نزد صوفیان همان قولی است که در فتوت داده می شود و خرقه بحق در فتوت، شمشیر است. شوالیه ای که این پیمان را ببندد، فتوتش محقق است. می توان این دو وجه را با تفاوتی که برادران مذهبی و غیر مذهبی در جرگه های مذهبی اروپایی دارند، مقایسه کرد. در پایان می توان چند نکته را خاطر نشان ساخت. اگر تازه واردی (تربیه) سر سپرد گیش را نسبت به کبیر تغییر دهد و اگر کبیر جدید بداند او شاگرد دیگری است، کبیر از منصب کبیری عزل و شاگرد از جرگه جوانمردان خارج می شود. شاگرد وقتی می تواند کبیر یا استاد خود را تغییر دهد که انحراف استاد از اصول فتوت به اثبات رسیده باشد و اینها همه سنتهای امامت و ولایت است.

فصل چهارم

فتوّت نامه شهاب الدین عمر سهروردی

(فتوّت نامه دوم)

لحن و انشای این فتوّت نامه با فتوّت نامه اول سهروردی تفاوت محسوسی دارد. تألیف و ترکیب این فتوت نامه از تناسب کافی برخوردار نیست. در ابتدا مقدمه مفصلی آمده که ما مضمون آن را در سه مبحث طبقه بندی می کنیم. پس از مقدمه، پنج باب است که انحصاراً بحث درباره قواعد عملی است.

۱. مفهوم فتوّت. ملاحسین واعظ کاشفی مانند شمس الدین محمد آملی و عمر سهروردی معتقد است که فتوت از واژه «فتی» (جوان) است و برابر فارسی آن جوانمرد است، اما عمر سهروردی نویسنده این رساله مدعی است واژه فتوّت از «فتوی» آمده است. اگر چنین باشد، نگرانی از این است که شوالیه گری عرفانی تحت شعاع روحیه فقهی قرار بگیرد. گرچه مؤلف در آغاز کار این نگرانی را می زداید و می گوید: مفهوم لغوی آن عبارت است از اینکه هر عملی انجام دهیم ابتدا این پرسش مطرح است که نتیجه کار ما چیست؟ آیا این عمل مشروع است یا نه؟ اگر تردید داشته باشیم، به اهل فن رجوع می کنیم. او ممکن است مفتی یا استاد فتوّت باشد.

چنانچه این منطق را دنبال کنیم، یعنی درصدد به دست آوردن فتوی باشیم،

ناچاریم یکسره راه شریعت را درپیش گیریم؛ حال آنکه گفتیم روحیه فتوت و جوانمردی روحیه دیگری است که با شریعت فرق دارد. عمر سهروردی می خواهد این نکته را نشان دهد. اموری هست که با شریعت مطابق است، حال آنکه همین امور با مروت و فتوت مطابق نیست. منظور این نیست که مروت و فتوت متضاد با شریعت است، بلکه مسئله این است که برای مثال اهل فتوت معتقدند اگر کسی ستمی در حق آنان روا دارد، اصول فتوت ایجاب می کند که در عوض نیکی کنند. اما شریعت و اجرای قانون آن قائل به قصاص، یعنی عمل بد در مقابل عمل بد دیگری است. در حقیقت جوانمردان خواسته اند قانون انجیل و رفتار عیسی را جانشین شریعت کنند.

مؤلف می گوید: اگر ظاهر شریعت به عنوان کلام حق امری را تأیید کرد و فتوت آن را نپذیرفت، چنین بنظر می آید که فتوت با کلام خدا مغایرت دارد. و مؤلف خود پاسخ می دهد. خیر؛ با توجه به عفو، فتوت هم از کلام خداست، زیرا عفو الرحمن الرحیم (خداوند بخشاینده مهربان) است؛ هرچند که بنابر آیه ۱۷۸ از سوره ۲، عدالت مبتنی بر قصاص، بخشی از شریعت است.^۱ باید عمیقتر شد و مفاهیم نهانی را درک کرد و برای مثال توجه کرد چگونه علی (ع) با روایتهایی که درباره او هست اکثراً اصول جوانمردی را معیار کار خود قرار داده است. باید نقش و مفهوم فتوت را در پیوند با اصول سه گانه شریعت، طریقت و حقیقت درک کرد. بسیاری از جوانمردان معتقدند فتوت ستون فقرات شریعت و طریقت است. به این ترتیب فتوت که در قلب این اصول سه گانه جای می گیرد، نمی تواند با شریعت در تضاد باشد؛ به عکس، فتوت راز نهانی شریعت را بیان می کند. شریعت همانا قانون عملی مذهبی و طریقت همانا راه عرفانی است. و حقیقت همان درک شخص از راه رسیدن به شهود است. هر سه اینها که در بر گیرنده فتوت اند، مکمل یکدیگرند.

باز می گردیم به داستان معروف زن و مردی که در همسایگی خانه حضرت

۱. مقصود نویسنده، این آیه از سوره بقره است: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

ای صاحبان خرد و بصیرت، برای شما در قصاص زندگی است، شاید که پرهیزکاری کنید. — م.

پیامبر (ص) بودند. این مطلب را چندین بار به پیامبر گفتند، اما او نخواست آن مطلب را بشنود. تا آنکه به حضرت علی (ع) و تنها به او اجازه داد برود و خانه را بازرسی کند. علی با چشمان بسته خانه را دور زد و بازگشت و گفت من چیزی ندیدم. بنابراین، اینجا دو حالت دارد. در تفسیرهای قبلی دیدیم که پیامبر به علی گفت: تو جوانمرد این امتی. اما در اینجا گفت: من شهر علمم و علی دروازه آن است. شهاب الدین عمر سهروردی در تفسیر این مطلب می گوید: اگر پیامبر شخص دیگری را به جای علی برگزید به این سبب بود که علی در کمالات فتوت از دیگران بالا تر بود؛ چه یک اصل فتوت این است که شخص بتواند عیبی را پوشاند و آن را ببخشد.* علی نمونه کامل یک جوانمرد بود، زیرا به همه مفاهیم الرحمن الرحیم آگاهی داشت.

حالت دیگر، در تفسیری است که پیش از این از مراسم قدح آب نمک آوردیم. در این جا تمثیل چهارراهی را به عوض آن می گذاریم. اما با وجود همه اشاره ها و کنایه ها نباید از موضوع اصلی دور شد. مسئله اصلی این است که ما قانون قصاص را فراروی خود داشته باشیم یا راه جوانمردی و رحمت و اغماض را.

۲. تمثیل چهارراه فتوت در چهارراه شریعت (قانون دینی مطلق)، طریقت

ه حکایت: در آن وقت کی شیخ قدس الله روحه العزیز بنشایور بود، بحمام شد، درویشی او را خدمت می کرد و دست بر بازوی شیخ می نهاد و شوخ (چرک تن) از پشت شیخ بر بازو جمع می کرد چنانک رسم ایشانست تا آنکس ببیند. در میان این خدمت از شیخ سؤال کرد که ای شیخ جوانمردی چیست؟ شیخ گفت آنکه شوخ مرد پیش روی او نیاری. حاضران انصاف بدادند که کسی درین معنی بهتر ازین سخنی نگفته است.

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید.

به اهتمام دکتر صفا، چاپ ۱۳۳۲ شمسی، ص ۲۸۰

قائمش کافتاد مردی خام بود
جمع کرد آن جمله پیش روی او
تا جوانمردی چه باشد در جهان؟
پیش چشم خلق ناآوردن است.
(عطارد). - م.

بوسعید مهنه در حمام بود
شوخی شیخ آورد تا بازوی او
شیخ را گفتا بگو ای پاک جان
شیخ گفتا شوخ پنهان کردن است

راه عرفانی، حقیقت معنوی و معرفت یا علم شناسایی این حقیقت است. برای مثال، می توان گفت از بغداد راهی به مکه می رود، راه دیگر به سوریه، سه دیگر به روم و چهارم به سوی آذربایجان. مسافر بیگانه ای به این چهار راه می رسد و می خواهد یکی از راهها را برگزیند. نگاهش به بیابان می افتد. راههای مختلفی در آن می بیند، اما نشانه راهی در کار نیست. از دور که نشانه راه را می بیند، با شادمانی به آن نزدیک می شود، درمی یابد که بر آن نشانه راه نوشته: این راه کعبه است، آن یکی راه غرب و عراق، آن دیگری راه شمال و چهارمی راه روم. مسافریکی از راهها را مشتاقانه درپیش می گیرد. این انتخاب میسر نمی شود، مگر به یاری استاد فتوت که در چهار راه ایستاده است و هدایت می کند.

مثال دیگر، جوانمردی بر آن می شود تا زاویه ای بسازد. ساختمان زاویه که به پایان می رسد، دیوار بلندی به گرد آن می کشد شبانگاهی مسافری از راه دور می رسد، پناهگاهی نمی یابد و در نزدیکی زاویه لنگر می اندازد و شب را به صبح می آورد. بامداد که از خواب برمی خیزد و مسافتی طی می کند، درمی یابد در آن نزدیکی خانه ای آبادان بوده، اما او ندانسته و شام را بی طعام در بیابان سر کرده است. شیخ زاویه که از این ماجرا آگاه می شود، می گوید باید کاری کرد که مسافران از مسافت دور از وجود این زاویه با خبر گردند. از این رو علمی بر بام زاویه می افزایند تا همگان دست کم از یک فرسنگی از وجود آن آگاه شوند. این است که فتوت راهنمای مسافران راه حق (اولیاء الله) است و طریقی است بالاتر از طرق دیگر. رسمی که هنوز هم در خراسان هست و هر جا زاویه و لنگری است، علمی بر بام آن افراشته است.

مثال دیگر، کعبه یا خانه خداست که با چهار ستون یا چهار گوشه مجموعاً قبله را تشکیل می دهد. مع هذا، علمی بر فراز آن نصب شده، حال آنکه کعبه به خودی خود زیبا و با عظمت است. علم، نشانه عظمت و شکوه اسلام است. زائرانی که علم را از دو فرسنگی می بینند، غرق در شعف می شوند. چهار ستون شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت همانند کعبه از آن خداست و اسلام به این چهار ستون، معمور و مزین است. با وصف این، باید در این چهار راه نشانه ای

برای چهار جهت اصلی باشد که هر کس بداند هر کدام از آنها چه راهی است و به کجا منتهی می شود.

عمر سهروردی می گوید: فتوت مرکز و کانون آن چهار راه است. حقیقت عرفانی آن را هر تازه واردی بزودی درک نمی کند، ولی وجه خارجی آن (شریعت) را عرب و عجم و تاجیک و برزگرو پیشه‌ورو و بازرگان می توانند درک کنند. کمال فتوت از آن خداست و از آن خاصان و برگزیدگانی چون محمد (ص) و همه نمی توانند آن را درک کنند. این است کسی که اهلیت رسیدن به این حقیقت را نداشته باشد، اگر بدون توجه در این راه گام بگذارد، نه تنها به جایی نمی رسد، بلکه نابود می شود.

۳. چهار راه فتوت. در آغاز که مراد دوران انبیای بنی اسرائیل باشد، چهار جریان وجود داشته است. رهبانانی بودند که به راه طریقت می رفتند. عده‌ای اهل مهاجرت بودند و از جایی به جایی کوچ می کردند (سیاحان) و در پیرامون کلیساها سکنی می گزیدند^۲ و راه معرفت را به دیگران می آموختند. گروهی دیگر به راه حقیقت می رفتند، در طریق زهد و ریاضت از جامعه و دیگران کناره می گرفتند و همه اوقاتشان را در دیرها به زهد و ریاضت می پرداختند. در اصطلاح صوفیه اینها را اقطاب، ابدال، اوتاد، عاشقان، محبان و اولیاء می خوانند. در یک کلام به همه اینها جوانمردان می گویند. فتوت و راه آن ورای همه راههای دیگر است، زیرا این راه و طریقت را حضرت آدم به فرزندش شیث نشان داده و از شیث به ابراهیم، از او به اسماعیل و نسل اندر نسل تا به محمد (ص) رسیده است. چهار چیز در اسلام هست که در ادیان دیگر دیده نمی شود: ۱) شب قدر؛ ۲) ماه رمضان، ۳) غسل جنابت؛ ۴) شب برات (شب تولد حضرت حجت عج). امیرالمؤمنین گفت بر سر این چهار چشمه علمی باید افراشت، یا چنان نهری تعبیه نمود که آب چهار چشمه در آن جاری گردد و به کسانی که به تنهایی توانایی نوشیدن آب هر یک از چشمه‌ها را ندارند امکان داده شود که از مجموعه آن بهره گیرند (مراد کسانی است که هنوز در مرحله

۲. ظاهراً عمر سهروردی همبستگی مذهبی ابناء بشر را در آیینهای یهودی و مسیحی خلط کرده است.

اطاعت از قوانین شریعتند). کسانی که آب آن چهارچشمه را نوشیده‌اند. اهل فتوتند. پس، از یک سو مؤمنان و مسلمانان عادی‌اند که از هر کدام از چهارچشمه بنوشند به مجرای اصلی روی می‌آورند و چون یک جرعه از هر کدام از چشمه‌ها بنوشند گویی از هر چهارچشمه نوشیده‌اند؛ و سپس کسانی که از تک تک آن چهارچشمه می‌نوشند و به طرف مجرای اصلی می‌آیند تا از آن هم سیراب شوند. از این روست که آب حیات مظهر فتوت است و از اینجا است که در سوره انبیاء، آیه ۳۰ آمده که همه چیز را به آب زنده نگاه داشتیم. این بود نقش امام علی (ع) که فتوی را از دست محمد (ص) دریافت کرد. او نهر معنوی را کند و آب چهار چشمه را جاری ساخت. فتوت، با تشبیه علم فراز زاویه و تمثیل چهارراه در بیابان که پیش از این گفته شد، به هر کسی اجازه می‌دهد که به هدفهای معنوی خود دست یازد.

سپس موضوع به کار گرفتن علم الحروف در باب فتوت در میان است تا دانسته شود فتوت است یا فتوی. بیست و پنج وظیفه در فتوت هست که هفت تای آن با «ف» آغاز می‌شود، چهارده تای آن با «ت» و چهارتای آن با «و». هفت تایی که با «ف» آغاز می‌شود. عبارت است از (۱) فضل؛ (۲) فتوح؛ (۳) فصاحت؛ (۴) فراغت؛ (۵) فهم؛ (۶) فراست؛ (۷) فعل. چهارده تایی که با «ت» آغاز می‌شود: (۱) توکل؛ (۲) توبه؛ (۳) تواضع؛ (۴) تصدیق؛ (۵) تصور؛ (۶) تحمل؛ (۷) تطوع؛ (۸) تهجد؛ (۹) تلطف؛ (۱۰) تبرک؛ (۱۱) تصرف؛ (۱۲) تمکین؛ (۱۳) تفکر؛ (۱۴) تسکین. و اما چهارتایی که با «واو» آغاز می‌شود: (۱) وفا؛ (۲) ورع؛ (۳) ولایت؛ (۴) وصلت.

پس معلوم شد آنچه در انواع شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت است، همه در این سه حرف، یعنی در «ف» و «ت» و «و» نهفته است. او می‌گوید: تا بدانی که فتوت کار دشواری است و راه آن طولانی است. مرد خدا باید بتواند قلب خود را از همه لذت‌های این دنیا بزداید.

پس از این مقدمه، پنج باب آمده است که بیشتر پیرامون رابطه میان اصحاب و پیر و مرشد بحث کرده است.

باب اول در وظایف استاد نسبت به شاگردان که هفت وظیفه به شرح زیر است:

۱. استاد (صاحب) باید همواره در اندیشه شاگرد (تربیه) باشد، چه او حاضر باشد و چه غایب. اگر از شاگرد خطایی در فتوت سرزد، صاحب، در حالی که سر و چشمش به زیر است، باید به او بگوید: «این خطا به سهواً تو در وجود آمد... در هر مقام که باشی مرا حاضر دان که دیده دل و چشم و گوش و خاطر و همت ما سوی توست. و در هر مقام که باشی بر حرکات تو حاضر و واقفم.»^۳

اگر استادی (صاحبی) این دوستی (ولایت)^۴ را نداشته باشد، استاد نیست؛ بلکه فقط به معنای مجازی استاد است. اگر استادی نسبت به سهو و خطای شاگردان بی اعتنا باشد، دیگر حقی بر گردن ایشان ندارد.

۲. استاد باید همواره در اندیشه آموزش شاگرد باشد؛ به شاگرد از این رو «تربیه» می گویند که از مصدر «تربیت» به معنی پرورش می آید. و به استاد «صاحب» گفته می شود، زیرا صاحب از «صحبت» مشتق شده است. صاحب باید آنچه از گذشتگاه و خصائل ایشان می داند، باز گوید و روز به روز فعل و ادب شاگردان را زیارت بخشد تا اینکه شاگردان بتوانند خود به مرحله استادی برسند.

۳. استاد یا صاحب پیوسته باید دست به سخاوت و مروت و ایثار گشاده دارد. از شاگردان و دیگران هیچ چیز مضایقه نکند و دریغ ندارد و در خانه او (فتوت خانه) به سنت زاویه و لنگر به روی هم باز باشد. مسافران هیچ گاه نبایستی در فتوت خانه را بسته ببینند.

۴. او باید شاگردان را در خدمت به یکدیگر بیازماید و به آنها بیاموزد که به یکدیگر اعتماد کنند و پشتیبان هم باشند.

۵. استاد که شاگردان را آزمود و قابلیت هر یک را شناخت، باید تشخیص

۳. رسائل جوانمردان، ص ۱۲۲

۴. دوستی و حمایت یا دوستی همراه با حمایت.

بدهد چه نوع دانش و معرفتی برای هر کدام لازم است و شاگردانش در چه نوع فن و هنری و تا کجا می توانند پیشرفت داشته باشند؛ به ویژه باید تشخیص دهد کدامیک از آنها می توانند در جرگه طریقت باشند و چه کسانی زائران راه حق. او باید در این جا چند مثال آورد و نظر خود را روشن سازد که اشخاص و شاگردان تا چه حد قدرت و لیاقت تسلط بر نفس و پیمودن راه حق را دارند.

۶. استاد باید شاگرد را چنان تربیت کند، آماده سازد و به کمالات برساند که اگر روزی او نیز به سهم خود مأموریتی یا پیامی برای شاگردان دیگر داشت، بتواند از عهده برآید؛ یعنی بداند با دیگران به حسب مقام معنویشان چه بگوید و از ایشان چه بخواهد. خلاصه آنکه بداند در هر موقع و مکان چه رفتاری کند که زینده جوانمردان باشد.

۷. بالاخره در هیچ لحظه ای، به ویژه به هنگام عبادت و نماز، استاد شاگردان خود را از نظر دور ندارد و گوید خدایا تو را به عزت و جلال و برحق کمال فضل و کرم بی منتهایت قسم می دهم که نور ایمان را در قلب آنان بتابانی و دیدگان آنان را به روی معایشان بگشایی.

باب سوم در خصوص رفتار شاگردان نسبت به استاد، طرز نشستن در حضور استاد، طرز پاسخ گفتن به پرسش و غیره است.

باب چهارم در خصوص رعایت قواعد و آداب طعام است. موضوع بحث در این باب از محدوده طعام فراتر می رود. همه کمالات درونی که جوانمرد باید داشته باشد، در احصایی که با اصطلاحهای فنی بیان گردیده برشمرده شده است. چگونگی نشست و برخاست و رفتار جوانمرد در حضور دیگران، که مجموعاً ۶۱ صفت است، بیان شده است. به گفته عمر سهروردی، «این همه کمال صفت اولیا و انبیاست، و میراث انبیا به اهل فتوت می رسد.»^۵

همچنان که به گفته پیامبر، علما وارثان پیامبرانند، در حقیقت جوانمردان حکما و خردمندان، صاحب دل (علمای ربانی) اند. «زیرا پیامبران و اولیا به جهت فتوت و ایمان به جوانمردی بود که به مقام نبوت و ولایت رسیدند.»

بایستی سلامت نگهداشتن هشت عضو بدن را، که سلامتی جان، قلب، زبان، چشم، گوش، دست، پا و فکر و اندیشه است، بر اینها افزود. دیگر اینکه تا آنجا که ممکن است جوانمرد بایستی اوقات خود را صرف خواندن و نوشتن کند، زیرا شاگرد هرچه بیشتر خود را به این کار مشغول گرداند، به مقام استادی زودتر نایل می شود. شاگرد تا آنجا که می تواند با خواندن کتابهای استادان و آموختن در نزد خویش، کمتر مزاحم دیگران شود. دیگر اینکه جوانمرد باید بتواند به زبانهای مختلف عربی، فارسی، یونانی، ترکی، هندی و غیره کتاب بخواند. مؤلف این رساله درباره اهمیت زبانهای گوناگون تأکید فراوان دارد. شاگرد نباید با خود زیورآلات داشته باشد؛ نه گوشواره، نه انگشتری و نه جامه رنگارنگ و بسیار روشن. چیزی جز یک حلقه نداشته باشد و جز در سفر، سلاح برنگیرد. باب پنجم، تجدید موضوع باب قبلی، یعنی رسم طعام خوردن به ویژه در حضور برادران و یاران است.

مؤلف می گوید: «واجب آن است که مرد صاحب فتوت طعام نخورد، الا وقتی که نفس او نیک محتاج گردد. و چون طعام خورد، به تنها نخورد، الا با همکاسه و همخوان. و این معنی آن است که طعام تنها خوردن از بخل بود و آنجا که فتوت است بخل راه نیابد... اگر مردم بسیار برخوان بوند، دست وقتی به نان کند که مردم دست به طعام کرده باشند. و همه را در نظر آرد. و اگر کسی از دورنگران بود، او را بخواند یا نواله دهد و آنگه خود دست به طعام کند.»^۶

فصل پنجم

فتوت نامه نجم الدین زرکوب تبریزی

اطلاعات ما درباره زندگی، شخصیت و آثار نجم الدین ابوبکر محمد بن مودود طاهری تبریزی معروف به نجم الدین زرکوب بسیار اندک است. آنچه درباره او می دانیم، از راه اطلاعاتی است که از روی سنگ مزارش به دست آمده است. در آنجا آمده که او شاعری عالی مقام بوده است. تذکره نویسان از او به عنوان شاعر و شیخ صوفی تجلیل کرده اند. فتوت نامه ای که از او در مجموعه رسائل به چاپ رسیده، گواه این مدعاست. قصیده مطولی که در ستایش فتوت گفته درخور آن است که خواننده در آن تأمل نموده و به عمق لطایف هنری آن دست یابد. از نظر مشی فکری می توان او را در سنخ عمر سهروردی قرار داد. نجم الدین زرکوب اهل تبریز بود. بنا به سنگ قبرش در سال ۷۱۲ هـ ق/ ۱۳۰۰ م وفات یافته، یعنی همان سالی که الجایتو خدا بنده، هشتمین ایلخان از سلسله ایلخانان ایران، جنگ علیه مصر را آغاز کرد.

فتوت نامه نجم الدین زرکوب از اصالت خاصی برخوردار است؛ درباره طرز ورود افراد به سلک جوانمردان جزئیاتی را بیان می کند که در جای دیگری دیده نمی شود. او می گوید وی نخستین کسی است که این مطلب را به طور مدون و مکتوب منظم کرده است. دیگر اینکه این نوشته خلاصه تحقیق مفصلی است که

امیدواریم اصل آن روزی به دست آید. با وصف این، باید اعتراف کرد که طرز تنظیم فتوت نامه او از فتوت نامه دوم عمر سهروردی چندان منسجم تر نیست. این اثر شامل مقدمه مفصلی است که ما برای روشن ساختن مسئله، آن را در اینجا به دو بخش جداگانه تقسیم می کنیم. سه فصل از پی مقدمه آمده که آن را زیر عنوان بخش اول می آوریم. بخش دوم شامل چهار باب است.

نخست، مقدمه: موضوع فتوت در پیوند با سه درجه معنویت. مؤلف در آغاز از مطالب مربوط به وظیفه (ماموریت) پیامبری (نبوت) سخن به میان می آورد. درجات سه گانه (شریعت، طریقت، حقیقت) به آن وابسته است. احادیثی هست که واقعیتهای فلسفی نبوت را بیان می کند. حضرت رسول (ص) فرموده است: نخستین چیزی که خداوند آفرید، نور من بود (أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي) و آن گاه که هنوز آدم میان آب و گل بود (یعنی وقتی هنوز شکل نگرفته و آفریده نشده بود) من پیامبر بودم (كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الطِّينِ وَ الْمَاءِ). اینها حدیث نبوی است.

در دنیای زمینی ما، آدم آغاز کننده حلقه نبوت بود و خاتم آن نیز محمد، که به عنوان حقیقت محمدی متجلی شد. پس از او باب ولایت، یعنی سیر و سلوک معنوی تا به درجه دوستی خداوند باز شد.

مفهوم واقعی و باطنی ولایت پیامبر عبارت است از حقیقت معنوی شریعتی که بر روی آشکار شده است. طرز رسیدن به حقیقت، طریقت یا راه عرفانی است. در عین حال برای رسیدن به طریقت، از شریعت نیز باید گذشت. دری که بر روی این مجموعه گشوده می شود، فتوت است. مقصود اینکه باز در اینجا به درجات سه گانه برمی خوریم.

الف. شریعت، یعنی راست گفتن و تسلیم شدن کامل به قوانین الهی که قاطبه امت در راه آن حرکت می کند. آنچه یقین امت است، چیزی است که از دیگران شنیده اند و بدون اینکه خود آن را دیده باشند، به صرف شنیدن از دیگران باور کرده اند. این را علم الیقین گویند، مانند توصیف آتش بدون آنکه آن را دیده باشند.

ب. طریقت، یعنی راست دیدن و درست عمل کردن. در این مرتبه، یاران

از دسته خواص معنویند و حقیقتی که برای آنان وجود دارد، عین الیقین است؛ یعنی با چشمان خود دیدن (انسان آتش را خود از نزدیک می بیند).

ج. حقیقت، یعنی خود شخص به خود راستی تبدیل شود (راست شدن و راست بودن). در این مرحله، یاران خود از خاص الخاص می شوند. آنها به درجه حق الیقین می رسند، یقینی که شخصا در آن زندگی می کنند و از نزدیک آن را لمس می نمایند (مقصود این است که دیگر آتش را از راه شنیدن یا دیدن با چشمان خود درک نمی کنند، بلکه خود تبدیل به آتش می شوند).

رسیدن به کمال این مراحل سه گانه، خود درک فتوت است و از این روست که این سه مقوله سه گونه فتوت را پدید می آورد. فتوت که فارسی آن جوانمردی است، وقتی به دست می آید که خصوصیات پدیدآور فضائل انسانی (مروت)، یعنی مردانگی، بزرگواری، آداب دانی در شخص به مرحله کمال برسد و تجلی پیدا کند. و جوانمردی دائمی روح که پیش از این گفتیم جلوه ای از نور فطرت الاهی است، در انسان به منصب ظهور برسد. جوانمردان کسانی هستند که قرآن بارها از آنها یاد کرده است (آیه ۱۰۸ از سوره ۹). مردانی هستند که اهل خلوص و صفا و تقوی هستند و خدا نیز پاکان و مخلصان را دوست دارد. کسانی که با خداوند پیمان بستند و به عهد خود وفا کردند. این عهد که گفتیم، ریشه فتوت است و عبارت از میثاقی است که انسان پیش از آمدن به این جهان (عهد الست)* با خداوند خود بسته است. پاسخ «بلی» که بندگان به خدا داده اند، یک رشته پیوند شخصی و خصوصی میان خدا و آنان برقرار ساخته است و این راز ربوبیت است که حفظ آن مستلزم تعهدی کامل و توجهی کلی، یعنی خدمت شوالیه گری است. ابراهیم خلیل (ع) نمونه ای کامل از این تعهد است. او

نخست اسب باز آمدن پی کنی
صفائی بتدریج حاصل کنی
طلبکار عهد الستت کند
«سعدی. بوستان. دیباجه»

• اگر طالبی کاین زمین طی کنی
تأمل در آئینه دل کنی
مگر بونی از عشق مستت کند

در غزلیات نیز گوید:

کسی که خورده بود، می زبامداد الست . — م.

نماز شام قیامت بهوش باز آید

می گوید: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ (نگاه خود را به کسی که آسمان و زمین را آفریده، معطوف می دارم). آیه ۷۹ از سوره ۶ (انعام).

ابراهیم به هیچ کس و به هیچ چیز توجه نکرد و از هیچ کس وحشتی نداشت. عهد و پیمان او با خداوند بود و در این عهد و پیمان، پیمانی نیز با مخلوقات خداوند نهفته است که نتیجه آن تعهد نسبت به خدا به طور اعم، و نسبت به کسی که در روز معهود نان و نمک را با هم خوردند به طور اخص است. این تعهد به طور اخص در مقابل هم یعنی تعهد شاگرد به استاد هم هست.

پس آنچه نباید فراموش کرد، ذکر دائمی خداوند است که آغاز و پایان همه چیز است. این ذکر به اکسیر می ماند و سایر چیزها چون مس است. همچنان که اکسیر کیفیت مس را به طلا تبدیل می کند، ذکر حق نیز عشق به خالق و همدلی با مخلوق را به وجود می آورد.

به عقیده مولف، این ذکر خدا شعار پیامبر است. امام جعفر صادق (ع) از گفت و گویی میان پیامبر (ص) و علی بن ابیطالب (ع) یاد کرده که پیامبر خطاب به علی گفته است: تو نخستین جوانمرد امت منی و جوانمردان امت من ده نشان دارند^۱ که عبارت است از: ۱) صداقت در گفتار؛ ۲) وفای به عهد؛ ۳) کرم و سخاوت در حق نیازمند؛ ۴) گشاده دستی و سخاوت نسبت به آنچه دارند؛ ۵) هنر و فن، یعنی بیکاره نبودن؛ ۶) مهمان نوازی از هر بیگانه؛ ۷) بالا تر از همه حجب و حیا.

شیخ بوشنجی گفته است: فتوت، چشم پوشیدن از کارهایی است که از روی اکراه باشد و انجام دادن کارهایی است که از روی کمال میل و علاقه قلبی باشد.

نجم الدین زرکوب در این باره می گوید فتوت سه نوع است: ۱) فتوت زبان یعنی نگهداشتن زبان از دشنام، غیبت و بهتان، و زبان را به یاد خدا گرداندن و بر همه خلق دعای خیر کردن؛ ۲) فتوت دل، یعنی پس از نابود کردن بخل، سخاوت و ایثار بسیار کردن و در صنایع حق سبحانه و تعالی اندیشیدن؛ ۳) فتوت

چشم یعنی چشم را از دیدن مناظر شرم آور مصون نگاهداشتن، تا بتواند به آسمانها و به زمین توجه کند (آیه ۶۹ و ۷۰ از سوره ۲۵). مؤلف می گوید: خداوند اعمال بد را به اعمال نیک تبدیل می کند. او در اینجا درباره مفهوم عدل توصیفی به دست می دهد و در این توصیف می گوید چگونه اعمال نیک می تواند جای اعمال بد را بگیرد.

دوم، انواع فتوت. مؤلف در اینجا سه نوع فتوت را از یکدیگر متمایز می سازد: (۱) پاس داشتن گفته خدای تعالی و اجرای فرمان خدا بدون چون و چرا؛ (۲) پاس داشتن سنت پیامبر؛ (۳) صحبت با اهل خدا. در این باره قصیده ای ۴۳ بیتی و ابیاتی دلکش آمده است.^۲ سه کلمه فتوت، مروت و فتوت دار در این قصیده توضیح داده شده است. سپس سه قسم فتوت با سه مرحله معنوی که پیش از این

۲. چند بیت از بیات گزیده این قصیده را از رسائل جوانمردان (ص ۱۸۰-۱۷۷) نقل می کنیم:

کسی کورا فتوت پاسبانست	بهرکاری که باشد کام رانست
لی کورا فتوت هم قران است	ز هر آفت که دانی درامانست
فتوت شیوه هربی ادب نیست	فتوت پیشه پیغامبرانست
فتوت چیست؟ صرف علم کردن	چو طالب مستعد آن بیانست
فتوت چیست؟ ترک جهل گفتن	که جاهل در فتوت بدگمانست
فتوت در مثل آیینۀ دان	مروت چون صفای روی آنست
فتوت خان و مان معنوی دان	مروت زینت آن خان و مانست
فتوت روز، خورشید است، و شب ماه	مروت چون ضیا و نورشانست
فتوت گلستانی دان سراسر	مروت همچو گل در گلستانست
همه جارا زمین گویند لیکن	زمین خار و جای گلستانست
اگر چه هردو مروارید باشد	ز درتا با شبه فرقی عیانست
بهر صد سال مردی را توان دید	که در دین قبله خلق جهانست
فتوت گوهرست و لعل و یاقوت	فتوت دار همچون بحر و کانست
فتوت دار را در هردو عالم	ازار عز و خدمت در میانست
فتوت دار آن باشد که او را	اگر مالست و گر جان در میانست
اگر خود نیم میهمان مست و کافر	فتوت دار خاک میهمانست
فتوت خواهی از «زرکوب» و پیرس	که او را فتوت داستانست
بقدر آنچه ازین معنی که گفتیم	کسی دارد درین ره قهرمانست
زهی مردی، که در راه فتوت	چنین باشد که مارا در بیانست

یاد شد، یعنی شریعت، طریقت و حقیقت در پیوند قرار گرفته است. مقصود اینکه فتوتی هست که منطبق با شریعت است و به طور کلی بر دوستان خدا قابل اطلاق است؛ دوم، فتوتی است که منطبق با طریقت و متعلق به خواص است؛ سوم، فتوتی است که منطبق با حقیقت است.

الف. اما فتوت عام که به طور کلی متعلق به همه دوستان خداوند است این است که حق هر چیزی را به جا آورند؛ یعنی پذیرفتن اینکه اگر انسان حقی بر دیگران داشته باشد، دیگران نیز به نوبه خود حقی بر او دارند. مؤلف می گوید: مثلاً اگر آدمی محتاج است که «به نان قوت یابد، پس فتوت آن است که حق نان به نان رسانی و حق خویش از نان بستانی و در همه چیزها همچنین.»^۵

در این قسمت می بینیم که نجم الدین زerkوب به مباحث عالی فلسفه سنتی در خصوص عقل پرداخته است. انسان در این مرحله به کمک عقل می کوشد هر امری را از حالت مادی محسوس به حالت توجیه پذیر و ادراک عقلی برساند. از این روست که او وعده دیگری از متفکران این وظیفه را به عهده پیامبر و فلاسفه با هم واگذار می کنند که برای هر امر و فریضه ای توجیه عقلانی به دست دهند. مقصود این است که اینها معتقدند توجیهات فیلسوف درباره واجبات و فرایض و اصول مذهبی، وظیفه جوانمردی است که بجای آورد؛ یعنی وظیفه ای که به درک و تسلط فکری انسان بر همه امور کمک می کند. مؤلف در اینجا مثال نان را آورده و می گوید: نان را بر انسان حقی است، زیرا باعث فتوت و بقای انسان و بنی نوع اوست؛ اما انسان را نیز به سهم خود بر آن حقی است، زیرا همه نیرویی^۳ که نان منتقل می سازد، انسان در خدمت معرفت الاهی قرار می دهد. یا بهتر است بگوییم انسان عاملی است که نان را به معرفت الاهی مبدل می کند. در اینجا نان به حد و مرتبه انسان رسیده و جزئی از وجود او شده است. در عین حال باید گفت نان به گردن انسان حق دارد، از آنجا که انسان نیازمند به نان است و از آن قوت می گیرد.

این است که فتوت ایجاب می کند انسان حق نان را به جای آورد و حق نان عبارت است از تبدیل آن به نیروی معنوی. حق متقابل در همه امور هست و نیز در سه مرحله ای که گفتیم. فتوت در مرتبه شریعت خود را به مراعات همه تعالیم مذهبی موظف می داند. وقتی انسان به همه فرایض شریعت تمکین کرد، آن گاه فتوت در مرتبه شریعت به کمال خود می رسد و نوعی حالت رسالت در انسان شکوفا می گردد؛ همان گونه که نان تغییر ماهیت می دهد و به جزیی از انسان تبدیل می گردد، با مراعات اصول شریعت، فتوت نیز تغییر حالتی در انسان پدید می آورد و او را به رسالت نزدیک می سازد.

ب. اما فتوت خاص عبارت است از نگهداشتن حق انبیاء و اولیاء در قول و فعل و به باطن عمل کردن؛ یعنی یار پیامبر بودن و از نظر رفتار، عادت و عمل در راه معنوی پیامبر راسخ و پا برجای ماندن.

فتوت، طی مدارج درونی (طریقت) است و در عین حال حفظ همه اصول شریعت. فتوت، عمل کردن به آداب اولیاء و انجام فرایض با اِعمال کشف و شهود است. وقتی فتوت در این حد طریقت به کمال رسید، سبب شکفتن آن چیزی در انسان می شود که همان ولایت است؛ یعنی همان نوری که اولیاء الله را منور می سازد. منظور این است که همان گونه که انسان در مرحله شریعت به پیامبری می رسد، در مرحله طریقت هم حالت ولایت ظاهر می شود که امام مظهر کمال آنست. پیامبری و ولایت امام، در تفسیر شیعه از نبوت، وجوه برونی و درونی حقیقت محمدی را آشکار می سازد. در اینجا می بینیم که فتوت همه مراحل معنوی را در بر می گیرد.

ج. فتوت خاص الخاص. در میان اولیاء الله این فتوت، حق را به حق رسانیدن و حق خویش را از خدای تعالی گرفتن است؛ یعنی متخلق به اخلاق الله شدن که خداوند نیز در عوض حق جو نامرد را به او برساند. از این بهتر نمی توان رابطه جوانمردانه میان خالق و مخلوق را بیان داشت. این رابطه سوای رابطه مالک و مملوک است، بلکه رابطه سرور و کسی است که به او وفادار است. رابطه ای است که یکی را به دیگری متصل می کند و موجب همبستگی

آنهاست. مقصود اینکه یک سوی رابطه نمی تواند بدون سوی دیگری وجود داشته باشد. ابن عربی از این مطلب به تفصیل سخن گفته است. مفهوم حقیقت به عنوان آخرین درجه کمال معنویت، براساس حقوق متقابلی که میان رب و مربوب هست، بنا شده است.

پیش از این گفتیم که برداشت مکتب عرفانیِ رنانی (اکهارت) از مفهوم انسان شریف، برداشت از همین رابطه خالق و مخلوق است. ابن عربی همین بحث را درباره رابطه میان رب و مربوب (پروردگار و پرورش یافته) دارد. همچنان که پیش از این گفتیم حق نان جانشین حق انسان می شود، فتوت هم در مرحله شریعت سبب می شود که وجود درونی شخص حالت پیامبرگونه به خود بگیرد و در مرحله طریقت به ولایت برسد و به امامت ارتقا یابد. نیز در اینجا که مرحله حقیقت است، فتوت به مرحله الوهیت یا به قول اشراقیون «تالّه» می رسد و انسان را به مرتبه ربوبیت می رساند؛ یعنی به مرتبه شناخت اُسرار و رابطه متقابل خالق و مخلوق که هردو مکمل یکدیگرند. به عقیده نجم الدین زرکوب، آنچه در این جهان است نتیجه این رابطه متقابل است و در واقع معنای فتوت همین است. به نظر ما، مؤلف در این قسمت حق فتوت را به خوبی ادا کرده است.

فصل اول فتوت نامه زرکوب در شرایط صاحب فتوت و اصلاح و تبدیل اخلاق است. ۱۳ شرط گفته شده است: اول آن که جوانمرد آزاد باشد؛ دوم اینکه بالغ باشد؛ سوم عاقل باشد؛ چهارم آن قدر علم داشته باشد که بتواند تربیت جوانی را به عهده بگیرد، اگر بسیاری نباشد تفاوت نکند؛ پنجم یتیم پرور و درویش نواز باشد؛ ششم همیشه خوش خلق باشد؛ هفتم امین باشد؛ هشتم صالح و نماز کننده باشد؛ نهم به زبان نیاورد الا خیر خلق خدا را؛ دهم حلیم باشد؛ یازدهم پُرحیا باشد، که حیا در آدمی نشانه حلال زادگی است؛ دوازدهم خوب منظر باشد، چنانکه در هیچ عضو خلل مادرزاد نباشد؛ سیزدهم شجره و اجازت و اسناد معتبرش از پیران این طریقه باشد و اسناد و نسبتش به حضرت محمد

صلوات الله برسد.^۴

تبدیل و اصلاح اخلاق مهمترین صفت جوانمرد است. بایستی بتواند چهل سجه نیک را جایگزین چهل صفت بد نماید. مولف در اینجا چهل صفت نیک و چهل خصلت بد را به تفصیل برشمرده است و گفته است: این معنا حاصل نمی شود، مگر در مدت چهل سال. همچنان که بلوغ در پانزده سالگی حاصل نمی شود، بلوغ معنوی نیز در چهل سالگی به دست می آید. «چون مرد راهرو را چهل سال تمام شود، اگر نبی است نبوت بدو فرو آید و اگر ولی است ولایت. و ولی حامل ولایت وقتی گردد که مخصوص شود بدین چهل صفت خوب که تقریر کردیم.»^۵ این رقم چهل اهمیت بسیار دارد. وقتی که چهل مرد مسلمان با هم اجتماع کردند، ولایت تحقق پذیرد؛ زیرا اگر مردی را نتوانیم یافت که جامع این چهل صفت باشد، چون چهل کس حاضر شوند که هر یک از آنها واحد صفت خوبی باشند و اجتماع کنند امکان اینکه چهل صفت وجود پیدا کند و ولایت تحقق پذیرد، بسیار است.

فصل دوم در باب اصناف فتوت است که سه دسته اند. این فصل بسیار طولانی است، اما از این رو فوق العاده جالب است که شرایط و کیفیت ورود به سلک جوانمردان را به تفصیلی که در هیچ فتوت نامه دیگری نیامده، بیان داشته است. در فتوت نامه یکم عمر سهروردی گفتیم که جوانمرد بر دو گونه است: قولی و سیفی؛ اولی از راه تعهد و زبان، و دیگری از راه شمشیر. این دو درجه با دو مرتبه عضویت در فرقه صوفیان که یکی خرقة تبرک باشد و دیگری خرقة بحق، انطباق داشت. در حقیقت این طبقه بندی ناقص بود، زیرا نجم الدین زرکوب مرتبه دیگری نیز بر آن افزوده و آن سه را چنین توصیف کرده است: اول، کسانی هستند که تعهد آنها از راه قول و وفای به عهد است. از این رو

۴. رسائل جوانمردان، ص ۱۸۴

۵. که ای صوفی شراب آن گه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

(حافظ). - م.

۶. رسائل جوانمردان، ص ۱۸۵.

حق سبحانه وقتی انسان را آفرید، به او خطاب کرد: اَنْتَ بِرَبِّکُمْ؟ (آیا من پروردگار شما نیستم؟) همه: گفتند آری (قَالُوا بَلَى). عده‌ای به این تعهد خود وفادار ماندند، که انبیاء و اولیاء و صالحان از آن دسته‌اند. گروهی روی بگردانیدند و بر آن قول نماندند، که کافران و مشرکان از آنانند. و برخی نیز منکر شده و بعداً پشیمان گشتند و بر سر عهد و قرار آمدند. اینان فاسقانند که فسق و توبه کنند. پس در همه حال این سه قوم باشند، هم در نبوت و امت، هم در مریدی و مرادی و هم در استادی و شاگردی. از اینجا است که تأکید در وفاداری و ثابت قدمی افراد بر سر قولشان آشکار می‌شود. برای مثال، کسانی که دعوت پیامبر را پذیرفتند، از پیران و ریش سفیدان ابوبکر صدیق، از جوانان امیرالمؤمنین علی (ع)، از زنان خدیجه همسر حضرت رسول (ص) و از بردگان بلال حبشی همه به عهد خود وفادار ماندند. اهمیت وفای به عهد در فتوت همین گونه است. فرد، تنها هنگامی معذور است که کسی که به او تعهد سپرده است، از عهده پاسخ گویی به تعهدات برنیاید. در این صورت تعهد ملغی و فتوت باطل است.

نوع دوم، تعهد سیفی است. در آغاز کسانی بودند که از راه شمشیر به اسلام گرویدند و سپس خود پذیرای یاری دادن به امیرالمؤمنین شدند. اینها اهل غزایند که غزای کوچکشان جنگ با کفار و غزای بزرگشان جنگ با نفس بوده است. این همان راه و پیام پیامبر بود که پیش از این گفتیم شوالیه گری رزمی را به شوالیه گری عرفانی تبدیل کرد. مراسم ورود این دسته از اشخاص به جرگه جوانمردان از این قرار بود: نخست نام استاد را بر زبان می‌راندند و سپس به قول یا به نام او آب نمک می‌خوردند و استاد بدیشان شمشیر می‌داد، همچنان که پیامبر ذوالفقار به دست امیرالمؤمنین علی داد.

نوع سوم، تعهد شربی است که اشاره آن به نوشیدن آب نمک از قده است. این اشاره به کسانی است که نام استادشان را جمعاً به زبان می‌راندند و قده آب نمک می‌نوشتند. چگونگی رسمی که حضرت رسول اکرم (ص) پایه گذار آن بود و در رساله‌های پیشین از آن یاد شد و اینکه چگونه حضرت رسول سه کف

نمک در قدح آب ریخت، قدح به دست علی داد و علی از آن آب نمک نوشید، در رساله نجم الدین زرکوب به گونه دیگری توصیف شده است که از دیدگاه ما بسیار شایان توجه است. به گفته نجم الدین زرکوب، پیش از رسالت پیامبر نوعی فتوت داری وجود داشت که یاران با هم قدح شراب می نوشیدند.

ابوجهل به ظاهر از فتوت داران بنام پیش از اسلام بود که با چهارصد نفر در نوشیدن قدح شراب شرکت می کرد. پیامبر در آن وقت نوجوان بود. چهل جوان که با وی بودند، گفتند: ای محمد توجه از نظر اجتماعی و چه از تبار از ابوجهل برتری، ما تو را به فتوت برمی گزینیم. پیامبر فرمود: نزد ما شراب روا نیست و به عوض آن آب نمک است. ابوجهل که از این سخن آگاه شد، به خشم آمد و گفت: پدر من شیخ طایفه بود، حال آنکه محمد یتیمی است که عمش سرپرستش می کند و حالا او از در رقابت با من درآمده است؟ پس چهارصد تن از یاران خود را به جنگ چهل تن از یاران پیامبر فرستاد، اما خداوند چنان مقدر داشت که آن چهارصد تن مغلوب چهل تن شدند و از آن روز ابوجهل کینه محمد را به دل گرفت و از آن پس فتوت دو قسمت گشت. آنها که وابسته به ابوجهل بودند با نوشیدن از جام شراب و پیروان محمد با نوشیدن از قدح آب نمک مراسم را به جا می آوردند.

می گویند در عصر امام جعفر صادق (ع) جوانهای پرشور هوادار اسماعیل که دور ابوالخطاب گرد شده بودند، رسم جام شراب را به جا می آوردند. متن بسیار زیبایی هست که مراسمی را در عالم مسیحیت وصف می کند. در این مراسم یاران جمع می شدند و شراب الملکوت می نوشیدند. در این باره بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت. این رسم در عین حال یادآور مجلس شام آخر عیسی و حواریون نیز هست. البته بایستی این موضوع را عمیقتر مطالعه کرد و رابطه عرفانی و تمثیلی میان وفای به عهد و نوشیدن از قدح را دریافت. در آداب و رسوم مهر پرستی^۷، نوشیدن شراب یا آب از جامی که در مراسم می چرخانند

۷. Mithraisme (آئین مهر / آئین میترا)؛ در اساطیر ایران باستان، مهر فرشته نور و روشنایی و ایزد پاسدار عهد و پیمان بود. آئین پرستش این ایزد از راه بابل و سرزمینهای دجله و فرات از ایران به امپراتوری روم

رمزونشانه‌ای است از خون گاوی که جهان روی شاخ اومی گردد و در واقع تمثیل دنیای موجود و رسمی شناخته شده است. از رسم قدح تعبیر دیگری نیز هست و آن تعبیر این است که در شب معراج و آن گاه که جبرئیل دو قدح که یکی پر از شیر و دیگری لبریز از شراب بود به دست پیامبر داد، پیامبر جام شیر را گرفت و تا به آخر نوشید. جبرئیل در این هنگام به پیامبر گفت: تو طبیعت انسانی (فطرت) را که همانا فتوت، رجعت به اصل و خلوص در وجود آدمی است برگزیدی. از این رو هنگامی که پیامبر در زیر درخت از یاران خود بیعت می‌گرفت، به آنها شیر داد که بنوشند.^۸ از اینجا می‌توان به سرچشمه عهد و وفاداری و رسوم مربوط به آن در اسلام پی برد. باید توجه داشت که شیر تمثیل دنیای حیوانی و آب نمک تمثیل عالم مادی و شراب در عین حال تمثیل دنیای گیاهی، معدنی و دنیای نور است و به همین جهت است که به شراب عیدالنور گریند.

نویسنده در این قسمت مطالبی درباره شیر و نمک بیان داشته که از قرار معلوم هردو در سنت فتوت باقی مانده است. مؤلف رساله پس از آن اطلاعات سازه‌ای درباره ورود به جرگه جوانمردان آورده که مشتمل بر رسوم سه گانه کمر بند بستن، آب نمک نوشیدن و زیر جامه پوشیدن است. نخست توصیف او در باب قدح آب نمک از این قرار است: آب را در قدحی سفالین می‌ریزند، یعنی شما را خداوند از خاک آفرید. قدح باید بزرگ باشد و روی یک کرسی

—
راه یافت و پس از تغییر و تحولاتی به خدای آفتاب و خدای عدل و داد تغییر شکل یافت و به ویژه به آئینی که مورد پسند طبقات فرودست جامعه بود تبدیل شد. سربازان رومی هر جا که رفتند مهر پرستی را پراکنده ساختند تا آنجا که دامنه گسترش این آئین به جزایر بریتانیا کشید. مهر پرستی نه تنها تا چند قرن رقیب مسیحیت به شمار می‌رفت، بلکه به صورتهای گوناگون بر دین مسیحی تأثیر عمیق گذاشت. فرقه‌های دیگر مسیحی که بعدها در قرون وسطی و در عالم مسیحی اروپایی تشکیل شدند، به نحوی از انحاء از مهر پرستی تأثیر عمیق گرفته بودند. — م.

۸. لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. (خدا از مومنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند خشنود گشت و آنچه را در دلهایشان بود آشکار ساخت و برایشان آرامش فرو افکند و پیروزی نزدیکی را بدیشان پاداش داد.) سوره فتح، آیه ۱۷

قرار گیرد. بعد کمربندی پشمی و نخى و چرمى به دور جام مى بندند. کمر بند نخى را به کمرباران قولى، کمر بند پشمى را به کمرباران شربى و دوال یا کمر بند چرمى را به کمرباران سیفى مى بندند.

الف. سابقه کمر بند نخى به حضرت آدم باز مى گردد، زیرا نخستین کار آن حضرت تهیه لباس از پنبه (ریسندگی و بافندگی) بود. او برای خوراک زمین را کشت کرد و برای ساختن خانه از خاک گل ساخت. نخستین لباسی که آدم در روی زمین پوشید از نخ (کرباس) بود که هم پوشش زندگان بود و هم مردگان.

ب. کمر بند پشمی نشانه شریون است، زیرا حضرت ابراهیم اول بار اسماعیل را از پشم گوسفندی که برای قربانی به او هدیه شده بود، در خانه کعبه کمر بست. و روزی که ابراهیم همه را مهمان خود داشت، کمر بند پشمی به خود بسته بود و چنانکه گفتیم، رسم قدح نیز به خود پیامبر باز می گردد.

ج. سیفیون کمر بند چرمین دارند و این کمر بند متناسب با سپاهیگری است، زیرا چرم هم نرم است و هم مقاوم. نجم الدین زرکوب در این قسمت می گوید: هیچ کس پیش از من شروط و رسوم فتوت را بدین سان گرد نیاورده است و بجاست که دوستان خداوند در دعاهایشان مرا فراموش نکنند.

پس این سه کمر بند به این معناست که هر شاگردی در آغاز ورود به جرگه، یکی از آنها را برمیگزیند که معنای آن انتخاب یکی از سه قطب: حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل و حضرت رسول اکرم (ص) است. و هنگامی که نام استاد را به زبان می آورد، کمر بند را می گشاید و به دور جام می بندد. این قدح، قدح پیامبر و علی است. و در این قدح شیر است و بر کرسی قرار دارد و مناسب است که کمی نمک در آن باشد. اگر شیر نباشد، به جایش آب نمک است. اما اگر شیر باشد، مناسبتر آن است که شیر گاو و گوسفند با هم درآمیخته باشد. نخست، شخص کمربندی را که مورد نظر اوست برمیگزیند، بعد کمر بند را به دور قدح می بندد و آن گاه قدح را برمی دارد و نام پدر خوانده یا استادی را که برگزیده است، بر زبان می آورد. سپس نزد استاد می آید و دست

او را می بوسد. استاد کمر بند را دوباره به کمر او می بندد. بار اول، به نشانه پیوند میان شاگرد و استاد است. از آن پس در اختیار استاد است که نوع کار و خدمت او را در دارالخدمت معلوم کند.

درباره مراسم مربوط به مشارکت در قدح، داوطلب^۱ باید قبلاً وضو سازد، که اصل مهمی است و توبه نصوح کرده باشد. و با سر برهنه، در دل با خدای تبارک و تعالی مناجات کند تا او را به صفت مروّت و فتوّت آراسته دارد. و بعد از آن در میان آید و به اصحاب فتوّت سلام گوید و شربت در دست راست گیرد و یکی از اصحاب، کلمه به کلمه متنی را به شرح زیر بیان کند و او آن مطالب را تکرار کند. متن این است:

السلام علیکم ورحمت اللّه وبرکاته
بسم اللّه الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین

که خداوند ببخشاید و عزیز بدارد پیامبران خود را، علی الخصوص خاتم النبیین محمّد و آل محمّد و ادامه دهندگان آنان را که در صراط مستقیم اند و از مرشدین شریعت و طریقتند. رحمت خداوند به صادقین و صابرین باد. از جانب همه اصحاب مروّت و اخوّت دعا می کنم که رحمت خداوند نصیب شما باد. خداوند همه گناهان مرا ببخشد و استاد فتوّت و مروّت را حفظ کند. من قسم می خورم در حضور جوانمردان که خدمت صلحا و فقرا را ترک نگویم و رحمت خداوند نصیب همگی باد. من سوگند می خورم که ایستاده ام استغفار گناه بی انتها را و بندگی امر و نهی خدا را و متابعت سنت مصطفی را و متابعت امّهای و آباء را و خدمت جوانمردان و صلحا را.

و چون لباس فتوت پوشد، برادران فتوّت حلقه بندند و صاحب و شاگرد در میان حلقه نشینند، چنان که قبله در دست چپ باشد؛ تا چون برخیزند، باز گردند و روی به قبله بند زیرجامه بندند. اول، صاحب بالای زیرجامه شاگرد ببندد.

بعد از آن نشینند و بعد از آن شاگرد برخیزد و روی در قبله آرد. آنگه صاحب دست در زیر پیراهن برد و زیر جامه اش ببندد. و چون صاحب زیر جامه پوشانید و اجازه فتوتش داد، او (شاگرد) جام در دست گیرد و بگوید:

من این آب شیرین و تلخ را می نوشم، به عنوان شاگرد صاحب فتوت و کرامت و مروت. و من شاگرد برادرم (اسم صاحب) که خداوند فتوت او را پایدار و مروتش را افزون گرداند. خداوند او را ببخشد و همه مؤمنین را از مرده و زنده بیا مرزد.

اگر داوطلبِ قولی است نه شربی، نمی گوید من می نوشم و در آخر دست صاحب را می بوسد.

فصل سوم در باب شرایط روانی ورود به جرگه جوانمردان است. مؤلف در این فصل، فتوت را با تصوف مقایسه کرده است. همچنان که در طریقت سه نوع شیخ هست: شیخ تمسک، شیخ تخلّق و شیخ تبرک، و هر یک خرقه جداگانه دارند، در فتوت هم سه نوع پیر هست: پیر قولی که بنابر عهد و سوگند است؛ پیر شربی که بنابر نوشیدن آب و نمک است؛ و پیر سیفی که بنابر شمشیر است. همان گونه که در طریقت، آن سه شیخ مکمل یکدیگرند، در اینجا نیز این سه پیر مکمل همند. مثلاً اگر شخص هزار بار در نوشیدن آب و نمک شرکت داشته باشد، اما قول و سوگند نداشته باشد، فتوت او پذیرفته نیست.

فتوت شربی و سیفی، متصل به قولی است و همچنان که شیخ منشأ و منبع الهام دو شیخ دیگر است، پیر قولی هم منبع الهام دو نوع دیگر فتوت است. آنچه گفته شد، شرایط و قیود رسمی و ظاهری عضویت افراد در جرگه جوانمردان بود. نجم الدین زرکوب از لحاظ انگیزه های روانی نیز آنها را به سه دسته تقسیم کرده است. خود دسته اول بر دو نوع است:

اول صاحب ضرورت، کسی است که از روی نیاز و به منظور جلب منفعت

یا دفع ضرری به جرگه فتیان وارد می شود. دوم، صاحب اسناد کسی است که زندگی او ظاهراً و باطناً یکی است. شهرت به علم و دانش دارد و رفتار و خلق و منش او جلب اعتماد دیگران کند. سلسله انتساب او تا پیامبر رسد. درباره چنین کسی مراسم صاحب اسناد به عمل می آید. برای دیگرانی که این ضمانتها وجود ندارد، فتویشان پذیرفته نیست. مهم در این مرحله اثبات سلسله مراتب پیوستگی به شیوخ و افراد در صدر است.

دسته دوم. صاحب اعتقاد و محبت، کسی است که از روی عشق و علاقه و شناختی که از نزدیک درباره یکی از فتیان به دست می آورد، مرید او می شود و همه خصائل جوانمردان را در او می یابد و به توسط او به جرگه جوانمردان درمی آید.

دسته سوم. صاحب اقبال و حمایت، کسی است که به دنبال حمایت خود از جانب شیخی یا قطبی است. انگیزه او می تواند ارادتی باشد که نسبت به آن شخص در او پیدا شده است و یا حمایتی است که شیخ یا شاهزاده یا خلیفه از او خواهد نمود، مانند فتوت درباری زمان خلیفه الناصر لدین الله.

در باب دوم در خصوص مروت می گوید: هیچ جزئی از اجزای فتوت نیست که صفت مروت در او نباشد و در بیان این مطلب چند مثال آورده است، و مروت را نگاهداشت همه حقوق و ملاحظه تمام شئون از حقوق الهی و فرشتگان و اولیاء و انبیاء گرفته تا همسایگان و دوستان و خویشان. به تعریف او، می توان آن را به نوعی آداب دانی تعبیر نمود.

در فصل دوم از باب دوم، نظریه بزرگان را درباره مروت نقل کرده است؛ از آن جمله از حسن بن علی (ع) که گفته است:

مروت، عفت است و خویشتن داری و بخشیدن در حال توانگری و درویشی. «مروت، نگاه داشت است... نسبت به حق تعالی و فرشتگان و انبیا و اولیا و دوستان و اهل و عیال و خویشان و همسایگان و عموم خلایق... و اما به نسبت با اهل و عیال، نفقه و کسوة ایشان مرتب داشتن،

و جهد کردن تا از وجه حلال باشد؛ و با ایشان بخوی خوش زیستن، و وظیفه دین با ایشان در کار داشتن، و از کارهای پسندیده در آموختن، و مجال گستاخی ندادن؛ و زبان را از فحش نگاه داشتن، و با خویشان همچنین بدانچ دست رسد خدمت بجا آوردن؛ و با ایشان پیوستن و از خویشان درویش عار نداشتن، و ایشانرا از محل تهمت نگاه داشتن و محرم خود را بدوستان نمودن؛ و با همسایه همچنین بدانچ دست رسد نگاه داشت کردن، و ایشانرا عزیز داشتن؛ علی الخصوص همسایه درویش. همسایه هست که یک حق دارد، و همسایه هست که دو حق دارد، و همسایه هست که سه حق دارد؛ اما آنک یک حق دارد: همسایه کافر حق همسایگی دارد، و آنک دو حق دارد: همسایه مسلمان یکی حق همسایگی، یکی حق مسلمانی؛ و آنک سه حق دارد: همسایه مسلمان خویشاوند یکی، حق همسایگی، یکی حق مسلمانی، یکی حق خویشی.

اما با عموم خلایق دعا کردن، و وقت هرکسی بقدر حال دریافتن، و بدانچ تواند خلق را مدد کردن، بنفس و مال و قوم، و نظر و نفس، و در بند اصلاح کار و صلح وقت ایشان بودن؛ و نصیحت و مهربانی با همه در کار داشتن، و انصاف از خود دادن، در گُل امور، و انصاف از خود دادن مروّست؛ و انصاف دادن و انصاف ناستدن فتوت است؛ و شرم داشتن از خدا و خلق؛ و برضعیفان و زبردستان مراعات کردن و ببخشودن؛ و در مرتبه اندازه نگاه داشتن، که هریکی را خدمت بقدر مرتبه او کردن، و پیرانرا پیش داشتن؛ و اعتدال در کارها نگاه داشتن و بخلق خدا آن خواستن که بخود خواهد، بلکه بهتر؛ و از هرکسی آن طمع داشتن که درو گنجد، و ملالت ننمودن؛ و احوال هرکس بطیبت نفس گوش داشتن و بزبان چرب و شیرین مرهم ریش هرکسی گشتن، و دوستانرا در غم و شادی باز جستن و پرسیدن.

اما بنسبت مادر و پدر، آنرا چه توان گفت. جان و تن و مال فدای خدمت

ایشان کردن، و حرمت ایشان چو حرمت خدا و رسول داشتن؛ و همیشه پای بوسیدن و در روی مالیدن و آرزوی ایشانرا دادن، و سخن با ایشان نرم گفتن، و فرموده ایشانرا منقاد و مستسلم بودن، و رضای ایشان رضای خدا و رسول دانستن. علی هذا القیاس زندگانی اهل مروّت چنین باشد.»

سپس، از اجرای رسوم مربوط به فتوّت بحث می کند. درباره شرح آب گردانیدن گفته است: «خادم آب باید که دارای جامه ها و اندام نیک باشد؛ خوب صورت و خوش خلق، خندان روی و شیرین زبان اوّل میان ببندد به چیزی پاک و کوزه را در دست راست گیرد و دست چپ زیر دست راست گیرد و دسته کوزه به طرف دست چپ خویش کند تا آب خورنده، کوزه به دست راست تواند گرفت. آب خورنده باید آب به سه بار خورد و تا خورد، به سه دم یا به پنج یا هفت دم. و در هر دمی ذکر می بخواند. از کوزه شکسته آب نخورد.»^{۱۱} این رسم مگمل رسم مربوط به قدح آب نمک در مراسم ورود به جرگه بوده است.

فصل سوم از باب دوّم در آداب طعام خوردن است. غذا خوردن، عملی حلال و واجب است برای یاران طریقت و فتوّت، زیرا عبادت موقوف است بر قوت و قوت موقوف است بر خوردن و خفتن. و به نقل از عمر سهروردی می گوید: در لقمه اول بگویند: بسم الله. در دوّم بگویند: بسم الله الرحمن. و در سوم بگویند: بسم الله الرحمن الرحیم. و در آخر بگویند: الحمد لله. و سوم، دست شستن و چهارم پای چپ برداشتن و برپای راست گذاشتن. و در فصل چهارم توصیه هایی است در باب آداب وضو.

فصل ششم

فتوت نامه درویش علی بن یوسف کرکهری

بسیار متأسفیم که اطلاعاتمان دربارهٔ شیخ یوسف کرکهری مانند نجم الدین زرکوب بسیار ناقص است. می توان کرکهر را که از توابع همدان است، زادگاه او شمرد. تنها تاریخ دقیقی که دربارهٔ او در دست است، تاریخ تألیف کتابی است که فتوت نامه حاضر بخشی از آن است. آن تاریخ ۸۰۵ هـ/ق/۳-۱۴۰۲ م است. فتوت نامه درویش علی کرکهری بسیار کوتاه و مختصر (تنها چهار صفحه) و فصلی از مجموعه ای است به نام زبدة الطريق الى الله که دربارهٔ صوفیه است. این کتاب شامل ۱۶ فصل از این قرار است: (۱) پیر؛ (۲) علم؛ (۳) ایمان؛ (۴) توبه؛ (۵) عبودیت؛ (۶) فتوت؛ (۷) زهد؛ (۸) مجاهدت؛ (۹) تقوی؛ (۱۰) صبر؛ (۱۱) توکل؛ (۱۲) شکر؛ (۱۳) تجرید؛ (۱۴) توحید؛ (۱۵) فقر؛ (۱۶) فنا.

بنابر این فصل ششم در باب «فتوت» است. درویش علی کرکهری در این فصل با شرح احوال اصحاب کهف آغاز کرده که معمولاً براساس سنتهای جوانمردی ابراهیمی، به عنوان مظاهر حقیقی شوالیه گری مسیحی شناخته شده اند. آنها شوالیه ها یا جوانمردانی بودند که به خدای خود ایمان داشتند. شوالیه عرفانی کسی است که توانسته از حدود این جهان و حتی جهان دیگرپا فراتر نهد؛ کسی است که کمر بند عبودیت خداوند را به میان بسته است و به

عهدش با الله وفادار است. این چهار صفحه موعظه ای است در باب رفتار جوانمردان. آنچه جوانمرد دارد، امانتی است که بدو سپرده شده است. اگر بتواند این امانت را به کس دیگری که وارث برحق آن است انتقال دهد، عمل او قرین به توفیق است. حیدر آملی از اخلاق امانت داری به تفصیل سخن گفته است. امانت داری، معیار باطن همه اهل طریقت است. رسیدن به این مطلوب، اولین مرحله راهی است که جوانمرد سپری می کند؛ چه آنچه برای او مهم است، انتقال امانت به دیگری است.

«ای سالک راه حق بدان که در بنده چون کبر و عجب پیدا شود، ترک بندگی خویش گیرد و چون فرعون دعوی خداوندی آغاز کند و به خداوند خویش عاصی گردد. و از این سبب است که خدای تعالی متکبران را دوست نمی دارد.»^۱

جوانمرد کسی است که حرفش و عملش پسندیده باشد؛ «و اهل مروت کسی است که مراد خود را به همه مرادها در باخته باشد و هر چه واقع شود، مراد خود داند و ننالد از گرسنگی و تشنگی و درویشی، و خواری خلق. و عبادت او نه از خوف دوزخ باشد و نه از راحت جنت. و گفته اند که جوانمرد چون شمعی است که خود را سوزد و مجلس افروزد. و سر جوانمردان امیرالمؤمنین علی روزی عبدالرحمان ملجم را گفت تو قاتل من باشی. و وی گفت: یا امیرالمؤمنین مرا بکش تا از من این فعل سر نزنند. امیرالمؤمنین در پاسخ فرمود: طریق ما آن است که بعد از گناه عفو کنیم، نه پیش از گناه عقوبت؛ و فرمود: که جوانمرد کسی است که در وی شش خصلت باشد: (۱) تواضع در دولت؛ (۲) صبر در محنت؛ (۳) سخاوت بی منت؛ (۴) عفو در قدرت؛ (۵) نصیحت در خلوت؛ (۶) وفای به عهد.»^۲

مراد از وفای به عهد بنده بودن است، «اما بیشتر خلق رو از عبودیت گردانیده اند و دعوی خداوندی می کنند. و نادر باشد کسی که بر بندگی

۱. رسائل جوانمردان، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲. رسائل جوانمردان، ص ۲۲۱.

خود اقرار آورد و قول را به فعل آرد... صفت بنده مسکین بودن است. ای سالک راه حق بر توباد که از در مسکنت درآیی و کمر عبودیت در میان بندی و مکارم اخلاق را کار فرمایی. اول اخلاق حمیده آن است که تعظیم امر خدا کنی. دوم شفقت کنی بر خلق خدای تعالی و هر جفایی که از خلق به تو رسد، صبر کنی. و از جمله اخلاق یکی تواضع است و بهترین تواضع آن است که در پیش خلق خدای تعالی مسکین باشی و هیچ کس را از خویشتن حقیرتر نبینی. و از جمله اخلاق یکی تحمل کردن است و تحمل در عوض بدی، بدی نکردن است. و دیگر ایثار است، که گفته اند هر که خود را مالک چیزی داند، ایثار از او درست نیاید. و از جمله اخلاق یکی اخلاص است و اهل اخلاص کسی است که قول و فعل او در نهان و آشکارا یکسان باشد. و از جمله اخلاق یکی احساس است که حسن بصری گفته است: اهل احسان چون آفتاب بر خلق خدای تعالی تابند، تا همه از ایشان نفع گیرند.»^۳

فصل هفتم

فتوت نامه چیت سازان

در «درآمد» گفتیم که فتوت در همه جنبه های زندگی اسلامی، حتی در وضع حرفه ها و مشاغل گوناگون رخنه کرده بود. در رساله های پیشین گفته شد شوالیه معنوی که فتوت مجسم کننده آن است، مظهر گویای جریانی صوفیانه بوده است و بدین سبب دیدیم مؤلفان رساله های گوناگون، جنبه های اساسی فتوت را به مراحل و اصول صوفیه نزدیک دانسته اند؛ از قبیل درجات معنوی شریعت، طریقت و حقیقت. گرچه نوع زندگی و طرز سلوکی که فتوت عرضه می دارد ممکن است از صوفیگری سرچشمه گرفته باشد، با وصف این در محدوده عادات صوفیه قرار نمی گیرد. فتوت، سرچشمه خود را از صوفیه جدا و به ابراهیم منتسب کرده است. نفوذ فتوت در مشاغل گوناگون، در سازمان، رسوم و قواعد آنها اثر عمیقی داشته است. جوانمرد کسی است که مظهر کامل جوانمردان و انتقال شوالیه گری جنگی به عرفانی است، اما فرد مؤمنی که به حرفه ای اشتغال دارد، به صورت نمونه مطلوب درمی آید. حرفه کسی که به فتوت می پیوندد، هر حرفه ای که باشد، به نوعی خدمت شوالیه گری تبدیل می گردد.

رساله نجم الدین زرکوب مفهوم عمیق آزادی و رستگاری افراد را نشان داده است. از رساله فتوت نامه چیت سازان خوب پیداست که می تواند عوامل مقایسه میان

اصناف مسیحی و مسلمان را در اختیار ما بگذارد. این رساله، متنی منحصر به فرد از مجموعه ای است که به لطف و کمک آقای محیط طباطبائی بیست سال پیش در اختیار ما قرار گرفت. نخست درباره عنوان و تدوین رساله توضیحاتی می آوریم:

واژه «چیت» از هندی به فارسی راه یافته است. حتی از نام برخی از استادان صنف چیت ساز این طور برمی آید که هندی بوده اند. فتوت نامه چیت سازان چهار باب دارد.

باب اول، متنی است منسوب به امام جعفر صادق (ع) و عبارت است از سلسله ای از رسوم مربوط به ورود به سلک و صنف. ظاهراً چیت سازان امام ششم شیعیان (حضرت صادق) را پایه گذار صنف خود می دانند. در رساله آمده که چهارپیر معرفت عبارتند از شیخ عطار، شمس تبریزی، ملای رومی و حافظ شیرازی.

در آخر باب چهارم آمده که این مطالب را از استادی در مشهد، به نام استاد محمد مشهدی، الهام گرفته است. تاریخ رساله به ماه نقل شده: روز آخر از ماه ربیع الاول. سال قید نشده است. هر کلمه ای از این رساله، نیازمند تفسیر است. نام دوازده تن از استادان صنف ذکر شده که تعیین هویت دقیق آنها برای ما دشوار است. سرانجام به امام جعفر صادق (ع) رسیده و بنیانگذار همه صنفها را امیرالمؤمنین علی (ع) دانسته است. استادانی که نامشان برده شده، ظاهراً در نیمه نخست سده هشتم هجری می زیسته اند. به هر صورت رقم دوازده عددی اتفاقی نیست. به نظر می رسد دوازده استاد صنف چیت ساز نشانه ایست از پیروی آنان از دوازده امام؛ همچنان که دوازده اصل اخلاقی که برای صنف قرار داده اند، بازتابی از دوازده امام است. این دوازده استاد به سه دسته تقسیم می شوند: چهار استاد برای شریعت؛ چهار استاد برای طریقت؛ چهار استاد برای حقیقت. کمی بعد در رساله از شانزده استاد معنوی یاد می شود که به چهار دسته شریعت، طریقت، معرفت و حقیقت تقسیم می گردند. مجموعه این مقررات صنفی که بر پایه فتوت بنا شده، در حقیقت نشانه ای از صوفیگری

است. استادان معنوی این صنف چهار پیامبر، چهار فرشته و چهار شاعرند. چهار پیامبر عبارتند از: آدم، ابراهیم، موسی و محمد (ص). چهار فرشته عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. این حالت عمودی (از آسمان به زمین) فتوت، همچنان که پیش از این گفته شد، با مفهوم شوالیه گری آسمانی مطابقت دارد. پیامبر به علی گفت: تو یار منی، من یار جبرئیل و جبرئیل یار خدا. این رابطه سلسله مراتب ملکوتی با سلسله مراتب صنفی، به گونه ای که نزد اسماعیله هست، چنان است که در این رساله همانند رساله های دیگر جبرئیل به عنوان برادر خوانده می شود. می توان گفت که او در آغاز نقش اصلی را در فن چیت سازی یا هنر طراحی روی پارچه داشته است، زیرا جبرئیل استاد تهیه رنگ است. همه مطالب این رساله دارای همین نوع معانی مجازی و حقیقی است. همه اعمال، و تمام ابزارهایی که به کار می رود، در آن واحد دارای معانی مادی و ملکوتی است. هر عملی که برای هر یک از مراحل کار انجام می گیرد، با نقل یکی از آیه های قرآن همراه است و مفهوم تفسیری و تأویلی آن عمل در پیوند با مفهوم آیه بیان شده است. تمامی اعمال و یکایک ابزارها به دقت توصیف گردیده است و سراسر اعمال و افعال این حرفه به صورت خدمتی الاهی درآمده است. میان کار و جنبه تمثیلی آن، نوعی همسانی و همگنی هست. به سبب همین رابطه مستقیم است که یک حرفه به فتوت تبدیل می گردد. برای مثال، آنجا که گفته می شود: دیگی که بایستی پارچه را در آن بجوشانند بوته پارچه است، رابطه میان چیت سازی و کیمیاگری نشان داده شده است. هر کدام از این دو کارگاه برای اهالی محل آنها به منزله محراب است و هردو، جایگاه وعظ و خطابه است. در اینجا به مطلب نجم الدین زرکوب نزدیک می شویم، آنجا که می گفت کیمیاگر با عمل استحاله درونی که به واسطه فتوت صورت می گیرد، نان را به معرفت و نیروی معنوی تبدیل می کند. بدون شک در ایران کنونی هم چیت ساخته می شود، اما نمی دانیم هنوز هم قواعد فتوت نامه چیت سازان به کار بسته می شود یا نه. کسی که امروز موزه های ایران را بازدید کند و نمونه چیت های قدیم را ببیند، اگر فتوت نامه چیت سازان را خوانده

باشد، بدون شک به گونه دیگری به آنها توجه خواهد کرد.

فصل اول که گفتیم به صورت پرسش و پاسخ است و رسوم مربوط به ورود اشخاص را به جرگه جوانمردان چیت ساز بیان می دارد. در فصل دوم آمده که لوط پیامبر به وسیله جبرئیل هنر رنگرزی پارچه را آموخت. در فصل سوم مفهوم تمثیلی اعمال و ابزاری که به کار می رود، توضیح داده شده که این نیز به صورت پرسش و پاسخ و در واقع مکمل فصل اول است. فصل چهارم درباره هنر رنگرزی و منشأ و سابقه رنگها توضیحاتی آورده است. می کوشیم از این فصلها ترجمه ای اجمالی در اینجا بیاوریم، که البته نه کامل است و نه برخوردار از صورت منطقی؛ از این رو ممکن است گاهی تکرار مکرر جلوه کند.^۱

فصل اول. (۱) «بعد از حمد خدا و درود بر رسول، بدانکه این رساله (رساله چیت سازی) ای است که حضرت امام جعفر صادق (ع) بدین ترتیب گفته و فرستاده است، تا بدانند و یاد گیرند.

(۲) اگر پرسند که چند استاد چیت ساز بودند؟ بگو که دوازده کس بودند که حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق (ع) فرموده که: استادان کامل بودند و پیرایشان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بوده است. اول، عبدالله حلبی بوده، و استاد دویم، استاد جانباز رومی، و سیم، استاد جانباز بغدادی، چهارم، استاد راحتی حبشی بوده، پنجم، استاد نعمت الله، و ششم، استاد لطف الله، و هفتم، استاد شکری محمد، و هشتم، استاد باب الله، نهم، استاد شاه میر تبریزی، استاد مقبل مکرری، یازدهم، استاد علی، دوازدهم، استاد میر محمد هندوستانی بوده و کار بر ایشان ختم شد.

(۳) اگر پرسند که افعال چیت سازی چند و کدام است؟ جواب بگو اول، با طهارت بودن، و راست گفتن و راستی را در کار خود پیشه کردن، و کم سخن بودن، و چراغ پیران روشن کردن، و بادب خود را نگاه داشتن.

(۴) اگر پرسند که در چیت سازی چند پیر بوده است؟ بگو که دوازده پیر

۱. این قسمت بجای ترجمه، عیناً از متن رساله نقل گردیده است.

بوده است. اول، چهارپیر شریعت، دویم، چهارپیر طریقت، سیم، چهار پیر حقیقت.

(۵) سؤال: اگر پرسند که روش کارچیت سازی چند احکام هست؟ بگو دوازده احکام هست. اول، آنکه هر صبح که برخیزد از علم شریعت و طریقت و حقیقت باخبر باشد، تا اسم استادی بر او مسلم باشد. دویم، هرکس را در خور حوصله اش کار فرماید. سیم، با سخاوت و خیر باشی. چهارم، در کار خود استاد مثل شبان، و شاگردان مثل گوسفند دانی. پنجم، با همه کس بخلق نیکویش آئی. ششم، تنگ حوصله نباشی. هفتم، فقیر دوست باشی. هشتم، کاری گران را بنان و جامه شفتت کار فرمائی. نهم، پسران مردمانرا عزیز داری. دهم، در فنون کار خود چست و چالاک باشی. یازدهم، بطریق پیران راه روی، و دوازدهم، پیران و پیش قدمانرا غیبت نکنی و کاری گرانرا بفاتحه یاد کنی.

(۶) سؤال: اگر پرسند که قدم که بکارخانه میگذاری کدام آیه میخوانی؟ بگو قوله تعالی: «لَا تَصْلِيْهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى»؛^۲ اَنْ جَاهُ الْأَعْمَى»^۳

(۷) سؤال: اگر پرسند که در وقت جوشانیدن کرباس کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^۴.

(۸) سؤال: اگر پرسند که در چیت بدیگ انداختن کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «أَفَلَا يَتْلُمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُقِلَ مَا فِي الصُّدُورِ»^۵.

(۹) سؤال: اگر پرسند که در وقت باسمه کردن کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبْنَيْهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»^۶.

۲. جز بد کارتر وارد آن نشود، آن که تکذیب کرد و روی گردانید. سوره لیل، آیه ۱۴ و ۱۵. — م.

۳. که چرا آن کور نزد وی آمد. سوره عبس، آیه ۲. — م.

۴. پس هرکس کارهای منجیده اش سنگین است در شادمانی پسندیده ای است. سوره قارعه، آیه ۶ و ۷. — م.

۵. آیا نمی دانند که روزگاری مردگان از گور برمی خیزند و آنچه در سینه هاست آشکار می گردد؟ سوره

عادیات، آیه ۸ و ۹. — م.

۶. روزی که آدمی از برادرش و مادرش و پدرش و همسرانش و پسرانش بگریزد. سوره عبس آیه ۳۶ —

(۱۰) سؤال: اگر پرسند که در وقت پارچه در زمین انداختن کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»^۷ تا آخر.

(۱۱) سؤال: اگر پرسند که در وقت برچیدن کار کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «وَبُرِزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ فَاَ مَا مِنْ طَفِيَ وَآثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۸.

(۱۲) سؤال: اگر پرسند که در وقت زاج آب کردن کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَتَّلِ الْكَافِرِينَ أَفَمِنْهُمْ رُؤُودًا»^۹.

(۱۳) سؤال: اگر پرسند که قالب از کجا آمده؟ بگو از بهشت آمده است و چوب شمشادست.

(۱۴) سؤال: اگر پرسند که قدم که در دکان می گذاری کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «قَالُوا يَا بَنِيَّ إِنَّا كُنَّا مِنْ بَشَرًا مِمَّنْ قَدْ بَقِيَ مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^{۱۰}.

(۱۵) سؤال: اگر پرسند که بخريد که می روی کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^{۱۱}.

(۱۶) سؤال: اگر پرسند که بر پشت تخته که می نشینی کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^{۱۲}.

۷. روزی که زمین بلرزد چه لرزیدنی. سورة زلزال، آیه ۱. — م.

۸. و هر که بیناست دوزخ را ببیند، اما هر کس سرپیچی کرده و زندگی دنیا را برتر شمرده، جایگاه او در دوزخ است. سورة نازعات، آیه های ۳۹ — ۳۶. — م.

۹. آنها نیرنگبازی کنند و من هم تدبیری کنم. کافران را مهلت ده، به ایشان اندکی مهلت ده. سورة طارق، آیه ۱۷ — ۱۵. — م.

۱۰. می گویند وای بر ما چه کسی ما را از آرمگاهمان برانگیخت. این همان است که خدای بخشنده وعده کرد و پیامبران راست می گفتند. سورة یاسین، آیه ۵۲. — م.

۱۱. آن روز مردمان پراکنده بروند تا کارهای خویش به چشم ببینند. هر کس ذره ای نیکی کرده باشد پاداش آن بیند و هر کس ذره ای بدی کرده باشد سزای آن بیند. سورة زلزال، آیه های ۸ — ۶. — م.

۱۲. خدا و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او سلام و درود

(۱۷) سؤال: اگر پرسند که از پشت تخته که برمیخیزی کدام آیه میخوانی؟
بگو که: «فَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^{۱۳} و الحمد لله رب العالمین».

(۱۸) سؤال: اگر پرسند که: تخته چیت گری چوبش از کجاست؟ جواب
بگو از درخت طوبی است که: او را حضرت جبرئیل با امر ملک جلیل از
بهشت آورده.

(۱۹) اگر پرسند که: تخته پیش که فرود آمده است؟ بگو پیش استاد
سعدالدین شامی یا شاهی فرود آمده است.

(۲۰) اگر پرسند که: بعد از این تخته را که تراشید؟ جواب بگو که استاد
عبدالله حبشی و استاد عبدالله حبشی کامل بود و ختم استادی بر او شد، و
بعد از آن با استاد پیر محمد هندوستانی فرستاد و او نیز کامل بود.

(۲۱) اگر پرسند که در زمان کرباس تاب دادن کدام آیه میخوانی؟ تو
جواب بگو که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَكْفِرَ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ
يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَآغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^{۱۴}

(۲۲) سؤال: اگر پرسند که: در وقت مصالح جوش دادن کدام آیه
میخوانی؟ بگو که: «يَا أَحَدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا صَمَدُ يَا قَادِرُ يَا قَادِرُ».^{۱۵}

(۲۳) اگر پرسند که: در وقتی که چیت زاج شوی را در آب می اندازی
کدام آیه میخوانی؟ بگو که: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا
بِالصَّبْرِ».^{۱۶}

(۲۴) اگر پرسند که: در زمان آدم تا خاتم چند استاد چیت ساز بوده اند؟

بفرستید، سلامی به تمام و کمال، سورة احزاب، آیه ۵۶. — م.

۱۳. بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است. سورة مومنون، آیه ۱۴. — م.

۱۴. ای کسانی که ایمان آورده اید، نزد خدا توبه صمیمانه کنید شاید خدا از گناهانتان درگذرد و شما
را در بهشتی که جویبارها در آن جاری است وارد کند. در آن روز خداوند، پیامبر و کسانی را که با وی
ایمان آورده اند خوار نکند و نورشان پیشاپیششان و میان دستهایشان رود و گویند خداوند نور ما را کامل
بگردان و از گناهانمان درگذر که تو بر همه چیز توانایی. سورة تحریم، آیه ۸. — م.

۱۵. ای یکتا ای یکتا، ای جاودان ای جاودان، ای توانا ای توانا. — م.

جواب بگو که حضرت امام جعفر صادق (ع) گفته که هزار و نه صد و سه بودند، و از آن جمله هفده تن مرشد بوده اند.

(۲۵) اگر پرسند که وقتی که از کار برمیخیزی کدام آیه میخوانی؟ جواب بگو که: «أَلَمْ يَغْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ^{۱۷}، یا معبود یا معبود یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا قادر یا قادر».

(۲۶) سؤال: اگر پرسند که: روناس از کجا حاصل شده است؟ بگو که از زمین مکه.

(۲۷) سؤال: اگر پرسند که: در وقت باسمه کردن چیت کدام آیه میخوانی؟ بگو که: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»^{۱۸}.

(۲۸) سؤال: اگر پرسند که: استاد پیر محمد هندوستانی از کجا ارشاد یافته؟ جواب بگو که: از حضرت خضر (ع)؛ بدانکه هر کس استاد خود را غیبت کند چنان باشد که استادان ما تقدّم و حضرت لوط را غیبت کرده باشد؛ و هر استاد چیت ساز که ارکان چیت سازی را نداند هر چه ازین کسب خورد حرام خورده باشد. هرگز خیر نه بیند و هرگز خوش دل نباشد و مالش برکت نکند و فردای قیامت در پیش پیران خجل و روی زرد باشد؛ و هر که رساله پیران را نظر نکند و کم به بیند مرتد باشد؛ و هر که تواند بخواند و هر که نتواند خواند بشنود و بدان عمل کند، تا کسب بر او حلال باشد. «ره چنان رو که ره روان رفتند». و بر کارش خدای تعالی برکت کند و هرگز دل تنگ نشود.

(۲۹) سؤال: اگر پرسند که: آن چهار پیر شریعت که در اول گفته شد

۱۶. جز کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند و به راستی و شکیبایی اندرز دادند. سوره عصر،

آیه ۳-۴.

۱۷. مگر نمی دانند که خدا می بیند. سوره علق، آیه ۱۴-۱۵.

۱۸. هر چه در آسمانها و زمین است خدایی را که ملک پاک گرامی فرزانه است، تسبیح می کند. سوره

جمعه، آیه ۱-۲.

کدام است؟ جواب بگو: چهارپنجمبر مرسل، اول، آدم صفی، دویم، ابراهیم خلیل، سیم، موسی کلیم، چهارم، خاتم انبیاء محمد مصطفی صلعم.

(۳۰) اگر پرسند که: چهارپیر طریقت کدامست؟ جواب بگو که: اول، حضرت جبرائیل، دویم، حضرت میکائیل، سیم، حضرت اسرافیل، چهارم، حضرت عزرائیل.

(۳۱) سؤال: اگر پرسند که: چهارپیر حقیقت کدامست؟ جواب بگو: اول، پدر، دویم، معلم، سیم، استاد، چهارم پدر عروس.

(۳۲) سؤال: اگر پرسند که: چهارپیر معرفت کدامند؟ جواب بگو که: اول، شیخ عطار، دویم خواجه حافظ شیرازی، سیم، شاه شمس تبریزی، چهارم، ملای روم.

(۳۳) سؤال: اگر پرسند که: پیر دویم چیت ساز کدامست؟ جواب بگو: حضرت شیث — علیه السلام —.

(۳۴) سؤال: اگر پرسند که: سه نیم پیر کدامست؟ بگو اول سلمان سرتراش، دویم، نیم پیر غسال، سیم، پیر گورکن.

(۳۵) اگر پرسند که: چهارپیر تکبیر کدامست؟ جواب بگو که: آدم صفی الله، و ابراهیم خلیل الله، و موسی کلیم الله، و محمد رسول الله.

(۳۶) سؤال: اگر پرسند که: چهار تکبیر کدامست؟ جواب بگو: اول، تکبیر بقا، دویم، تکبیر فنا، سیم، تکبیر رضا، چهارم، تکبیر جفا؛ تکبیر جفا به حضرت نوح آمده است؛ و تکبیر رضا به حضرت ابراهیم آمده است؛ و تکبیر فنا به حضرت لوط آمده است؛ و تکبیر بقا به حضرت محمد — صلی الله علیه و آله وسلم — آمده است.

(۳۷) سؤال: اگر پرسند که خطبه تکبیر کدام است؟ جواب بگو که: فاتحه و محراب تکبیر دست برداشتن بود بسوی آسمان که قبله دعاست.

(۳۸) سؤال: اگر پرسند که سکه تکبیر کدامست؟ جواب بگو که: صلوات بر بهترین موجودات یعنی محمد — صلی الله علیه و آله وسلم — تا بنده

مؤمن صلوة نفرستد که سکه زده نشود. «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى

الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۹}

این فصل بطور خلاصه آمده است؛ در حقیقت توضیحاتی که در اینجا آغاز شده، در فصل بعدی با تفصیل بیشتری آمده است.

اندیشه اصلی این توضیحات در این است که هنرچیت سازی بدون شناختن مبانی معنوی آن، نوعی شرک است. از عنوان این فصل، منظور مؤلف به خوبی پیداست که باید هنرچیت سازی را به گونه عملی مقدس به شمار آورد تا تضمینی برای نجات شخص در روز رستاخیز باشد؛ و مانند کیمیاگری، هم عملیاتی روی پارچه است و هم عامل دگرگونی در درون پیشه‌ور.

بسم الله الرحمن الرحيم

(۳۹) در بیان رساله چیت سازی و برگرفتن قالب و پختن رنگ و شستن کار و غیره، تا کوچکان حضرت لوط پیغمبر — علیه السلام — یاد گیرند و بعمل آورند، تا در دنیا نامدار و در قیامت رستگار باشند.

(۴۰) نقل است که چون حق سبحانه و تعالی جل جلاله و عم نواله شهر لوط را خراب گردانید حضرت لوط چندان گریه کرد که بجای اشک خون از چشم اش روان شد؛ و لباسه‌ها سفید پوشیده بود. جامه اش آلوده گشت حضرت لوط آزرده خاطر شد و بدرگاه قاضی الحاجات مناجات کرد. اخی جبرائیل با قدرت مَلَكِ جلیل بیامد و یک جفت قالب که حق سبحانه تعالی به قدرت خود آفریده بود و در بهشت، از جهت حضرت لوط آورد، که رنگ ایشان، رنگ سیاهی چشم او را داشت. قوله تعالی: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^{۲۰}.

۱۹. پروردگار تو که پروردگار عزت است، از آنچه وصف می کنند منزّه است و درود بر پیامبر و پیاس

خدایی را که پروردگار جهانیان است. سوره صافات، آیه ۱۸۲ — ۱۸۰ — م.

۲۰. هفت آسمان و زمین آنچه در آنهاست او را تسبیح می کنند. هیچ موجودی نیست که وی را ستایش

در بیان ذکر افزار و ارکان و طریقت اولیاء

(۴۱) سؤال: اگر پرسند که رنگ چیت و رنگ پوشش چه چیز همد و رنگ و قالب چه چیز همد و اول آهن چه گونه پیدا شد و اول که رنگ ساخت و رسیدن گذاشتن چه کس معلوم کرد؟ جواب بگو که: آهن در زمان حضرت آدم پیدا شد، و رنگ سیاه رنگ قدیم است.

بیت

سیاهی گربدانی عین ذات است که تاریکی در او آب حیات است
(۴۲) سؤال: اگر پرسند که قالب چه چیز است و پشت قالب چیست و روی قالب چیست و قالب مقدم است یا صندوق و خطبه قالب چیست و فرض قالب چیست و سنت قالب چیست و ذکر قالب چیست و قالب چند رکن دارد؛ و محراب قالب چیست و قالب در دست تونرست یا ماده و استاد که ترا روی براه کرد بتوجه گفت؟ جواب بگو: قالب کسوت پیر است؛ و پشت قالب توکل است، و روی قالب صورت پیر است؛ و بصورت صندوق مقدم است، و بکار قالب، و خطبه قالب اینست که بخواند و قالب را کار فرماید. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لَنَا بِالسَّخْرِ وَاُجَلِّ عَوَاقِبَ اُمُورِ كُلِّهَا بِالْخَيْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».^{۲۱}

(۴۳) و فرض پاک نگاه داشتن است؛ و سنت قالب پیاکی کار فرمودن: و ذکر قالب سبوح است. و ذکر کار قدوس است؛ و ذکر صندوق «رَبَّنَا وَرَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»^{۲۲} است.

(۴۴) و قالب چهار رکن دارد: شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت و محراب قالب شال است. و منبر قالب کار است؛ و عشق قالب رنگ

نکند، اما شما تسبیح گفتن او را درک نمی کنید. راستی که خدا شکیب و آمرزشگر است. سوره بنی اسرائیل، آیه ۴۴. — م.

۲۱. به نام خداوند بخشنده مهربان. خدا کارا را به خوبی بگشا و سرانجام همه کارهای مرا خیر بگردان. جز تو خدایی نیست، به تو توکل می کنم و تو پروردگار آسمان بزرگی. — م.

۲۲. پروردگار ما و پروردگار فرشتگان و روح. — م.

است؛ و خادم قالب و فراش قالب پورچه است؛ و کسی که خدمت استادی کرده باشد و از طریقت با خبر است، قالب در دست او نرست، و کسی که از طریقت اولیاء بی خبر است قالب در دست او ماده است؛ و استاد که مرا روی براه کرد مرا گفت: که با مردم و با خلق بخلق باش.^{۲۳}

(۴۵) سؤال: اگر پرسند که روی رنگ پالا چیست و پشت رنگ پالا چیست و ذکر رنگ پالا چیست و رنگ پالا چیست؟ جواب بگو که: رنگ پالا قاضی کارست. کافر و مسلمان از هم جدا میکند. قوله تعالی «وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ».^{۲۴} و روی رنگ پالا «یا غافر الذنب» است؛ و رنگ پالا کیسه ایست که مصالح را صاف میکند.

(۴۶) سؤال: اگر پرسند که صندوق چه چیز پیر است و چه چیز کار است و استاد که ترا به پشت صندوق راه نمود بتوجه گفت و در بالای چه چیز نشسته؟ جواب بگو که: صندوق لنگر پیر است و مرکب کار است و استاد که مرا به پشت صندوق راه نمود، مرا گفت بنشین و توکل بر خدا کن و صبر شیوه خود ساز، و در بالا خشت «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» نشسته ام.^{۲۵}

(۴۷) سؤال: اگر پرسند که درین کار بسر آمده یا پیاپی؟ جواب بگو که: نه بسر و نه پیاپی، الا بصدق و صفا و مهر و محبت استاد؛ اما چون کار قد کند بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ — نَفَرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ».^{۲۶} و چون کار مازو

۲۳. به این ترتیب دیده می شود که در ابزار کار اصلی چیت ساز همه نیروهای چهارگانه معنوی یعنی شریعت، معرفت، طریقت و حقیقت که فتوت از تصوف به دست می آورد، مستتر است. قالب، ابزار تسخیر ماده نیست، بلکه وسیله گفت و گو و برقراری رابطه میان پیشه ور (چیت ساز) و ماده است.

۲۴. و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را رها نمودیم و فرعونیه را در آب غرق کردیم، شما شاهد بودید و می دیدید. سوره بقره، آیه ۵۰.

۲۵. عبارت «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا» مرتبه ای است که برای اهل تصوف شناخته شده و به این معنی است پیش از آنکه مرگ تشخص را از تشخص بگیرد، باید از تشخیصات دنیوی تهی گردد. مناسبت یادآوری این مطلب در اینجا این است که چیت ساز بایستی این خصوصیت را در خود به وجود آورد تا بتواند در هنر چیت سازی به مرحله استادی برسد.

۲۶. به نام خداوند بخشنده مهربان — یاری از سوی خدا و پیروزی نزدیک است. — م.

دهد بگوید: «يَا اللَّهَ يَا وَلِيَّ التَّوْفِيقِ»^{۲۷} و چون کار بشوید استادان ما تقدم را بفاتحه یاد کند، بگوید: «بِحَقِّ بِسْمِ اللَّهِ وَبِحُرْمَتِ نَبِيِّ اللَّهِ وَبِعِزَّتِ وَلِيِّ اللَّهِ يَا حَتَّى يَا قَيُّوْمُ يَا بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^{۲۸} و تقدیم بکار شستن کند.

(۴۸) سؤال: اگر پرسند که: پشت سنگ چیست و روی سنگ چیست و ذکر کار چیست و ذکر سنگ چیست و اول چه چیز بسنگ اندازی؟ جواب بگو: پشت سنگ شفقت و روی سنگ طهارت و ذکر کار «یا کریم» است و ذکر سنگ «یا رحیم» و اول نظر بسنگ اندازم.

(۴۹) اگر پرسند که: دیگر چه چیز کارست و اندرون دیگر چیست و بیرون دیگر چیست و دیگر و آتش چه چیز همد و دیگر و کار چه چیز همد؟ جواب بگو: دیگر بوته کار است، و اندرون دیگر مرادست، و بیرون دیگر مرحمتست، و آتش و دیگر پیرو مریداند. از آتش همت همراه کردن، و از دیگر کار رنگ کردن و عشق رنگ است و خادم دیگر چوب است؛ و دیگر و کار نبوت و ولایت می کردند یا می گیرند چونکه حضرت امیرالمؤمنین علی تا مشوره حضرت پیغمبر (ص) نمیکرد؛ قدم در کاری نمی گذاشت و کار نیز تا بدیگ نمی رود روی بازار ندارد؛ و ذکر آتش میگوید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^{۲۹} و ذکر دیگر میگوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»^{۳۰} و ذکر رنگ میگوید: «صَلُّوا

۲۷. ای خدا ای که پیروزی در دست توست. — م.

۲۸. به حق نام خدا و به حرمت پیامبر خدا و به عزت فرستاده خدا، ای زنده، ای استوار، ای آفریننده آسمانها و زمین. — م.

۲۹. خدا نور آسمانها و زمین است. نور او چون چراغی و چراغ در حبابی است و حباب چراغ مانند ستاره تابانی است که از درخت پربرکت زیتون که نه شرقی است و نه غربی می افروزد. روغنش روشنایی بخشد، اگر چه آتش به روغنش نرسد. نوری فراز نوری است. خدا به نور خود هر که را بخواهد هدایت می کند. خدا مثلها را برای مردم می زند و او از همه چیز داناست. سوره نور، آیه ۳۵. — م.

۳۰. ای کسانی که ایمان آورده اید. — م.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا»^{۳۱} و ذکر کار در دیگ میگوید: «يَا شَفِيعَ الْمُنْبِينِ»^{۳۲}؛ و ذکر چوب میگوید: «يَا ذَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ»^{۳۳} و چون آب بکار پاشد بگوید: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ» و چون کار برچیند بگوید: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۳۴ و ۳۵}

در بیان شيله رنگ کردن

(۵۰) اول کارگازری کند، از قرار قدی تش ذرع باشد، از قرار بیست مثقال بسنگ کهنه اصفهان و پنجاه درم قلیا بآب کند و تیزاب لب شیرین بگیرد و شیر و سرگین بشر صاف کند و صد درم روغن شیر اول بظرف کند و سه روز در روغن شیر بگذارد و دیگر پنج نوبت در آن بوره تر کند و بقدر احتیاج تیزاب بریزد و تر کند؛ و پیر این جبرائیل امین است و رسیدن و گذاشتن رنگ را جبرائیل دانست؛ و پیر چیت سازی حضرت لوط پیغمبر است و او دوتن را میان بست استاد میرعلی رومی و استاد عادوی لاهوری و از او با استاد محمود روکنی رسید و از او با استاد عبدالله اکرمی رسید و از او با استاد شمس الدین و ابلی رسید و از او بسعدی نیشابوری رسید و از او بقدیم علی هارونی رسید و دیگر با استادان و کمر بستگان این زمان رسید و هر استادی سر رشته کار خود را به پیر خود میرساند.

(۵۱) اما بدانکه خمره رنگ در زمان نوح پیدا شده، دو تخته صندوق نیز از

۳۱. درود براو و سلامی به تمام کمال براو. — م.

۳۲. ای میانجی گناه آلودگان. — م.

۳۳. ای راهنمای سرگردانان. — م.

۳۴. پاک است پروردگارتو، پروردگاری فراتر از آنچه وصف می کنند و درود بر فرستادگان و سپاس

خدایی که پروردگار جهانیان است. سوره صافات، آیه ۱۸۲ — ۱۸۰. — م.

۳۵. همچنان که در بالا آمده است، تشبیه «بونه» برای مجسم کردن رابطه میان کار کیمیاگری و هنر

چیت سازی است. پارچه، ماده اولیه است که در دیگ تغییر حالت می دهد و این اشاره به آن است که دیگ

مظهر نبوت و پارچه مظهر و نشانه ولایت است. سنگ یا اکسیر را نشانه امام شمردن، در کیمیاگری عملی و

تمثیلی پیشینه ای طولانی دارد و از این روست که در بند ۵۱ به آن اشاره شده است.

کشتی نوح پیدا شده و طغار نیز از سنگ حضرت آدم تراشیده بود. جمله را اخى جبرئیل به لوط نبی رسانیده و ذکر آب «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ وَلىُّ اللَّهِ» است.

(۵۲) سؤال: اگر پرسند که درین کار چه چیز مقدم است؟ بگو اول نظر استاد و دیگر آب.

(۵۳) اما بدانکه این کار سرور کارهای جهانست. استادان باید که بهر کس نیاموزند، الا کسی که با ادب باشد، و خدمت کرده باشد و با همکار خصومت نکند و از کار خود شکایت نکند.

(۵۴) سؤال: اگر پرسند که: رنگ چند است؟ جواب بگو که اصل رنگ پنج است: سه رنگ از بهشت و دو رنگ از دوزخ. سه رنگ بهشت سبز و اشْتَبَرَق و آل و دو رنگ دوزخ سیاه و زرد و در زمان حضرت عیسی مجرد هفتاد و رنگ پیدا شد و دیگری کمر بستگان پیدا کردند تا بدین طایفه واضح بوده باشد. این قدر نوشته شد که طالبان راه طریق از بیراه برگردند و این را بعمل آورند تا خیر و برکت بیابند و در قیامت در نظر اولیاء شرمنده نباشد بحرمت محمد و آل محمد.

(۵۵) این چند کلمه از جهت استاد محمد مشهدی در سلخ ربیع الاول نوشته شد. در حالت ناچانی نوشته شد اگر سوئی شده است توانید بخشید.

فصل هشتم

نتیجه کلی

بدون شک به دست دادن نتیجه کلی از آنچه در هفت رساله پیش گذشت، کاری است شتابزده. آنچه در این گفتار بیان داشتیم، بیشتر به این منظور بود که نظریه جامعی درباره موضوع فتوت ارائه کرده باشیم. تحلیل جامعه شناسی رسوم جوانمردی در خورتوجه فلاسفه است. گرایش ایدئولوژیهای این عصر بر این است که همه جریانهای فکری و همه جهان بینیها را بازتاب جامعه های بخصوصی ببینند، اما در بحث ما قضیه کاملاً برعکس است؛ یعنی جهان بینی و جریانهای معنوی است که صورتها و اشکال اجتماعی را به وجود آورده است. این صورتها و اشکال، همبستگی ای در حالت نهان روش و بازتابی از تفکر دینی است که عاملی تعیین کننده به شمار است. پیمان برادری، تشریفات عضویت، ورود به جرگه جوانمردی، سلسله مراتب پنهانی و درونی، و خلاصه آنچه روابط اشخاص را با یکدیگر تعیین می کند، شدیداً متأثر از جریانی فکری و معنوی است. سلسله مراتب عمودی که در این گروهها برقرار است، عامل اصلی در شناسایی کیفیت روابط است. آنچه مهم است این است که پیداست این روابط تا کجا یک گروه مذهبی را از همه جهات محافظت می کند و خطرهای از هم

گسیختگی و غیرمذهبی شدن را از میان برمی دارد. این نکته در باب طریقت و صوفیه نیز راست است.

اندیشه غالب در همه این رساله ها که بایستی آن را سرچشمه فتوت شمرد، اهمیت عهد و میثاق، کیفیت آن، قلمرو نهانی این عهد و میثاق متأثر از سابقه و تاریخ آن است. مؤلفان هفت رساله جملگی این عهد و میثاق را به رویدادی قبلی و کهن مربوط می دانند، یعنی به لحظه ای که خداوند به بشر گفت: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی.^۱ این مؤلفان بر این عقیده اند که برای گفتن این پاسخ آری و برای ابراز وفاداری راههای گوناگونی هست. مؤلفان همگی ابراهیم را پایه گذار فتوت دانسته اند.

به ویژه نجم الدین زرکوب با گشاده نظری و عنایتی که به فتوت به عنوان خاص الخاص دارد، نشان داده است چگونه جوانمرد حق خدا را می شناسد و خداوند هم حق جوانمرد را می شناسد و رابطه متقابلی که یک قطب آن سرسپردگی و وفاداری کامل و دیگری خیانت و عهدشکنی است، جایگزین روابط خادم و مخدومی و غالب و مغلوبی می شود. در این رابطه، خدا و جوانمرد دو کانون یک بیضی هستند که هیچ کدام بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. سستی و شکست هریک از این دو، سستی و شکست دیگری را به دنبال دارد و از این رو به این سخن ابن عربی که خداوند را در مؤمنین مجتمع می بیند، استناد کرده ایم. تنها خدایی که می توان شناخت و به او عشق ورزید، انسان به عنوان تجسمی از اوست. «اگر خداوند مرا از هستی خود آفریده است، من نیز با شناختی که از او در قلبم دارم، به وی زندگی می بخشم.» از این رو ابن عربی می گوید: «این رابطه به توبستگی دارد که به مرحله خدای خود برسی و رسیدن به این قابلیت یعنی حق دادن به خدا تا او بتواند به تو حق بدهد.»

فلسفه عرفانی ابن عربی که بیانگر کامل و جامعی از فکر فتوت است، توسط نجم الدین زرکوب بیان شده است. اینکه خداوند و شوالیه های خدمتگزار او

۱. اَلَا تَبْرَبُكُمْ، قَالُوا بَلَى. سورة اعراف، آیه ۱۷۲.

نمی‌توانند بدون هم زندگی کنند، نکته‌ای است که زرکوب در «سرالر بوبیه» بیان داشته است و همان خدمتی است که ابن عربی در مهمان‌نوازی و انسان‌دوستی ابراهیم دیده است؛ به این معنا که غذا دادن و پذیرایی از هر مخلوقی، عزّت و احترام نهادن به خالق است؛ یعنی تیمار خلق تیمار خداست. این راز الاهی که در انسان به ودیعه نهاده شده، همان راز فطرت انسانی است. از این رو همه این متون یادآور این مطلب‌اند که فتوّت احیای فطرت در خلوص و جلال اولیّه خود است. و در دوران زندگی دنیوی، این ودیعه به شوالیه معنوی سپرده شده است. بدین سبب است که غایت فتوّت با تمام مذاهب و معارف دنیوی در یک افق مشترک قرار می‌گیرد. انسان‌پا به این جهان می‌گذارد تا بتواند در جهادی که سرنوشت او با آن بستگی دارد شرکت کند. فراورتنی یا فره‌وشان در دین زرتشتی به این جهان می‌آیند تا اهورامزدا را در جنگ علیه ظلمت یاری دهند. همه معنویّت شوالیه‌گری زرتشتی و یاران سوشیانت بر این پایه استوار است. با پاسخی که جوانمرد به آئنت بر بگم می‌دهد، سرنوشت فطرت را مشخص می‌سازد، سرنوشتی که در او به ودیعه نهاده شده و همه معنویت فتوّت یاران امام نیز بر پایه آن استوار گردیده است. جوانمردی همان خدمتی است که اولیاء الله بدان مشغولند و این معنای فتوّت است که با مبنای تشیع مطابقت دارد.

اگر بتوان در باره ادیان مختلف از این جهت به تحقیق تطبیقی پرداخت، بسیار بجاست. برای مثال، با مکتب عرفانی رنانی سده چهاردهم میلادی، و حتی مکتب عرفانی سلتی اسکاتلندی مثال دیگری نیز می‌توان آورد: ورود به جرگه مهرپرستان هم نوعی پیوند دوستی است. با هر عضوی که به جرگه وارد می‌شود، با در دست داشتن و خوردن خوراک مشترک در مراسم بخصوص، این پیوند تجدید می‌شود. واژه «مهر» که در فارسی نوین معادل «میترا» است، در آئین مهرپرستی تمثیل میلاد جدید انسان است و منظور از آن، هم خورشید است و هم محبت که مرادف با دوستی و ولایت است و همان چیزی است که عرفا

محبت می خوانند. به هر صورت پژوهشهای مربوط به نهان‌روشی و یافتن روابط میان ظاهر و باطن اهمیت بسیار دارد و مراسمی که به فتوت وابسته است، ما را به مسائل بسیاری از این دست رهنمون می‌شود و از این روست که رساله‌های یاد شده ارزش پژوهشی زیادی دارند.^۲

۲. همکار صمیمی و دستیار ما در قسمت ایران‌شناسی، آقای حسن ره‌آورد، سالهاست درباره زورخانه تحقیق می‌کند. زورخانه نمونه جامعی از فتوت در ایران است. من از ایشان تقدیر می‌کنم و بدین وسیله از نظریات بسیار با ارزشی که برای چاپ این مجموعه داده‌اند قدردانی می‌نمایم.

قسمت دوم

آیین جوانمردی

از دید

دیگر محققان

فتوت و خلافت (عباسی)*

چون خلفا از ایام المعتصم بپس از خود اراده و حرکتی نداشتند و جز تسلیم در مقابل پیش آمدها که غالباً نیز عاقبت آنها معلوم بود راهی دیگر فرض نمیکردند، از شر خواص و خدمه و لشکریان بخدا پناه می جستند و در عقب القاب خود کلمه الله را آورده با اختیار عناوینی نظیر المتوکل علی الله و المقتدر بالله و المطیع لله و القائم بالله منتظر روز عزل یا قتل یا حبس خود نشسته خلافتی ننگین میکردند، در صورتیکه در قرن اول از خلافت عباسی رشته کارها بدست خلفای بزرگی مثل منصور و مهدی و رشید و مأمون و معتصم بود و ایشان با اراده قوی و عقل و سیاست موانع را از پیش بر میداشتند و شوکت و اعتبار خلافت را روز بروز در انظار زیاده تر میکردند.

ابوالعباس احمد ملقب بالناصر لدین الله سی و چهارمین این خلفاست و کسی است که در این خاندان از تمام خلفای دیگر بیشتر خلافت کرده و ایام امامت و دوره امیرالمؤمنینی او بچهل و شش سال و یازده ماه یعنی قریب بنیم قرن رسیده است.

دوام دولت این خلیفه با وجود داشتن دشمنان مقتدری مثل

ابن بطوطه طنجی مسافر معروف که در سال ۷۲۲ هجری ببلاد روم آمده از فتیان این دیار در سفرنامه خود مکرر ذکر میکند و میگوید که این جماعت را در این نواحی اخیه میگویند که جمع اخی است (بمعنی برادر من) و ایشان در جمیع بلاد ترکمان نشین آسیای صغیر در هر شهر و قریه هستند و از جهت مهمان نوازی نسبت بغربا و تهیه غذا جهت ایشان و برآوردن حوائج و کوتاه کردن دست ظلمه و کشتن شحنگان ظالم و یاران شریر آن طایفه در دنیا نظیر ندارند. و با اصطلاح ایشان اخی کسی است که هم پیشگان خود را با جوانان مجرد در محفلی جمع می آورد و آنان را بر خود مقدم میدارد و این رسم را فتوت میگویند و زاویه ای بنا مینماید و در آن فرش و چراغ و جمیع آلات محتاج الیها را مهیا میسازد. برای خدمت یاران روز بطلب معاش میرود و چون شب گرد او جمع می آیند با آنچه فراهم آمده میوجات و غذا میخرد و برایشان انفاق میکند و اگر در این روز مسافری بشهر ورود کرده باشد او را بزایه می آورند و پذیرایی او می پردازند و تا خود بمیل عزم رفتن نکند، مهمان ایشان است و اگر مهمانی وارد نشود فتیان بصرف طعام فراهم می آیند و پس از فراغت از طعام بغنا و رقص مشغول میشوند و صبح پی کار خود میروند. و غیر از این ابن بطوطه در چند جا از فتیان روم و طرز پذیرایی و لباس و آداب و مراسم ایشان صحبت میدارد، که چون ذکر تمام آنها موجب طول کلام است فقط با اشاره مختصری قناعت کردیم.

اهل فتوت جماعتی بوده اند از دراویش و فقرا که از حدود قرن پنجم هجری ببعد در ممالک اسلامی بتشکیلات حزبی تقریباً نظیر احزاب سیاسی حالیه شروع کرده و بسرعت عجیبی رو بترقی و کثرت عدد گذاشته اند.

این جماعت که طبقه ای از متصوفه و بعبارة اخری عوام این طایفه محسوب میشوند و غرض ایشان از داشتن تشکیلات و حفظ جمعیت خود واداشتن طبقه عوام مردم برعایت اخلاق حسنه و ترک عادات ذمیمه بوده، مرام و آداب و احکام و علائم خاصی داشته اند که آنها را در کتبی بنام فتوت نامه مدون میکرده و از این فتوت نامه ها بعضی نسخ نیز هنوز موجود است.

کسانی که در حلقه اهل فتوت وارد میشده اند غیر از پیر باید سه نفر دیگر را

سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاه و سلطان طغرل سوم سلجوقی و سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه و شکست های متوالی لشکریان او از اتباع این پادشاهان و اشتغال او به لهو و لهب از عجایب است و این نتیجه خلیفه را حاصل نشده است مگر در نتیجه القای نفاق بین پادشاهان مسلمان و انداختن ایشان بجان یکدیگر.

خلیفه الناصرالدین الله که طرفدار علویان و متمایل بمذهب شیعه بود، پس از رسیدن بخلافت باهل فتوت مایل شد. و در سال ۵۷۸ بر دست مالک بن عبد الجبار شلوار فتوت پوشید (۳) و در صدد برآمد که جمعیت فتیان را گویا مانند سواران مجاهد فرنگی که در شام بجنک صلیبی اشتغال داشتند و بطبقاتی نیز منقسم بودند تحت نظم و اراده نظامی بیاورد و مثل فرسان عرب و شوالیه های صلیبی از ایشان جمعیتی درست کند و خود رئیس و فرمانده آن طایفه باشد. بهمین نیت امرا و سلاطین مسلمان اطراف را که پیرو امر او بودند بقبول لباس فتیان خواند و جهت ایشان شلوار فتوت فرستاد و رسم فتوت را در بلاد منسوخ ساخت و کسی را حق اتخاذ این عنوان نمیداد مگر آنکه از جانب او شلوار پوشد و شربت نمک آب ناصری در اطراف ممالک روان گردید و یکی از جمله سلاطین که در این مرحله تابعیت خلیفه را پذیرفت پادشاه سلجوقی روم سلطان عزالدین کیکاوس (۶۸ - ۶۱۶) بود که از خدمت خلافت لباس فتوت پوشید و کاس مروت (شربت نمک آب) نوشید و به تبع او در دیار روم (آسیای صغیر) جماعتی در این سلک وارد شدند.

اهل فتوت را در دیار روم یعنی آسیای صغیر حالیه اخوان میگفتند و این طایفه در قرن هشتم هجری یعنی قبل از آنکه ترکان عثمانی بر این شبه جزیره استیلای کامل حاصل کنند در تمام بلاد آن منتشر بودند و جمعیت بسیار داشتند و در زوایای خود از غربا و مسافرین با نهایت تلاف و گشاده روئی پذیرائی و مهمان نوازی میکردند و اهمیت سیاسی ایشان این بود که از حکام و امرای محلی در مقابل نفوذ و ظلم و آزار ترکان حمایت مینمودند و این حکام و امرا غالباً پیرو همان اصول عهد ناصر خلیفه و سلطان عزالدین کیکاوس محسوب میشدند.

نیز خدمت کند: یکی نقیب که شغل او تفحص احوال و رسیدگی بغور امور و حسب و نسب اهل فتوت بوده؛ دوم پدر عهد که داوطلب را بعهد خدا می آورده و آیه عهد و عهدنامه و خطبه طریقت را بر او میخوانده؛ سوم استاد شد (بتشدید دال) که میان کسی که داعیه قبول این مسلک و شاگردی چنین استادی را داشته می بسته و او را پس از اجرای آداب میان بستن خلف و فرزند طریق میگفتند.

ارکان میان بستن شش بوده است: اول آنکه استاد اقسام شد و انواع آن را داند و بیان کند؛ دوم فرزند را چهل روز خدمت فرماید و بعد از آن برداشت کند، سوم آب و نمک در مجلس حاضر کند، چهارم چراغ پنج فتیله روشن سازد، پنجم میان فرزند بشرط بندد، ششم حلوی شد ترتیب نماید.

هر که مظهر صفت فتوت باشد او رافتی گویند و جمع این کلمه فتیان است. حضرت ابراهیم خلیل بعقیده اهل فتوت اول نقطه دایره فتوت و ابوالفتیان است. بعد از او یوسف صدیق. سوم یوشع بن نون. چهارم اصحاب کهف و پنجم مرتضی علی. اهل فتوت هر وقت مطلقاً فتی میگفتند غرضشان امیرالمؤمنین علی بوده و سند سلسله خود را بآن حضرت منتهی میکردند.

اهل فتوت هر دسته مرید پیر یا شیخی بوده که باو دست ارادت میداده و از جان و دل فرمان او را مطیع و احکام و اوامر او را مجری میشده اند و شرایط ارادت پنج بوده: اول توبه بصدق دوم ترک علایق و اشغال دنیائی، سوم دل با زبان راست داشتن، چهارم اقتداء درست کردن، پنجم در مرادات بر خود بستن. بعقیده اهل فتوت خلفای امیرالمؤمنین علی در میان بستن چهارتن بودند که هر یک را حضرت بولایتی فرستاد اول سلمان فارسی مأمور مداین؛ دوم داود مصری مأمور مصر؛ سوم سهیل رومی مأمور روم؛ چهارم ابو محجن ثقفی مأمور یمن.

سند میان بستگان هر یک از ممالک بیکی از این چهارتن می پیوندد، سند اهل ماوراءالنهر و خراسان و طبرستان و عراق عرب و عجم بسلیمان، سند ساکنان مصر و اسکندریه و حلب و توابع بداود مصری، سند اهل روم و مغرب و بعضی از لواحق آذربایجان بسهیل رومی و سند اهل یمن و عدن و هرمز و هندوستان تا سرحد چین بابو محجن.

فتیان لباس و وصله و تاجهای مخصوص بالوان مختلف داشتند که مجموع آنها را لباس الفتوة میگفتند و گویا از میان آنها آنکه از همه بیشتر نماینده فتیان و لباس خاص ایشان محسوب میشد شلوار (سروال) مخصوص بود و شلوار فتوت پیش فتیان حکم خرقه را در نزد متصوفه داشت. چنانکه از پاره‌ای اشارات برمی آید عده‌ای از فتیان قبل از قرن پنجم هجری در ایران و عراق بعنوان غازی و مجاهد و منطوعه می جنگیدند و همینکه این جماعت بمرور زمان عقاید خالص اسلامی خود را از دست دادند و با اصطلاح جزء عیاران گردیدند فتوت ایشان از اساس اخلاقی منحرف گردید و در نیمه قرن پنجم هجری فتیان ایران غربی و عراق جز مشتی راهزن مردم کش طماع چیزی دیگر نبودند.

بدیع الزمان فروزانفر

حسام الدین چلبی ازفتیان*

حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا ویرا. در مقدمهٔ مثنوی، مفتاح خزائن عرش، و امین کنوز فرش، و بایزید وقت و جنید زمان میخواند اصلاً از اهل ارمیه است و بدین جهت مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی «ارموی الاصل» گفته است و خاندان او بقونیه مهاجرت کرده بودند و حسام الدین در آن شهر بسال ۶۲۲ تولد یافت.

چلبی که در اشعار مولانا و در کتب تذکره بروی اطلاق شده، عنوان دیگر حسام الدین و بمنزلهٔ لقبی است که از اصل معنی عمومی چلبی «سیدی» بطریق تقیید و تخصیص عام بخاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به حسام الدین اختصاص یافته است.

علاوه بر لقب حسام الدین و عنوان چلبی، او باین اخی ترک نیز معروف بوده و علت این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقه فتوت و فتوت آموزفتیان و جوانمردان بوده اند و چون این طائفه بشیخ خود اخی میگفته اند، بنام اخیه یا اخیان مشهور گردیده اند و حسام الدین را هم بمناسبت آنکه پدر و جدش شیخ فتیان بوده اند «ابن اخی ترک» گویند.

فتوت در لغت بمعنی جوانی و جوانمردی یعنی مجموع مردی و مردمی است و آن یکی از مقامات عارفین و مراحل طریقت و تصوف است و در اصطلاح این طائفه اسم است برای مقام دلی که از صفات نفسانی صافی شده باشد و آن را بر سه درجه کرده‌اند، ولی بعدها علی‌التحقیق در قرن ششم فتوت طریقه‌ای مستقل و دارای شرائط و ارکان و تشکیلات جداگانه بوده که با تصوف تفاوت بسیار دارد و در حقیقت طریقه‌عیاران که مسلماً در اواخر قرن دوم وجود داشته و اصول و روش مخصوصی در زندگانی داشته‌اند با مقداری از اصول تصوف بیکدیگر آمیخته و فتوت بوجود آمده است.

چنانکه در طریق تصوف بشیخ حاجت است، در روش فتوت هم اخی جانشین شیخ و قطب می‌باشد و بجای خرقة که شعار صوفیانست، فتیان و جوانمردان سراویل (زیرجامه) را شعار خود کرده و هریک کمر بسته شخصی که او را پیر شد (کمر بستن) میخوانند بوده‌اند و سند سراویل فتوت مانند سند خرقة به امیرالمؤمنین علی که در اصطلاح این طائفه قطب فتوت است میرسد. در طریقه تصوف بیشتر بلکه تمام همت سالک بر ریاضات نفسانی مصروف است و در برابر آن فتیان و جوانمردان در ورزشهای بدنی از قبیل تیراندازی و شمشیربازی و ناوه‌کشی و کشتی گرفتن و استعمال گرز و امثالہ ساعی و کوشا بوده‌اند و هریک کلاهی بلند که از نوک آن پارچه باریک و دراز آویخته میشد پوشیده و موزه درپای کرده خنجر یا کاردی بکمر میزده‌اند. و روزها در طلب معاش کوشیده دخل روز را با خود بمجلس و لنگر که محل اخی و موضع اجتماع شبانه فتیان بوده میآورده و با یکدیگر صرف می نموده‌اند. مهمانداری و خدمت بدوستان و پاسبانی رعیت و اهل محل کار عمده آنان بشمار میرفته است.

مقدم و رئیس این طایفه را اخی میگفته‌اند. برای نیل بدین مرتبه ظاهراً شرائط بسیار لازم نبوده است بلکه هرکس که اهل فتوت بر روی اتفاق می نمودند بدین مرتبه میرسید و موظف بود که زاویه‌ای بسازد و لوازم آن از چراغ و فرش و غیره فراهم نماید. و فتیان چنانکه گفته شد از مداخل روز مخارج شب را تهیه میدیدند و پس از تناول غذا بغنا و رقص شب را بروز میآوردند. بعضی از مردم آن عصر هم

فرزندان خود را برای تربیت و تکمیل قوای بدنی به خیابان می‌سپردند. بدین جهت لنگرها مرکز فساد اخلاق شده بود و اوحدی مراغه‌ای بسبب همین واقعه فتوت‌داران را مذمت کرده است.

فتیان اعمال عجیب و اسراری مخصوص بخود داشته و برای غالب اسباب و ابزار فتوت رموزی قائل بوده‌اند. در ممالک سلجوقی روم در قرن هفتم و هشتم هیچ شهری از چندین فتوت‌خانه خالی نبوده و ابن بطوطه در مسافرت خود غالب مواقع را بمهمانی آنان روز می‌گذرانده است. عیاران که در افسانه‌های فارسی قرون متأخر از قبیل اسکندرنامه و رموز حمزه، وقایع و احوال آنان دیده میشود از همین جمعیت بوده‌اند و زورخانه کاران که تا عهد حاضر وجود دارند از بقایای آنان می‌باشند. برای اطلاع بیشتر از احوال فتیان و معانی فتوت رجوع کنید به رسالهٔ «جریبه و منازل السائرین و فتوت‌نامهٔ سلطانی و قابوس‌نامه و رحلة ابن بطوطه و جام جم ارحدی و تاریخ طبری و کامل ابن الاثیر».

ملک الشعرای بهار

جوانمردی *

جوانمردی از کارها بهترست
جوانمردی از خوی پیغمبرست
دوگیتی بود بر جوانمرد راست
جوانمرد باشی دوگیتی تر است
(«عنصری»)

در ایران قدیم سواری اختصاص به طبقه خاصی داشت، هرکس نمی توانست خود را در شمار این طایفه قرار دهد. اسواران ابناء خاندانها بودند — خانواده هایی در ایران بودند که سلسله نسب آنان تا عصر قدیم و دوره «پهلوانی» بلکه بالا تر یعنی دوره هخامنشی می کشید. در داستان بهرام چوبین مصرح است که بهرام خود را از خاندان «آرش» تیرانداز داستانی ایران معاصر (منوچهر) می دانسته است، و در ضمن تعصب سلسله «اشکانیان» را می کشیده است و معلوم می شود که خانواده بهرام که به خانواده «بهرام گشنسپ» شهرت داشت و از خانواده هایی قدیمی ایران بود در عهد اشکانیان نیز قدمت نسب داشته و به «آرش» داستانی منسوب بوده است.

در توار یخ تازیان مکرر به عبارت «اهل البیوتات» برمی خوریم که دربارهٔ بعض ایرانیان استعمال کرده‌اند — از آن حمله در باره «فیروز» پهلوان لشکر عبدالرحمن بن اشعث که از مردم سیستان بود این عبارت را آورده‌اند و طبری او را از اهل بیوتات ایران شمرده است.

این خانواده‌ها در ایالات ایران پراکنده بودند و هفت خانواده از آنها مشهور بودند و هر کدام در ایالتی یا ولایتی سمت ریاست داشتند، و رجال هر خانواده از اهل شمشیر و از پهلوانان و جنگ‌آوران ایرانی شمرده می شدند.

ابناء و پسرخواندگان و بستگان هر خانواده «سوار» بودند — یعنی این سمت را داشتند — و دولت اسامی آنان را در دیوانی مخصوص با سلسلهٔ نسب بر یک ضبط کرده بود و از دولت در هنگام جنگ حقوق می گرفتند و ریسای آنان هم مانند افراد حقوق دریافت می کردند، اما در وقت صلح از عایدی املاک خانوادگی یا از ضیاع و عقاری که به مقاطعه گرفته بودند و خالصهٔ دولت بود و در حکم «تیول» بود گذران می کردند.

طبقه «اسواران» موسوم به «ارتشتاران» بود و شخص شاهنشاه بر آنان سمت ریاست داشت.



پس شخص «اسوار» یعنی شخصی که چندین خصوصیت داشته باشد.

- ۱ — از خانواده باشد؛ ۲ — نامش در دیوان دولتی ثبت شده باشد؛ ۳ — محل گذرانش معین باشد؛ ۴ — شجاع و راست قد و راست گو و اسب‌بار و صاحب هنر و سلحشور باشد؛ ۵ — «جوانمرد» باشد.

حالا فهمیدیم که «جوانمردی» شیوهٔ چه کسان بوده است؟

جوانمردی لوازمی داشته است که گفته شد و ضروریاتی نیز داشته است که گفته خواهد شد.

بالجمله:

مرد جوانمرد یعنی کسی است که راست بگوید و راست بر اسب بنشیند و راست تیر بیاندازد.

جوانمرد باید از هموطن و هم کیش خود دفاع کند، اگر کسی به او پناه آورد او را پناه بدهد و جاناش را در راه پاس جوار و حفظ پناه آورنده نثار کند. سخی و کریم باشد. به ناموس کسی دست درازی نکند، بلکه دست و دل و چشم و زبان او پاک باشد، قولش درست باشد. در مذهب زردشت یکی از بزرگترین معاصی که با قتل نفس برابر است «مهر دروغی» است؛ یعنی برخلاف عهد و پیمان و قول رفتار کردن. چنین کسی زردشتی نیست تا چه رسد به «سوار» زیرا سوار باید بهترین زردشتی پاک باشد.

باقی صفات «جوانمرد» را نمی‌خواهیم شرح دهیم، چه کتابی لازم است، و هر که بخواهد بداند باید به کتابهایی که در عهد اسلامی در بیان عقاید «حزب فتوت» نوشته‌اند مانند فتوت‌نامه و فتوت‌نامه سلطانی و غیره رجوع کند. خلاصه در ایران طایفه رشید و شجاع «سواران» که عرب آنان را «اسواران» می‌نامد به این طریق صاحب وجه اجتماعی شده بودند. سوار بهر خانه‌ای که وارد می‌شد با زن و بچه صاحب خانه محرم بود. داستان بهرام گور که بعنوان یک سوار وارد قصبات و دیهها شده مهمان دهقانان می‌شد در شاهنامه مبسوطاً ذکر شده است. و جاهت سواران و جوانمردان در ایران به آنجا کشید که اولاد طبقه سوم یعنی «دهقانان» و طبقه چهارم «هوتخشان: پیشه‌وران و تجار» بنای تقلید از سواران را گذاردند.

جوانمردی و عیارپیشگی، دامنه وسیعی پیدا کرد. افراد رعایا و طبقات غیرآزاد یعنی طبقه چهارم سواراسب نمی‌توانستند شد و در جنگهای دولتی نیز آنان را دعوت نمی‌کردند، ولی کسی مانع این نبود که این جوانان جوانمرد و غیرتمند و باشرف باشند. جوانان به جای سواربودن «عیارپیشگی» را پیشه کردند. هرکس عیارپیشگی برمی‌گزید، دیگر تکلیف او با مردم و تکلیف مردم با او معین بود. عیارلباس مخصوص داشت، چالاک و زیبا و خوش لباس و ورزشکار و زبر و زرنگ بود. لغت «زرنگ» مأخوذ از «سرهنک» است که لقب پیشوا و بزرگ عیاران بود و در قرن اخیر نام درجه‌ای از درجات نظامی شد. عرب، در مورد «عیار» می‌نویسد: «کسی که در رفت و آمد چالاک و

سریع باشد» و این یکی از صفات عیاران است، ولی لغت «عیار» همان قسم که سابق هم اشاره کردیم به اغلب احتمالات مصحف لغت «ایار» فارسی است که آنهم در اصل «اذی یار» بوده است و امروز «یار» گوئیم یعنی «رفیق» و دوست جان در یک قالب.

معلوم می شود اولاد طبقه چهارم پس از آنکه برای بروز جوانمردی و عیاری قراردادهایی بین خود گذاشتند و دسته شدند، یکدگر را «یار» یعنی «رفیق» صدا می زدند؛ همان طور که اسماعیلیه الموت هم بعد از اسلام یکدگر را رفیق صدا می زدند. عیاران ایرانی در هر شهر یا محله ای اجتماعاتی داشتند و مقرراتی برای اجتماع خود وضع کرده بودند و هردسته رئیسی داشت که لقب او «سرهنگ» بود.

عیاران هر کدام با خود «خنجر» داشتند. ذکر خنجر عیاران در ادبیات عربی مکرر دیده شده است. طایفه «سکها» که ایشان را «سیک» می گویند و در پنجاب عنوانی دارند مانند عیاران قدیم هر یک کاردی همراه دارند... عیاران خنجری داشتند اما آن حربه را به روی هر کسی نمی کشیدند. قاعده این بود که اگر کسی خنجر کشید باید بزند والا نامرد و ناجوانمرد است؛ این قاعده از این رو بود که بیهوده و از روی خشم و بیمورد خنجر نکشد و موقع کشیدن خنجر را بداند. عیار دروغ نمی گفت. عیار به نان و نمک پای بند بوده. حکایت می کنند که عیاری به خزینه پادشاه نقب زد و پاره ای نمک آنجا دید و به گمان سنگی گرانمایه آن را به زبان زد و چون دید نمک است آن را به جای گذاشت و هرچه از نقدینه گرد کرده بود نیز به جای گذاشت و دست تهی از راه نقب بیرون آمد و از ترس آنکه عیار دیگریا دزدی از آن راه وارد نشود فریاد کرد که ای همسایگان دزدان به خانه فلان کس نقب زده اند؛ و خود برفت.

این حکایت را درباره یعقوب لیث صفار که بزرگترین نجات دهنده ایران است و از عیاران عصر خود و سرهنگ عیاران سیستان بوده نقل کرده اند.

عیاران به راهزنی هم می رفته اند، ولی این در صورتی بوده است که ضرورت آنان را وادار کرده باشد و تصور می شود که آن نیز در تحت قاعده و اصول خاصی

بوده است.

باری، بعد از اسلام سواری عمومیت یافت. اسلام طبقه بندی ملت را برهم زد، اما باز اخلاق سواران در مجاهدان مسلمان باقی بود. همچنین عیارپیشگی در عهد اسلام رونق گرفت و بعدها با تصوف درآمیخت و به تدریج حزبی دیگر به نام «فتوت» یا جوانمردان در اسلام تشکیل یافت، جوانمردی از صفات برجسته جوانان ایرانی محسوب شد، شعرا در این باره اشعار گفتند و جوانمردی را ستودند چنانکه منوچهری گوید:

جرعه برخاک همی ریزم از جام شراب
جرعه برخاک همی ریزند مردان ادیب
ناجوانمردی بسیار بود گر نبود
خاک را از قدح مرد جوانمرد نصیب

اساس مشی اجتماعی «عیارپیشگان» و «مملوکان» عرب و «سالوکان» ایرانی که همه از طبقه سوم و مردم فقیر بوده اند در آن بود که حقوق خود را از بیت المال اسلام دریافت دارند و در غزوه ها و جهادها و حفظ شهرها از مهاجمات دشمنان و دزدان به وظیفه دیانت و ملی خود عمل نمایند. گاهی که دولت در ادای حق آنان به سبب ظالم بودن خلیفه یا عامل تعلل کند، مملوکان و عیاران محقند که حق خود را از مردم ثروتمند طلب نمایند. و یا در سر راهها از مال تجار خمس گرفته و قبض رسید بابت حقوق عقب افتاده ملی خود به آنان بسپارند، و در هر صورت رعایت فقرا و اهالی شهر سوای ثروتمندان و توانگران از تجار یا اعیان، همه وقت مرکوز ذهن عیاران و مملوکان بوده است، و غالباً خود را مسئول فقرا و طبقه سوم می شمرده اند و به آنان دستگیری و عنایت می کرده اند. و گاه به حکام ستم پیشه مقابل شده به منفعت مردم آنانرا تنبیه و مجازات می کردند و مانند بعضی از احزاب سیاسی اروپا تشکیلات منظم و دسته بندی و آئین خاصی داشته اند و به تمام معنی حزبی سیاسی و اجتماعی و هوادار رنجبران و مردم فقیر و طبقه سوم بوده اند.

تاریخ سیستان که بنای آن کتاب برچگونگی قیام مثنی ایرانی بر ضد دولت عظیم عرب و امپراطوری خلفای بغداد می باشد، داستان عیاران سیستان و مردانگی و صفات و اخلاق آن طایفه را شرح داده است و معلوم می دارد که یعقوب لیث و سه برادر او از عیاران و جوانمردان عصر بوده اند و سبب ریاست یافتن یعقوب همانا اخلاق و رفتار جوانمردانه و محبتی بوده است که بین او و اتباع او با مردم محل مشهود افتاده بود. و عوفی بهتر از صاحب تاریخ سیستان در این باب داد سخن داده است.

در کتب اسلامی نیز ذکر جوانمردان و عیارپیشگان آمده و بهتر از همه در کتاب بی نظیر قابوس نامه تألیف کاوس بن اسکندر بن قابوس از آل «زیار» این معنی ایراد شده است. و چون کتاب مذکور ظاهراً یادگاری از «آئین نامک» ساسانی است می توان باور کرد که این باب (باب چهل و چهارم اندر جوانمرد پیشگی) نیز بقیه ایست از کتاب آئین ساسانیان که به تفاریق در کتب ادب تازی و پارسی از او نقل شده است

منجمله در همان باب می گوید: «گفته اند اصل «جوانمردی» سه چیزست: یکی آنکه هرچه بگویی بکنی؛ دوم آنکه خلاف راستی نکنی؛ سیم آنکه شکیب را کاربندی، زیرا که هر صفتی که تعلق دارد به جوانمردی زیر این سه چیز است. بدانکه جوانمرد عیاری باشد که او را چند گونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه و شکیبا بهر کاری و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود و زیان کس سود خویش نکند و زیان خود از بهر سود دوستان روا دارد و بر اسیران دست نکشد و بیچارگان را یاری کند و بد بندگان از نیکان باز دارد و راست شنود چنانکه راست گوید و داد از تن خود بدهد و بر آن سفره که نان خورد بد نکند و نیکی را بدی مکافات نکند و زبان نیک دارد، بلا را راحت بیند و چون نیک نگری بازگشت این هنرها بدان سه چیز است که یاد کردیم.»



در قابوس نامه و سایر کتب اخلاقی تصریح دارد که صفت «جوانمردی» صفتی است که باید میانه تمام مردم وجود داشته باشد و هر کس را لازمست که

آداب «جوانمردی» را فراگیرد و مطابق فصولی که نوشته اند هر طبقه و صنفی از دانشمند و فقیه و محتشم و درویش و بازاری و سپاهی و صوفی و عیار و غیرهم به آداب جوانمردی که خاصه صنف وی است علم حاصل کند و عمل فرماید. چنانکه قابوس در همین باب گوید:

«گویند روزی به «قهستان» عیاران بهم نشسته بودند، مردی از در درآمد و سلام گفت و گفت من رسولم از نزدیک عیاران «مرو». شما را سلام می کنند و می گویند: سه مسئله ما بشنوید. اگر جواب دهید ما راضی شویم و مهتری شما و اگر جواب صواب ندهید اقرار کنید به مهتری ما. گفتند: بگوی.

گفت: بگویید که جوانمردی چیست و میان جوانمردی و ناجوانمردی چیست؛ و اگر عیاری بر راهگذری نشسته باشد، مردی بروی بگذرد و زمانی دیگر مردی با شمشیر از پس وی همی آید به قصد کشتن آن مرد و از آن «عیار» بپرسد که فلان کس ایدر گذشت؟ او را چه جواب باید داد؟ چه اگر گوید گذشت غز کرده باشد و اگر گوید نگذشت دروغ گفته، و این هر دو در عیارپیشگی نیست. عیار قهستان چون این مسئله ها بشنیدند یک بدیگر بنگریدند، مردی در آن میان بود، نام وی «فضل الله همدانی». گفت: من جواب دهم. گفتند: بگوی گفت: اول اصل جوانمردی آنستکه «هرچه بگویی بکنی» و میان جوانمردی و ناجوانمردی «صبر» است. و جواب آن «عیار» آن باشد که از آنجا که نشسته بودم یکقدم آنسو تر نشیند و گوید که: تا من اینجا نشسته ام اینجا کس نگذشت تا راست گفته باشد. چون این سخن درست کردیم که مایه جوانمرد پیشگی چیست. پس اگر آن جوانمردی که اندر «عیار پیشگان» یاد کردیم از سپاهیان جویی، سپاهیان را هم رسم جوانمردی، بودن شرطهاست که تمام تری سپاهیگری تمامتری عیاری بود، و لکن کرم و مهمانداری و سخا و حق شناسی و پاک جامگی و بسیار صلاحی در سپاهی باید که بیش بود از زبان دوستی و خویش دوستی و فروتنی و سرافکنندگی در «سپاهی» هنر است و در عیاری عیب.»



جوانمردی از قدیم با تصوف آمیخته شده بود، و در ضمن آداب معاملات صوفیان از ادب جوانمردی و فتوت نیز بحث می شد. بعد از مغول شاخه ای از تصوف به صورت و با ساز و برگ «فتوت» در میان توده ناس خودنمایی کرد. باز هم تشکیلات جوانان ایرانی از ترک و فارس در محلات و شهرها به وجود آمد، حزبی به نام «فتوت» با رئیس و مبلغ و واسطه و کسوت مخصوص و آداب خاصی پیدا شد و باز جوانان دور هم جمع شدند. پاتوق و توق و اسلحه خاص و «ورزشخانه» و سردم موجود گردید.

هر محله ای ورزشخانه و توق (توق علم بلندی بوده است که نوک آن نیزه داشته و یا فلزی براق و فنر مانند بر سر آن نصب بوده است) و علم و سردم و پاتوق دایر گردید. ایام عید یا عزا را برای اجتماع و برداشتن علم انتخاب کرده بودند. سردم داریا خود رئیس محل بود یا محکوم اشارات رئیس محلی بود؛ و در هر محلی یک «سردم» داریک «پیش کسوت» (کسی که زودتر از دیگران در آن محل لباس فتوت را از دست رئیس گرفته و پوشیده است.) یک «حق و حساب دان» یعنی کسی که در موقع اختلاف میان اهل محل مصلح واقع شود و این شخص گاهی خود سردم داریا یا پاتوق داریا پیش کسوت بوده است و گاهی هم شخص دیگری را به این سمت انتخاب می کردند و به او «لودی» یا لوتی که به زبان پنجابی به معنی «رئیس» بوده است می گفتند. این لوتی حق و حساب دان در ورزشخانه ها و در سردم ها و در روزهای بازی و حرکت «دسته» و حرکت دادن «توق» بایستی مواظب جوانان دسته خود و روابط آنها با دسته محل دیگر باشد.

در ورزش خانه باید پیش کسوت همه روزه مراقب آداب ورزش و مناسبات دوستانه بین ورزشکاران و پهلوان و نوچه ها بوده باشد و اگر از محل دیگری برای تماشا آمده باشند، از آنها پذیرایی نماید و نگذارد بین آنها و اهل محل دعوی شود. یک «کهنه سوار» هم باید در ورزشخانه باشد. این کهنه سوار از کسانی است که روزی جوانی جنگجو بوده و امروز با علیل شده و یا از کار افتاده و فقیر

شده است. کهنه سوار مواظب جمع آوری لباسها و آوردن آب گرم و شستشوی پای ورزش گران و مشتمل و مال آنها بوده است.

مردی هم مواظب «ضرب» و سایر آداب نسبت به وارد و صادر بود که او را «مرشد» می نامیدند و با آهنگ ضرب و آواز ورزش آغاز می شد و حرکات منظم می گشت.

در داخل گود زورخانه «یعنی ورزش خانه» یک «میاندار» باید باشد که در میانه ایستاده سایر نوچه ها و رفقا دور او حلقه زده و به تقلید او پا بزنند و اعمال ورزش را به جای آورند. میاندار باید پهلوان اول محل باشد و دارای اخلاق جوانمردی بوده لکه ای به کسوت فتوت وارد نیاورده باشد و لایق لوطی گری و حق و حسابدانی باشد، و گاهی لوتی و حق و حسابدان و پیش کسوت و پهلوان هم یکنفر بود. با این مقدمات و سازمان مرتب و متین و طبیعی بود که اخلاق جوانان هر روز تحت نظارت قرار می گرفت.

جوان نامرد و ترسو و بی غیرت و یا علیل المزاج و یا جوان فاسق و لاسی که چشم و دست و زبانش پاک نباشد حق ندارد داخل زورخانه شود.

جوانی که مورد تهمت باشد، یعنی هنوز ریش به صورت نداشته باشد نیز اجازه ورود ندارد. حکایت می کنند که در تبریز جوانی بی ریش وارد زورخانه شد و تعارفات رسمی از او به عمل آمد. بعد که خواست لخت شده داخل گود شود، پیش کسوت او را مانع آمد و گفت جانم، کسی که شانه به صورتش بند نشود نباید داخل گود شود. پسر از فرط غیرت که داشت شانه را از بغل درآورد و آنرا طوری به صورت خود کرد که در گوشت فرو رفت و پیرید توی گود.

میاندار و مرشد و پیش کسوت او را بغل کرده برایش زنگ زدند و اقرار کردند که این جوان از این به بعد در جرگه نوچه ها حق دارد داخل گود شود. زیرا کسی که تا این درجه با غیرت باشد هیچوقت مورد تهمت قرار نخواهد گرفت.

وارد گود که می شوند باید خاک را ببوسند؛ یعنی دست به زمین زده و دست را به لب برسانند و نسبت به خاک عشق برسانند و خاکسار شوند.

در گود حرف رکیک نباید زده شود. دعوی و قال و قیل نباید راه بیفتد. همه

باید با هم برادر باشند. اول کوچکها و تازه چرخان باید بچرخند و بازیهای ورزش را شروع کنند تا نوبت به بزرگتران برسد و آخر از همه میاندار می چرخد و بازی می کند.

در کشتی گرفتن باید گل کشتی خوانده شود و بالاخره نباید مرشد بگذارد که کشتی خصمانه واقع شود و اگر دید که طرفین عصبانی شده اند، باید لنگ بیندازد؛ یعنی لنگی تروسط آن دو تن پرتاب نماید تا رفع حالت خصومت گردد. در حرکت دسته و بلند کردن توق نیز آدابی است که مفصل است. و همه حرکات نظم و ترتیبی خاص دارد که پیش کسوت بایستی مراقبت کند. حزب فتوت کار و کسبهایی را معین کرده بود که جوانان و اهل «فتوت» مستحب بود که به آن پیشه ها و حرفه ها مشغول باشند. سقایی و شاطرانوائی و گوشت فروشی، «نه سلاخی»، و آهنگری و رنگ رزی و نقالی و سخن وری و معرکه گیری از جمله کسبهایی است که حزب عیب نمی شمارد و منافی فتوت نیست.



ورزش ایرانی آداب جنگ را می آموخته است. میل برای حرکت دست و موت بازو است که گرز و شمشیر را بتواند بکاربرد. سنگ برای سپرداری است و گبرگه برای کمان کشی است و چرخ زدن و کارپا برای چالاکی و حرکات دوری میدان جنگ است که سر جنگجو گیج نخورد. این ورزش همان ورزش پیادگان است که از طبقه سوم بوده اند و آداب سواران هم در چوگان بازی و اسب تازی جداگانه معین بوده است.

دو کتاب در اختیار من است؛ یکی فتوت نامه که مرام علمی این جمعیت است دیگر فتوت نامه سلطانی که مرام عملی و رویه کسب و کار پیشه وری و معاملات «فتوت» است.

ازین دو کتاب به خوبی پیدا است که غرض اصلی ایجاد این جمعیت خدمت به خلق و حفظ شهر و مردم بوده است.

در یکی از فصول می گوید: اگر کسی در شهر پیدا شد که وجود او برای

مردم مضر بود، بهتر اینست که بوسیله دولتیان او از بین برده شود نه اینکه خودتان او را از میان ببرید. و از این بند پیداست که این حزب کاملاً حزبی سیاسی بوده است.



شکی نداریم که تشکیلات در تمام بلاد اسلام در سوریه و مصر نیز دایر بوده است. و جمعیت «سواران اورشلیم» که از فرانسه و سایر بلاد اروپا به «شوالیه» موسوم بودند در ضمن جنگهای صلیبی از جوانمردان و سواران و فتیان اسلامی که از کرد و لر و فارس و ترک و عرب مخلوط بودند تقلید شده است و به اروپا رفته است.

مورخان می گویند که اساس تربیت و اصلاح اخلاق اروپا خاصه فرانسه بعد از آن شد که شوالیه ها در آن کشور رسوخ کردند و آئین اصیل زادگی و جوانمردی و شجاعت را در آن مملکت رایج کردند.

آری جوانان ایران از عهدی بس قدیم تا قبل از مشروطه با این اصول تربیت می شدند. عصر صفوی نبود مگر دوره حکومت این طبقه و این طبقه بود که گرداگرد اسماعیل اول را گرفت و تا عصر عباس اول نیز ایران را اداره می کرد. جوان قزلباش و سوار عشایری ترکمان و تکلو و استاجلو و شاه سون و لر و کرد و دستجات حیدری و نعمتی همه سربازان رشید و فداکاران غیور و غیرتمندی بودند که با قوی ترین دول دنیا یعنی دولت عثمانی جنگ می کردند.

داستان حسین کرد و مسیح تکمه بند و هنرهای آنان در ایران و توران شمه ای از سرگذشت این جوانان و جوانمردان ایران بوده است. از عباس اول به بعد رفته رفته اصول حزبی این طایفه برهم خورد و دولت صفویه نیز بزودی بر بنیان خود منهدم شد.

لوتی ها و حق و حساب دانها و توق و پاتوق و سردم و قمه بند و ورزش خانه با آداب کهنسال خود تا این اواخر در ایران وجود داشت. قاجاریه در بر انداختن این آداب بواسطه بی اطلاعی از منشاء آن بسیار سعی کردند و در مشروطه نیز

ریشه آنها را احزاب سیاسی از بیخ کردند و شمول در حزب مانع شد که آن سازمان قدیم دوام کند.

امروز فقط ورزش خانه و اسم لوتی و لوتی گری باقی مانده است اما از جوانمردی و فتوت حتی اسمی هم در میان نیست.

خصایص فتیان*

در قرون اول اسلام دسته‌هایی از مومنین معروف به غازی یا مرابط در سرحدات قلاع یا مواضع مستحکم موسوم به «رباط» زندگی نموده و عمر خود را بجنگ در راه دین صرف میکردند.

در خراسان و ماوراءالنهر این دسته‌های «جنگجویان راه دین» یا مجاهدین مخصوصاً در دوره انحطاط خلفای بنی عباس زیاد بودند. این مردم بمحض بروز جنگ از ناحیه کفار یا مبتدعه روی بدانجا می‌آوردند. اینها مانند سایر اصناف تشکیلاتی داشتند. و اینها اولین بروزات «فتوت» است.

از این دسته جات اول فتوت اطلاعات کمی در دست است و بیشتر اطلاعات راجع به فتوت اناطولی است که بنام نهضت «اخی» معروف است. بیرونی راجع به فتوت و فداکاری فتی در راه سایرین و فضائلی از قبیل عفه، صبر، متانت (حلم) تحمل شدائد و امثال آن میگوید. فتوت بیرونی از بقایای روح جوانمردی عرب صحرا و مکارم آنها است و هیچ اثر «تصوف» یا مذهب در آن نیست.

در وصفی که قابوس در قابوس‌نامه میکند فکر شوالری قدیم هست و واضح

است که فتوت طریقه اخلاقی است ولی ممکن است که در این عهد اهل فتوت بدو دسته تقسیم شده باشند. آنهاییکه تکالیف خود را از راه «جهاد» مذهبی انجام میدادند و آنهاییکه به جهاد داخلی یعنی مبارزه در مقابل هوسهای دنیا میپرداختند. این است که بعضی اصطلاحات مشترک است (مثلاً رباط معنی خانقاه و محل اجتماع اهل مذهب پیدا کرد. ابن بطوطه).

سپاهیان (شاید) فتیان اهل جهاد باشند و عیاران سرگرم سایر تکالیف (قابوس نامه).

(عیار عیناً چیست نمیدانم ولی قطعاً عالی تر از آن بوده که بار تولد در کتاب ترکستان آنها را دسته های دزد مینامد). و بعد تمایل بدزدی پیدا شده از جمله در بغداد در ۱۱۴۰ میلادی و نیز زودتر از آن در خراسان. در دوره سامانی ها عیاران همیشه سبب اغتشاش بوده اند. یعقوب لیث صفاری عیار بوده (تاریخ سیستان) شاید سربرداریه هم با آنها مرتبط باشد.

ابن الجوزی وصفی از آنها نموده (او عیاری و فتوت را یکی شمرده) و صفت دیگر از آنها متعلق به هاتفی شاعر است که «فتوت نامه» نوشته و ۷۲ صفت برای فتی می شمرد.

از مآخذ مهم فتوت نامه سلطانی حسین واعظ کاشفی است که در ۹۱۰ هـ. ق مرده. متأسفانه راجع به قرون اخیر فتوت است و شاید رنگ فتوت قدیم در شرح او نباشد.

کاشفی میگوید: سه دسته روسای فتیان هستند: ۱- نقیب (تحقیق در امور زندگی و حسب و نسب اهل فتوت مراجعه شود به کتاب تشنر) ۲- پدر عهد که دست در کار عهد و خواندن عهدنامه و قسم (خطبه) بوده است. ۳- استاد شد که شالی بکمر داوطلب دخول در (مسلک) می بست و او را بشاگردی قبول میکرد. فتیان لباس خاص داشته (وصله) و تاجهای رنگ برنگ (مجموع لباس الفتوه نامیده میشده) و لباسی که جهت اختصاصی داشته سروال (سراویل) بوده.

بعضی نشانه ها در حوزه های آنها بود از قبیل آب و نمک اشاره باینکه اهل

مسلک باید چون آب زلال صاف باشند و حق نمک محفوظ دارند و نیز چراغ پنج فتیله‌ئی داشته که علامت چراغ دل بود که باید بعشق پنج تن آل عبا روشن باشد.

از وصف ابن بطوطه برمیآید که اخیه ترکیبی از تمایلات زاهدانه با مفهوم قدیم شوالری بوده.

کوپرولو Koprulu در کتاب *Les origines de l'empire ottoman* (ریشه‌های امپراطوری عثمانی) معتقد است که اخیه بالاتر از آنچیزی است که ابن بطوطه وصف کرده و او آنها را با فدائیان اسماعیلی مرتبط می‌شمارد. کوپرولو می‌گوید از قرن ۱۳ تا ۱۵ در آناتولی دسته‌ای از محترمین از قبیل قضاة، مدرسین، شیوخ و تجار بزرگ داخل بوده‌اند. و این فتوت اشرافی شاید از بقایای الناصر خلیفه باشد و ابن بطوطه می‌گوید که در جاهائیکه شاه نبوده یکی از این فتیان قائم مقام بوده و این متناقض است با آنچه ابن بطوطه خود در جای دیگر که ذکر شد گفته که جوانان عزب کسبه بوده‌اند. مغول اگرچه ضربت سختی بمملکت زدند و تعدی آنها بسیار بود اما نظر به اتحاد قطعات مختلف مملکت که مغول بوجود آورد، که از این قبیل است از میان بردن سلسله‌های کوچک و خاتمه دادن به جنگهای دائمی آنها، ادارات منظم، امنیت راههای تجارتی، ترقی تجارت و صناعت، بین این تجار شهرها و حکومت مغول توافق نظر بود.

حسین کاشفی واضحاً نشان می‌دهد که در عرف فتوت علی چه اهمیتی دارد. بعقیده اهل الفتوة اول نقطه دایره فتوت ابراهیم خلیل است و او پدر فتیان است. بعد یوسف صدیق می‌آید. سوم یوشع بن نون، چهارم اصحاب کهف‌اند پنجم مرتضی علی (ع).

وقتی اهل الفتوة «فتی» بطور اطلاق می‌گویند مقصود امیرالمؤمنین حسنی (ع) است و سند سلسله به او میرسد.

چنان برمی‌آید که در قرن ششم نهضت فتوت رنگ طرفداری و ارادت به امیرالمؤمنین علی (ع) داشته است.

صوفیه نیز تمایل بسیار بعلی داشته اند و محتمل است که فتوت با تصوف ارتباط داشته. اقبال میگوید فتوت شکل عامیانه تصوف است و منظور آنها سوق مردم بفضائل و عادات خوب بوده.

تیشتر معتقد است که صوفیه اهل فتوت را بخود جذب کردند و از قرن چهارم تا دهم این امر انجام یافته.

در قرن ۱۲ و ۱۳ اتحاد دو حزب کامل شد.

در خصایص فتیان

۱ — وفای بعهده قال الله من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله...^۱ ...وَالْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا...^۲

۲ — مبالغه در کتمان سرّ و حفظ آن از اغیار حتی اگر یکی را بشمشیر تهدید کنند و بانواع ضرب و تعذیب رنجانند افشاء اسرار از او نیاید. افشاء الاسرار لیس من سنن الاحرار — وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ.^۳

۳ — نکرم و آن حمایت حرمت و رعایت حشمت است در مواقع تهمت و مواضع ریبت و اعتراض از ممارات لثیمان و سفها جهت صیانت عرض و استیفای آبروی.

۴ — سعت صدر که بدان بر دیگران سرافراز شوند. علی فرمود: الریاسة سعة الصدر. و چون نفوس ایشان از علائق دنیوی و مقاصد سفلی مجرد باشد و بمطالب شریف اخروی و مناهج کلی باقی متوجه به امانی و آمال مغرور نشوند و بحفظ و احوال مسرور نشوند. نه بفوات چیزی اندوهناک شوند و نه از حصول چیزی شادان.

۱. قرآن کریم: ۲۳/۳۳.

۲. قرآن کریم: ۱۷۷/۲.

۳. قرآن کریم: ۸۳/۴.

۵ — نرمی و مرحمت با ضعفا و غلظت و درشتی با گردنکشان و از ملامت «در سلوک راه حق» نترسند.

۶ — عزت، عزت بر دو قسم است یکی ترفع نفس از آنکه دشمنی با فرومایه دنیوی یا صاحب مالی جهت غنی مذلت نماید. بجعفر صادق گفتند یا ابن رسول الله اما نری فیک تکبرا فرمود من متکبر نیستم لیکن چون صفات نفس من بصفات خداوند فانی شد کبریای او جایگزین گردید.

دوم معرفت قدر خویش و شرف گوهر و اکرام آن از جهت طمع و لذت دنیوی نفعی حقیر.

۷ — غیرت، غیرت در استنکاف از چیزیکه موجب عار و تقدم اغیار باشد و منشاء شعور نفس است بشرف و کرامت خویش و صفا و جوهر لطافت آن و تجرد از هوا و تنزه از اقدار طبایع و ادناس جسمانی.

۸ — نجمل و آن اظهار توانگری و رخا و اخفاء شدت و بلاست و نتیجه عزت نفس و ثمره مقام سکینه و علامت وثوق و استغنا بحق از اظهار فقر و فاقه و شکایت و ضعف و عجز و مذلت.

۹ — رغبت بمصاحبت اخوان و ترک حظوظ خود از برای حقوق ایشان.

۱۰ — استجلاب محبت حق بمحبت اولیاء او.

۱۱ — تعظیم حرمت حق است. از یکی از فقیان درهمی نقره در مبرز افتاد سیزده

درهم خرج کرد تا آن بیرون آورد گفتند چرا؟ گفت نام حق بر آن نوشته بود.

۱۲ — معامله با مردم چنانکه خواهند مردم با ایشان معامله کنند.

۱۳ — اشتغال بعیب خویش از عیوب مردم.

۱۴ — حسن ظن بخلق خدا و حفظ حرمت ایشان.

۱۵ — قبول رفق از وجهی که شاید و ایثار بدان در وقت.

۱۶ — مراعات احوال و انفاس و اوقات است چنانکه هیچ ضایع نگرداند.

۱۷ — آن کسیکه ایشان را خواهد قبول کند و کسی که ایشان را نخواهد

طلب نکنند و مرید را بزلالت از در خود نرانند و اجنبی را بخدمات تقریب نکنند.

- ۱۸ — با اخوان انبساط کنند و رعایت ادب در همه حال لازم است و جایز بشمرند که توانگری استخدام درویشی کند.
- ۱۹ — به هیچ سببی از اسباب دنیوی از یاران متغیر نشوند و ایشان را باعتذار مضطر نگردانند و نقص و تقبیح کس نکنند و حسد نبرند و بر مطیع و عاصی شفقت یکسان برند.
- ۲۰ — معروف با اخوان و معرفت مقدار هر یک از ایشان.
- ۲۱ — مراعات باطن بیشتر کنند از مراعات ظاهر، چه باطن محل نظر حق است و ظاهر محل نظر خلق. ابو یعقوب سوسی گفته عجب در آن که مردم پنجاه سال مجاهده کنند تا زبان را از لحن نگاهدارند و هیچ سعی نکنند که دل را از لحن نگاهدارند و مغبون کسی بود که بدین صفت باشد....
- ۲۲ — اختیار حق بر جمیع اموال و عروض و هرچه غیر او بود.
- ۲۳ — مبادرت نمودن بقضای حوایج اخوان و تفحص احوال ایشان.
- ۲۴ — تلافی با فقرا و درویشان و اخلاص با یاران در ظاهر و باطن و حضور و غیبت و صحبت داشتن با کسی که در دین بالا تر بود و در دنیا فروتر.
- ۲۵ — اختیار عزت اخوان بر عزت خود و مذلت خود بر مذلت ایشان و صبر بر اذیت سؤال سائلان و عدم ملالت ایشان و تصحیح مؤاخات به ترک مکافات و شادمانی به لقای دوستان و ترک تعدی بر اخوان. سیما بر کسی که هیچ دافعی و ناصری ندارد و معرفت حق کسی که در معرفت سبق برده باشد و ترک مطالبت قضای حقوق و غیر آن از خصال حمیده و افعال پسندیده.

سید صادق گوهرین

ریشه‌های اجتماعی فتیان و عیاران*

جمعی از میان توده‌های مردمان برخاستند بنام «فتیان» یا جوانمردان که در آن زمان بعیاران موسوم گشتند و با مساعدت یاران خویش دامن همت بکمر زدند و شهرها را از دستبرد خارجیان و اجانب تا حدی نجات بخشیدند. بعضی از این عیاران بواسطه نفوذ فوق‌العاده‌ای که از راه جوانمردی در دل اهالی داشتند توانستند به حکومت برسند.

عیاران مردمانی بودند کاری و جلد و هوشیار که از میان توده مردمان برمی‌خاستند و در هنگامه‌ها خودنمائی‌ها میکردند و یا در جنگ‌ها جلدی و فراست بخرج میدادند. این دسته از مردمان در این قرن زیاد بود و در شهرهای بزرگ مانند نیشابور و ری و بغداد و غیره اهالی روی آنها حساب میکردند. آنها را نیز قواعد و رسومی بود که شرح آن از موضوع مقال ما خارجست.

این عیاران در قرن سوم در سیستان و خراسان و بغداد فزونی یافتند و قوت گرفتند و در هر شهری برای خود رئیسی انتخاب کردند که آنرا سرهنگ مینامیدند و گاهی ممکن بود در یک شهر چندین سرهنگ وجود پیدا کند. این سرهنگان بر زيرستان خود حکم میراندند و رابطه آنان و زيردستانشان رابطه

جوانمردی و فتوت بود نه رابطه نوکرو اربابی یا شاه و بندگی. این طایفه بار سوم و قواعد و قوانین خود که تمام در اطراف جوانمردی و فتوت دور میزد در آن آشوب و غوغای قرن سوم بزرگترین خدمت را بساکنین شهرها نمودند، شهرها را اداره میکردند و چون قوت و قدرتی نیز داشتند جلوی بسیاری از مهاجمین خارجی را میگرفتند.

وضع اقتصادی مردمان مشرق کشورهای اسلامی بدلیل مالیات‌های گزافی که در هنگام تسلط عباسیان میپرداختند و بعلت ظلم و جور و اعتساف والیان و عاملان دستگاه خلافت بسیار بد بود. بطوریکه کشاورزان که علت اساسی حیات و زندگانی تمام جوامع هستند در آن عهد ناگزیر بودند که دست از کار بکشند و بگدائی در شهرها و یا راهزنی در خارج از شهرها پردازند.

کارگران و طبقات زحمتکش و محروم نیز بعلت نبودن کار و نداشتن وسیله مناسبی مجبور بودند که بآنان پیوندند، چه روستاها بعلت ظلم و جور عوامل دستگاه خلافت و خشکسالی و قحط و غلای مداوم خراب و ویران شده بود. در شهرها نیز بواسطه نبودن مواد اولیه و تحمیل مالیات‌های روزافزون کارگاههای تعطیل مانده بود، بنابراین کشاورزان و کارگران شهرها یا باید دست و پا بسته خود را تسلیم مرگ میکردند و یا از راه دیگری برای ادامه حیات وارد میشدند. راهزنی و عیاری و فتوت یکی از آن راههایی بود که این مردمان محروم برگزیدند. این مردمان که بعدها نام عیاربر آنها گذاشته شد ابتدا چند تن مانند خود را مییافتند و در بیرون شهرها براهزنی مشغول میشدند و از این طریق مالی گرد میآوردند و با یاران خود که روز بروز بعلت وضع بد اقتصادی زیادتر میشدند منصفانه تقسیم مینمودند. و چون در میان آنان رسم طبقاتی منسوخ بود و همه با هم و برای هم میکوشیدند اولاً هر روز بر تعداد آنها میافزود در ثانی با نیرو و قوت و صمیمت و یکدلی و اتحاد بیشتری باعمال و کردار خویش ادامه میدادند.

در قرن سوم بعلت فقر و گرسنگی و قحط و غلائی که در روستاها و شهرها وجود داشت تعداد فتيان روز بروز زیادتر شد. بطوریکه دسته‌های چندین نفری تشکیل دادند که هر دسته‌ای برای خود سرهنگی انتخاب کرده بود که با

راهنمایی او بشهرها و قصبات و دیه‌ها و راههای تجارتی عمده حمله میبردند. یکی از این سرهنگان و دسته‌های معروف، «یعقوب بن لیث» و دو برادر او «عمرو» و «علی» بودند که عیاران سیستان را تشکیل میدادند. و بشرحی که بعدها خواهیم دید توانستند بر سیستان و خراسان و فارس و قسمتی از جبال وری و خوزستان دست یابند.

عیاران از طبقات محروم استفاده میکردند و با متشکل کردن آنها براه‌زنی و گاهی هجوم بشهرها میپرداختند چنانکه نرشخی در ذکر وقایع اوایل ایام سامانیان آورده است که در اطراف بخارا «یکی از دزدان خلقی را بخود گرد کرده بود، از او باشان و زندان روستا چهار هزار مرد جمع شده بودند و همه بر میان را متین و بر کد راه میزدند و نزدیک بود که قصد شهر کنند امیر اسمعیل «حسین بن علاء» را که صاحب شرطه او بود بحرب این دزدان فرستاد و از اهل بخارا بزرگان و مهتران با وی یار شدند و رفتند و حرب کردند و دزدان را هزیمت کردند.»

همین دسته‌ها بعلت اضمحلال و از هم پاشیدگی خاندان عباسی کم کم نیرو گرفتند و پس از تسلط بر شهرها و بر انداختن نفوذ اعراب بتشکیل حکومت‌های ایرانی موفق شدند و غالب سلسله‌هائی که در قرن سوم هجری روی کار آمدند از این قماش مردمان بودند. مثلاً سرسلسله صفاریان بشرحی که خواهد آمد عیار بود، جد سامانیان نیز ابتدا ساربان بود و بعد بعیاری پرداخت و براه‌زنی و بریدن قوافل مشغول شد و چون اندک شوکتی یافت شهر شاش را بگرفت و پایه حکومت خاندان خود را استوار کرد.

مهمترین این عیاران که توانست برای اولین بار مردانه در مقابل عباسیان بایستد و بر ضد ظلم و بیدادگری عرب که علت هر فساد و بدبختی و تباهی مردمان کشور ایران خاصه خراسان و ماوراءالنهر و از بین رفتن این سامان و بروز هزاران مفسده دیگر شده بود قیام نماید «یعقوب» پسر «لیث» سیستانی بود که شرح احوال و مردانگی او را در تاریخ باید دید و حقا جای آن دارد که محققین قسمتی از وقت خود را صرف نشان دادن مردانگیها و جوانمردیها و فتوت‌های

بی شایبه و اعمال و کردار او نمایند.

مورخین درباره یعقوب مینویسند وی «مردی مجهول بود از روستای سیستان از دیه قرنین و چون بشهر آمد روی گری اختیار کرد و همی آموخت و ماهی پانزده درم مزدور بود، و سبب رشد او آن بود که بدانچه داشتی جوانمرد بودی و با مردمان خوردی و نیز با آن هوشیار بود و مردانه، همه قریبان او را حرمت داشتی. و بهر شغل که بيفتادی میان هم شغلان خویش پیشرو او بودی. پس از روی گری بعیاری شد و از آنجا بدزدی افتاد و براه داری، پس سرهنگی یافت، و خیل یافت و همچنین بتدریج بامیری رسید.»

یعقوب لیث در اندک مدتی سراسر سیستانرا بدست آورد و شارستان غزنین را که بعدها مرکز غزنویان شد بنا کرد و هرات و کابل و بلخ را بگرفت و از آنجا بنیشابور پایتخت طاهریان آمد و آنجا را نیز تصرف کرد و خاندان طاهریان را برانداخت و در تمام این شهرها رسم متابعت و پیروی از خاندان عباسیان را منسوخ کرد.

صاحب تاریخ سیستان مینویسد که چون او بنشابور آمد «مردمان آنجا گفتند که او چون عهد و منشور امیرالمؤمنین (خلیفه عباسی) را ندارد خارجی است. پس حاجب را گفت رومنادی کن تا بزرگان و علماء و فقهاء نیشابور و رؤسای ایشان فردا اینجا جمع شوند تا عهد امیرالمؤمنین بر ایشان عرضه کنم. حاجب فرمان داد تا منادی کردند. بامداد همه بزرگان نیشابور جمع شدند و بدرگاه آمدند و یعقوب فرمان داد تا دوهزار غلام همه سلاح پوشیدند و بایستادند، هریک سپری و شمشیری و عمودی سیمین یا زرین بدست، هم از آن سلاح که از خزانه محمد بن طاهر برگرفته بودند بنیشابور. و خود برسم شاهان بنشست و آن غلامان دو صف پیش او بایستادند. فرمان داد تا مردمان اندر آمدند و پیش او بایستادند. گفت بنشینید. پس حاجب را گفت و تیغ یمانی بی دست میان و دستاری مصری اندر آن پیچیده بیاورد و دستار از آن بیرون کرد و تیغ بیش یعقوب نهاد، و یعقوب تیغ برگرفت و بجنابانید. آن مردمان بیشتر بیهوش گشتند. گفتند مگر بجانهای ما قصدی دارد؟ یعقوب گفت تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی

قصدی دارم، اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد خواستم که بدانید دارم. مردمان با جای خود بازآمدند. باز گفت: امیرالمؤمنین را ببغداد نه این تیغ نشاندست؟ گفتند: بلی. گفت مرا بدین جایگاه هم این تیغ نشاند، عهد من و آن امیرالمؤمنین یکی است... گفت من داد را برخاسته‌ام بر خلق خدای تبارک و تعالی و برگرفتن اهل فسق و فساد را، و اگر نه چنین باشمی ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصرت‌ها ندادی.»

غرض از نقل متن تاریخ سیستان این بود که یعقوب بخلاف دیگران که همه خود را وابسته به عباسیان و دستگاه آنان میدانستند و بهرجا که بحکومت میرفتند عهد و منشوری از آن دستگاه میبردند، برای آن قیام کرده بود که تا دست خلفای عباسی و اعراب را از ایران کوتاه کند و بشرحی که در تاریخ زندگانی او باید دید تا آنجا که میتوانست کوشید که مگر تسلط این خاندان عربی ثراد را از دنیای آن روزگار بردارد ولی مرگ مهلتش نداد و هنگامیکه قصد حمله ببغداد را داشت در جندی شاپور خوزستان بعلت زحیر درگذشت.

یعقوب اولین کسی بود که برای قلع ریشه عرب از ایران مردانه قیام کرد و تا آنجا که میتوانست کوشید و بایرانیان مسلمان فهماند که بدون وجود خلیفه عباسی هم میتوان زندگانی کرد، منتها روزگار امانش نداد تا کاری را که شروع کرده بود بانجام رساند. ولی خلفای عباسی هم پس از قیام او حساب کار خود را کردند و برای همیشه از ری و جبال و فارس و کرمان و خراسان و ماوراءالنهر و گرگان و طبرستان یا ممالک شرقی اسلامی چشم پوشیدند. چه بلافاصله پس از مرگ «یعقوب» منشور پادشاهی خراسان و سیستان و فارس را برای «عمرو» برادر او فرستادند و چندی بعد منشور حکومت ماوراءالنهر را با هفت دست خلعت و بدنه‌ای منسوج به در و مرصع بجواهر و مروارید و تاجی مرصع بیاقوت و یازده اسب که ده اسب آن زین و ستام زرین داشت و یکی زین و ستام زرین و مرصع بجواهر که نمد زین و جناغ آن هم مرصع بجواهر بود و چهار دست و پای او را نعل زرین گرفته بودند و صندوقهای بسیار از بغداد برای او فرستادند تا عازم ماوراءالنهر شود و از آمدن بغداد منصرف گردد.

فتوت در کشورهای اسلامی*

لغت فتوت چندین معنی دیگر پیدا کرده: یکدفعه بمعنی حسن اخلاق آمده است و شامل فضایلی است مانند «بزرگواری — علو طبع — سخاوت — رشادت» که انتظار آنرا از یک فقی حقیقی داشته اند؛ دفعه دیگر بمعنی اجتماعی از جوانانی که بمرور زمان هم عقیده شده و فضایل و خصایص مذکوره را وظیفه خود دانسته اند، یعنی بمعنی اتحادیه جوانان بکار رفته است. بطوریکه گفته شد تحت نام فتوت یک دسته در کشورهای اسلامی مشرق زمین بوجود آمده که درباره آن بنده در این جلسه صحبت خواهم کرد.

با توجه بدو معنی کلمه فتوت (یک مرتبه جمعی از فضایل و خصایص، و مرتبه دیگر دسته ای که این فضایل را رواج میدادند)، باید اول دو رشته از تکامل را پیروی کنیم که البته در یکدیگر نفوذ و تأثیر میکرده اند، اما همیشه از یکدیگر جدا بوده اند، یعنی یک تکامل فکری و یک تکامل اجتماعی، تا اینکه بالاخره در دوره خلیفه عباسی الناصر لدین الله^۱ (۱۱۸۰ — ۱۲۳۵ میلادی) این دو بهم مربوط شده و از آن پس دیگر از هم جدا نشده اند.

اگر ما اول تکامل فکری مفهوم فتوت را تعقیب کنیم و از تکامل اجتماعی

صرف نظر نمائیم، برای ادراک مبدأ مفهوم فتوت از لحاظ حسن اخلاقی باید نظرمان را به زندگی اعراب قدیم معطوف کنیم. البته ما نباید بدنبال مفهوم انتزاعی «فتوت» بگردیم. زیرا در ادبیات اعراب قدیم یعنی چه در قرآن و چه در اشعار آن زمان این لغت دیده نمیشود؛ بلکه باید توجه خود را بیشتر به لغت «فتی» که حقیقهٔ معنی مرد جوان را میدهد مبذول داریم.

این اصطلاح «فتی» را اعراب قدیم بشخصی اطلاق میکردند که بمنتهای انسانیت و حد کمال رسیده بود. از همه بیشتر این دو فضیلت را اعراب قدیم نشان فتی میدانستند: یکی مهمان‌نوازی و سخاوت و دیگری شجاعت. بعداً هم سخاوت و شجاعت دو رکن عمده و مهم فتوت بود. در این موارد اصلاً برای شخص فتی هیچگونه حد و حصری وجود نداشت: مثلاً مهمان‌نوازی و بزرگواریش بحد کمال میرسید یعنی تا آنجائیکه خود مقروض و فقیر میگردد، و در جنگ هم در فدا کردن جان خود برای دوستانش هیچگونه مضایقه نداشت. بکرات اشخاصی با مهمان‌نوازی و بزرگواری تمام و فداکاری زیاد در جنگ، یعنی منتهای انسانیت و بعبارت دیگر فتوت حقیقی، دیده میشدند. بهترین مثال برای مهمان‌نوازی و سخاوت یک فتی حقیقی، شخصیت مشهور عرب حاتم طائی میباشد. بزرگواری و مهمانداریش که بصورت مثل سائر درآمده و لطیفه‌هایی در آن باره نوشته شده حد و حصری نداشت، در جنگ هم گذشتگی و بزرگواری را پیشهٔ خود داشت بطوریکه بیشتر اوقات بزیانش تمام می‌شد. بهترین مثال جنگ جوئی یک فتی حقیقی برای فتیان دورهٔ بعد علی بن ابی طالب پسر عم و داماد و جانشین پیغمبر اسلام محمد میباشد. که مشوق و سرپرست واقعی تمام جوانمردان است؛ شجاعت او مشهور عموم بود و بطوریکه گفته شده چندین مرتبه جان خود را در راه پیغمبر اسلام بخطر انداخته است. بهمین دلیل طبق یک حدیث هائف غیب گفته است: لا فتی الا علی، لاسیف الا ذوالفقار، و این عبارت بعداً شعار تمام فتیان گردید.



از طرف دیگر متصوفین و عرفای اسلامی آئین فتوت را که مورد تجلیل بسیار

مجاهدین عرب بود از آنها پذیرفتند. علت این امر بواسطه شباهت زیادی بود که بین اصول اساسی جوانمردی و طرز فکر اهل تصوف وجود داشت. اهل تصوف بطرز خاص خود این مفهوم را کمال بخشیدند و همان طور که معنی جهاد را غنی تر کردند، فتوت را نیز رونق تازه ای دادند. یک اثر مجهول المؤلف عربی راجع به فتوت در این باره چنین مینویسد: «متصوفین باین سبب اصطلاح فتوت را برای تصوف بعاریت گرفتند که فتوت با تمام اعمال و افکار اهل تصوف تطبیق می کرد باستثنای مقصد و هدف آن، یعنی مقصد عمل فتیان تمجید از طرف مردم می باشد و مقصد عمل متصوفین تمجید از طرف خدا».

متصوفین مفهوم فتوت را باز تکمیل کرده و این بار بدان معنی «ایثار» دادند، و ایثار آن حال و وضع اخلاقی است که انسان همیشه دیگرانرا بر خود ترجیح بدهد، بخصوص اگر پای ضعفا در میان باشد. در چنین صورتی دیگران حق تقدم دارند. ولی خود شخص در این مورد کوچکترین حقی دارا نیست. در اینجا است که انسان باید همواره ببخشد و هیچوقت نستاند و شخص خود را در برابر هموعان و حتی دشمنان در درجه دوم اهمیت قرار دهد.

مبالغه در ایثار راه را برای پیروان مکتب «ملامتیه» هموار ساخت. یعنی طرز فکر و عقیده عده ای از متصوفین که حقیقه حسن اخلاق را بکمال رسانده و با رفتارشان باعث ملامت و بد گوئی دیگران میشدند.

السلمی قدیم ترین مؤلف درباره فتوت، اثری هم درباره ملامتیه تألیف کرده که در آن فتوت را از دریچه چشم ملامتیه چنین تعریف میکند: «لایق و سزاوار نام فتنی شخصی است که تمام فضایل و خصایص انبیاء و اولیا را در خود دارد و با تمام اینها خود را حقیر و کوچک می شمارد و تمام اینها را بهیچ میگیرد و هرگز اندیشه بخود راه نمیدهد که بجائی رسیده است، بلکه بیشتر با شتابات و نقص اعمال خود پی برده و در همه حال دیگران را از خود بهتر و برتر می داند.» در حقیقت هم، یعنی بعقیده خود متصوفین، بالاترین درجه فتوت ملامتیه است، و ملامتی هم فتنی حقیقی می باشد.

بدین نحو مفهوم فتوت بزعم متصوفین عبارت شد از مجموع فضایی که جمعا

و فرداً از آنچه که اعراب قدیم از یک فتی توقع داشتند بسیار تجاوز می کرد. فتوت تقریباً اس اساس اختلاف مطلوب متصوفه را تشکیل میداد و بخصوص آنقسمت از اخلاق را که در باب روابط انسان با هموعانش بود و از فدا کردن نفس دم میزد شامل میشد. و مهم ترین فضیلت آن ایثار و از خود گذشتگی و نوع دوستی است که تا حد انکار نفس برسد.

برعکس جنبه تکامل فکری فتوت، تکامل اجتماعیش از اعراب قدیم ناشی نمی شود. بلکه آغاز آن از گروه و دسته های مخصوصی است که در تمدن ممالک مشرق زمین مخصوصاً ایران وجود داشته اند. این دسته ها از مردانی جوان تشکیل میشدند که خود را فتیان می نامیدند و منظورشان از این کلمه این بود که عقاید و افکار یک فتی حقیقی را بخود بگیرند و تا آنجا که میتوانند آنرا بصورت حقیقت در بیاورند. اما این تصمیم بیشتر اوقات عملی نشد، و رابطه با هم نوعان هم از بین رفت.

عده مخصوصی از فتیان تشکیل دسته های جنگجویی را میدادند که با هدفهای سیاسی و مذهبی در صحنه تاریخ ظاهر میشدند. بهترین مثال برای این دسته اشخاصی هستند که در «جهاد فی سبیل الله» شرکت میکردند. بیشتر اوقات این مجاهدین هم خود را «فتیان» می نامیدند و منظورشان آن بود که خود را یک فتی حقیقی بمعنائی که اعراب قدیم از آن می فهمیدند قلمداد کنند و باین سبب هم بسردسته مجاهدین مخصوصاً در مشرق ایران یعنی خراسان و ماورالنهر لقب «رئیس الفتیان» میدادند.

بدین طرز مابین مجاهدین و متصوفین رابطه متقابلی بوجود آمد. از طرفی متصوفین فتوت را از مجاهدین یعنی فتی حقیقی با مفهومی که اعراب قدیم از آن میفهمیدند گرفتند، از طرف دیگر دسته اخیر یعنی فتیان در مراکز نظامی مجاهدین یعنی رباطها با متصوفین متشکل که گروه درویشان باشند، تماس حاصل کردند. بدین طریق اندک اندک تصویری که اعراب قدیم از کمال انسانیت مجاهدین داشتند تا حد بسیاری صبغه فتوت عارفانه بخود گرفت و اینان را بمثابة رکن اصلی در طریقت بکار آمد. در اختلافات مذهبی اسلام هم فتیان

دخالت می کردند. در جوار مجاهدینی که بخاطر ایمان جنگ میکردند در شهرهای بزرگ اسلامی دسته های کم اهمیت تر دور هم جمع شده و خود را «فتیان» مینامیدند. مقصود و هدف این دسته ها ظاهراً ایجاد یک تساوی و عدالت بوسیله زور بدون رعایت نظم و ترتیب مملکت، هم از لحاظ تقسیم اموال دنیوی و هم از لحاظ دفاع از اشخاصی که از طرف حکومت وقت ظلم و زجر میدیدند، بود. بهمین دلیل با افکار عمومی که تحت تأثیر علماء مذهبی بود از در مخالفت درآمدند و بالنتیجه مورد ملامت و سرزنش آنان واقع شدند و لقب «عیارون» که بفارسی «عیاران» است و بمعنی راهزنان میباشد به آنها داده شد. و از آن پس دیگر تلفظ عیاران مرادف فتیان گردید.

از نوشته های وقایع نگاران درباره اعمال عیاران چنین برمیآید که آنها از اواسط قرن نهم تا قرن دوازدهم بوده اند و بیشتر مواقعی ظاهر میشدند که ضعف حکومت را فرا گرفته و هرج و مرج بر مملکت و پایتخت مستولی گردیده بود و هرکس بدون رادع و مانع ضد دیگری جنگ میکرد. در چنین مواقعی قدرت و تسلط بدست عیاران میافتاد. اما روش حکومت آنها صورت تروریستی بخود میگرفت و اوضاع مملکت را بدتر از بد میکرد. بطوریکه از نوشته های مورخین برمیآید چنین قیامهایی بتوسط عیاران بیشتر از همه در پایتخت یعنی بغداد، رو میداده است. ابن الاثیر می نویسد که در سالهای ۱۱۳۵ - ۱۱۴۴ یک حکومت تروریستی به مدت نه سال در بغداد بوسیله عیاران بوجود آمد. آیا این فتیان که به عیاران مشهور بودند دارای ملاحظات و مقاصد خاص سیاسی و شاید هم ضد عباسیان و موافق فاطمیان بودند یا نه، چیزی است که منابع ما در آن باره سکوت کرده اند.

از نوشته های پراکنده مورخین درباره عیاران میتوان بمواردی پی برد که میتواند مشخص یک اتحاد و اتفاق استوار باشد. این موارد بقرار ذیل است:

اولاً - آئین مخصوص ورود باین دسته ها عبارت بود از بستن یک پیش بند (نوطه و یا محزم) بکمر داوطلب، و دادن لباس مخصوصی بنام «لباس الفتوة» که قسمت عمده اش از یک سراویل یعنی شلوار تشکیل میشد. این خود میرساند

که پایه و منشأ فتیان اجتماعی از ایران است. زیرا که شلوار مختص آن دسته از اقوام آسیائی است که سوارکاری از آداب و سنن آنان بشمار میرفته است؛ و شلوار در ایران اقلأ از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بوده است، در صورتی که اعراب بآن احتیاجی نداشته اند.

علاوه بر این مذکور است که فتیان در جلسات عمومی خود از جام فتوت موسوم به «کأس الفتوة» آبی را که دارای نمک بود می نوشیدند و این رسم اهمیت بسیار داشته است.

ثانیاً — با وجود خشونتشان، دارای حسن اخلاق زیاد و شرافتمندی و ناموس پرستی بسیار بودند که از همه بیشتر شامل راست گوئی و احتراز از زنا و لواط و پایبندی بتقوی در محیط خانوادگی میشد. اگر درباره زنی از بستگان فتنی بد گفته میشد فوری این شخص فتنی بدون اینکه موضوع را تحقیق کند زن مذکور را میکشت.

ابن الجوزی با لحنی تحقیرآمیز چنین مینویسد: این است فتوت در نظر آنها. این عمل از طرف اعضاء دیگر بزور خواسته میشد و هر کس آنرا انجام نمیداد، از طرف اعضاء تحریم میشد. و بعد از آن دیگر با وی آب نمیخوردند و او را از نظر فتوت از دست رفته میشمردند.

ثالثاً — سوگندی که فتنی به فتوت یاد میکرد با تمام قوی از طرف وی رعایت می شد، و برای همه معتبر بود.

رابعاً — این فتیان مخالفین سرسخت حکومت های استبدادی بودند و همیشه سعی میکردند که اعمال عمال حکومت (اعوان) را که بعقیده آنها ظلم و بی عدالتی بود، خنثی کنند و حتی آنها را بقتل برسانند. خودشان هم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنها هم بین خود نظم و ترتیب ایجاد می کردند، و هم بین مردم. همچنین در مواقع نزاع و مشاجره آنها محکمه های مملکتی را که از طرف علماء تأیید شده بودند برسمیت نمیشناختند، بلکه خود دارای تشکیلات عدلیه (مصالحه) بودند و بدانجا رجوع میکردند.

خامساً — فتیان را سرزنش میکردند که آنها در اعمالشان یکدیگر را یاری

می کنند. من باب مثال میتوان غارت اغنیا را ذکر کرد؛ البته باید گفت که وجوهی را که از این راه تحصیل کرده بودند بین فقرا تقسیم می کردند. خطا نخواهد بود اگر مابدنبال مبدأ فتوت بتحقیق در باره انجمن ها و اتحادیه ها در اواخر عهد عتیق بپردازیم و بخصوص شهرهای روم شرقی و دوران فرمانروائی ساسانیان را مطالعه کنیم. لویی ماسینیون بحق حدس میزند که این موضوع از تشکیلات صنفی شهر مداین (تیسفون) پایتخت ساسانیان آغاز شده است. در این مورد ماسینیون ضمن سایر نکات باین مطلب اشاره می کند که پس از علی بن ابی طالب؛ سلمانی حضرت رسول سلمان فارسی که زاده در ایران بود و از اصحاب نزدیک پیغمبر بشمار میرفت، مهمترین شخصیت مورد علاقه فتیان بود، و تمام سلسله رواه آنها با و ختم میشود. این شخص رابطه خاصی با مداین داشت، در همان جا هم مدفون شد و مدفن او که به «سلمان پاک» مشهور است هنوز هم یکی از زیارتگاه های مورد توجه شیعیان است.

از نسخه هائی که بتوسط اعضاء فتوت نوشته شده قبل از همه این دو اثر که در زمان خلافت ناصر برشته تحریر درآمده اند قابل ذکر هستند: اول کتاب الفتوة که نویسنده آن فقیه حنبلی ابو عبدالله محمد الشارم (?) معروف به ابن العمار میباشد. این کتاب قانون فتوت را به مبنای حقوق اسلامی برای ما توصیف و تشریح می کند. دوم تحفة الوصایا که نویسنده آن احمد بن الیاس النفاش الخزبرتی است که در آن فتوت از نظر تصوف مورد بحث قرار میگیرد.

از محتویات کتاب قانون ابن العمار می توان بجزئیات تشکیلات اتحاد فتوت پی برد. مثلاً اعضاء این دسته ها به نسبت سن یعنی پیر («کبیر») و جوان («صغیر») و یا بعبارت دیگر پدر («اب») و پسر («ابن») بودند و همه «رفیق» یکدیگر محسوب میشدند؛ البته پیر پیر «جد» نامیده میشد. و در خانه هائی موسوم به «بیت» (در جمع «بیوت») دور هم جمع میشدند؛ و از چندین خانه یک «حزب» (در جمع «احزاب») تشکیل می شد؛ و هر یک از این احزاب رهبری داشت که به «زعیم القوم» موسوم بود. تمام این احزاب باز تحت نظر شخص خلیفه بودند. خلیفه نیز معاونی داشت که «نقیب» نامیده میشد که وظیفه او

محتماً اداره کردن امور اتحاد و اجرای اوامر خلیفه بوده است.

در فتوت نیز مانند سایر انجمن‌ها و مجامع مردان ارزش زیادی برای مراسم و تشریفات پذیرفتنِ اعضاء جدید قائل شده‌اند. دخول باین دسته‌ها در دو مرحله انجام میشد: هرگاه مرد جوانی میخواست در دسته فتوت پذیرفته شود بایستی اول تقاضائی بیکى از اعضاء سابقه دار بدهد. این شخص مدتی او را بعنوان آزمایش می‌پذیرفت؛ عضو سابقه دار را «مطلوب» و عضو آزمایشی را «طالب» می‌نامیدند. طالب پس از گذراندن مدت آزمایش وارد اتحاد فتوت میشد و طی مراسم مخصوص پیش‌بند بستن («شد») «فوطه» و یا «حزام» بکمر می‌بست. طالب در این مرحله یک عضو «کمر بسته» («مشدود») بود و «مرید» نامیده میشد. پس از سپری شدن مدت دیگری باز با مراسم مخصوص، طالب لباس فتوت («لباس الفتوة») را بتن میکرد و از قدح مخصوص («کأس الفتوة») می‌نوشید و دیگریک عضو کامل و یا بعبارت دیگر «رفیق» محسوب میشد. این تشریفات پذیرفتن عضو جدید را ابن‌العمار «تکمیل» و الخرترتی «تکفیه» می‌نامند.



البته فتوت در جاهائی که سابقه داشت بکلی از بین نرفت، بلکه شکل‌های دیگری بخود گرفت، به پیشه‌وران پیوست و بیکى از اصول صنفی آنان تبدیل شد. نحوه این تغییر و تبدیل در تمام کشورهای اسلامی مشرق زمین روشن و آشکار نیست. بطور نسبی باید گفت که اطلاعات ما از کشور ترکیه در این زمینه بیشتر از سایر ممالک است. و این امر ناشی از این حقیقت است که فتوت در اینجا و بخصوص در آناتولی سلاجقه بین ساکنین پیشه‌ور این سامان شکل خاص و جالبی بخود گرفته است. در این سرزمین باعضاء فتوت «اخی» خطاب می‌کردند و ما از آنجا این شکل خاص فتوت آناتولی را «اخیت» می‌نامیم. هم در ایران و هم در آناتولی دو کلمه «اخیت» و «فتوت» معنی تشکیلاتی پیدا کردند. شخص اخی از این پس سرپرست عده‌ای از جوانان بود که در کار

مهمان‌نوازی مخصوصاً در قبال بیگانگان سخت کوشا بودند. و برای این منظور شخص اخی دارای باشگاهی بود که «زاویه» نامیده میشد و هر شب جوانان دسته‌اودر آنجا جمع میشدند و از بیگانگان پذیرائی میکردند. ابن بطوطه سیاح مراکشی که در سال ۱۳۳۰ میلادی به آناتولی رفته مثال زنده‌ای از طرز زندگی در خانه‌های اخیان که او در همه شهرهای آناتولی دیده و در آن خانه‌ها بگرمی از او پذیرائی شده ذکر می‌کند. ابن بطوطه از مهمان‌نوازی سخاوتمندانه اخیان تمجید و تحسین بسیار می‌کند.

در قرن چهاردهم در همان ایامی که اخیت در آناتولی طبق مدارک و اسناد موجود رواج یافت، در ایران هم اخیت رونق و نضج گرفت. شاهد ما در این باب، رساله فتنویه، اثر شیخ بزرگ صوفیان امیر سید علی بن شهاب‌الدین همدانی معروف بعلی دوم (۷۱۴ - ۷۸۶/۱۳۱۴ - ۱۳۸۴) است. در این اثر او نه تنها فتوت را با تصوف برابر دانسته و فتوت‌دار را «اخی» نامیده، بلکه بطور واضح به تشکیلات منظمی هم اشاره نموده است.

بطوریکه ابن بطوطه می‌نویسد اخیان آناتولی گاه‌گاه در کارهای سیاسی دخالت می‌کردند و حتی در شهرهایی که سلطان نداشت خود قدرت حکومت را اعمال می‌کردند. در این مورد آنقره را می‌توان بعنوان مثال یادآور شد که گویا یک خاندان اخی تا سال ۱۳۶۱ میلادی که سلطان مراد اول پادشاه عثمانی آنجا را متصرف شد زمانی در آنجا حکمرانی میکردند. در این مورد برای ایران هم مثالی در دست است: موقعی که سلطنت ایلخانیان مغول در ایران رو باضمحلّال می‌رفت مردی بنام اخیعق سه سال تمام (۷۵۸ - ۷۶۰/۱۳۵۷ - ۱۳۵۹) در تبریز و آذربایجان حکومت کرد تا اینکه از سلطان جلایری شیخ او یس مغلوب گردید.

حتی در قرن پانزدهم اخیت در اصناف پیشه‌وران نفوذ کرد و از آن طریق اندک‌اندک بحیات خود ادامه داد. اما آنطور که از اظهار ابن بطوطه برمی‌آید قاعده‌می‌بایست این امر یعنی نفوذ در اصناف زودتر اتفاق افتاده باشد. ابن بطوطه می‌گوید که حتی در قرن چهاردهم یعنی بحبوحه نضج اخیت باز

بیشتر اعضاء آن از طبقه اصناف و پیشه وران بودند. فتوت نامه سلطانی اثر حسین واعظ کاشفی برادرزاده جامی شاعر مشهور دلیل و سند معتبری است درباره این که در ایران فتوت جنبه تشکیلات صنفی داشته است.

تأثیر آیین جوانمردی در ورزشهای باستانی*

آنچه نویسنده کلمات در موضوع ورزش باستانی تحقیق و در مدت اشتغال بورزش و مخالطت با ورزشکاران با سواد و بی سواد در آداب و رسوم اهل آن مطالعه نموده باین نتیجه رسیده است که ورزش مذکور قبل از اسلام بهر صورتی که بوده است بعد از اسلام و به محض رواج تصوف اسلامی در ایران بتصوف آمیخته شده و اینکه بعضی عقیده دارند آداب و مراسم تصوف از زمان صفویه وارد زورخانه ها شده اشتباه بنظر میرسد، زیرا اولاً این طبقه بسائقه جوانمردی که خوی جبلّی پهلوانان و زورمندان ایرانیست طریقه فتوت را که شعبه از شعب پنجگانه تصوف است مدتها قبل از صفویه قبول کرده و بین خود رواج داده اند زیرا بطبع مستعد پذیرفتن چنین اصولی بوده اند. ثانیاً گذشته از اینکه بنای زورخانه ها شباهت زیادی بتکایا و خوانق متصوفه دارد اصطلاحات زورخانه و مراسم آن از قبیل شماره کردن حرکات ورزشی با آداب مخصوص یکنوع ذکر و بشمار میرود و همچنین نام مرشد (کسی که نغمه سرائی میکند و ضرب مینوازد) و عنوان سردم چیزی نیست که در زمان صفویه اختراع شده باشد. ثالثاً آداب و رفتار اهل ورزش از قبیل طهارت — حلم و مدارات — ترک لذات — رخصت

خواستن برای انجام هر کار و خیلی از آداب دیگر همان قواعد و آداب مسلکی اهل تصوف است.

مثلاً همانطوریکه برای صوفیان در مقدمه سماع بوسیله قوالان اشعار و عباراتی بعنوان قول خوانده میشود و موجب تحریک احساسات درونی آنها میگردد برای کشتی گرفتن و چرخ زدن اشعار و عباراتی در زورخانه بنام گل کشتی و گل چرخ میخوانند (که در اصول قول کشتی و قول چرخ بوده). از طرفی معامله نوچه با پهلوان و مبتدی با متقدم معامله مرید با مراد و برخورد هر یک با دیگری در محوطه زورخانه مبتنی بر اساس اخوت است.

چند نفر از پهلوانان قبل از زمان صفویه یعنی قرن هفتم و هشتم را شناخته ایم که در زمان خود از بزرگان و عرفای متصوفه بوده اند که بزرگترین آنها پهلوان محمود پریای ولی است که بنا بمشهور بوسیدن خاک گود زورخانه نشان و علامتی از قدم بوسی اوست و همچنین کسان دیگری که در محل خود معرفی خواهیم کرد.

اما محل تردید نیست که مظاهر و مراسم تشیع در زمان سلاطین صفویه در زورخانه ها رواج یافته و مسلماً قبل از آن عصر که اکثر زمامداران و سلاطین ایران و اهالی آن بر طریقه تسنن میرفتند چنین مراسمی نمی توانست در زورخانه ها وجود داشته باشد. و پس از تعمیم تشیع در ایران چون متصوفه شیعی حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را پیشوای فتیان عالم می دانند، از آن زمان ورزش در زورخانه ها با نام مبارک علی شروع و بهمین نام ختم میگردد و ما شرح این موضوع یعنی پیشوائی آنحضرت را در عالم فتوت در گفتار دیگری خواهیم گفت. اصول دیگری که ورزش باستانی از آن مایه گرفته است بعضی آداب عیاران و نظاران است که ظاهراً این طبقه نیز از مبانی فتوت پیروی میکرد و باقتضای خوی جنگجویی و پهلوانی اهل کشتی و ورزش بوده اند و ورزشکاران با مراسم مستحسن آنها را قبول کرده و لازمه عمل قرار داده اند.

یکی از آن مراسم برهنه شدن در موقع ورزش است زیرا عیاران در موقع جنگ بنفع هر کس که بوده برای ابراز نهایت از خود گذشتگی با بدن عریان بمیدان

میرفتند و فقط لنگی بر کمر خود می بستند و ما هنوز بعد از هزار سال مشاهده میکنیم که برهنگی یکی از مراسم حتمی الاجرای زورخانه هاست و مخصوصاً شعارهایی برای برهنگی در زورخانه هاست که نمونه ای از آن در فصل مربوط به گل کشتی ذکر خواهد شد — و هم اکنون ورزش کردن با لباس در زورخانه ها ولو هر قدر مختصر و برای تفریح هم باشد نوعی از بی اندامی بشمار میرود و ممنوع است.

رسم دیگری که دو یست سیصد سال قبل بین پهلوانان زورخانه رواج داشته بستن پیش بندی از چرم بنام (نطعی) بوده که پهلوانان بزرگ اجازه استعمال آنرا داشته اند و این رسم مأخوذ از طبقه شطاران است که در موقع جنگ فقط پیش بندی از چرم در جلوی خویش میآویخته اند.

رسم دیگری که فصل مخصوصی بنام (فن شاطری) برای آن باز خواهیم کرد شلنگ اندازی است که تا سی و چهار سال پیش هم در زورخانه ها رایج بوده و این حرکت که مقدمه و مشق شاطری (یعنی دویدن) بوده از زورخانه شروع و بعد بصورت حرفه برای اشخاص معین در میآمده است. اکنون برای اینکه در موضوع عبارات و شطاران بسرعت سخنی نگفته و درنگ داشته باشیم بمعرفی این دو طبقه تا آنجا که ظرفیت کتاب اجازه میدهد میپردازیم.

عبارت شطار دو کلمه عربیست که اولی بمعنی کثیر التردد و دومی بمعنی داهی و محیل ضبط گردیده^۱ این دو فرقه در اواخر قرن دوم هجری در شهر بغداد که مقر خلافت عباسیان و مرکز اجتماع عجایب آن عصر بود بوجود آمدند و متدرجاً عده و عدت آنها افزایش یافته و برای خود موقعیتی کسب نمودند — این افراد با اینکه طبق قرائن موجوده بصفات اهل فتوت متصف بودند چون شغل و پیشه معینی نداشتند و کارشان شرکت در جنگهای بین این امیر و آن سردار بود

۱. بطوریکه در بعضی مأخذ قرن نهم بعد مشاهده میشود در ایران به عبارها یتیم هم میگفته اند و حتی یتیم خانه بمفهوم محل اقامت یتیم ها در بعض آثار دیده شده و از جمله اشرف شاعر گوید:

به نان شدند ز عیار پیشگی رامم یتیم خانه من چون صدف پر از گهر است

کوشش بنده برای یافتن وجه تسمیه عیار به یتیم تاکنون بجائی نرسیده است.

در موقع صلح و آرامش بزورگوئی و ربودن اموال مردم میپرداختند. در موقع جنگ سازمانی داشتند که تحت قواعد آن مبارزه می کردند — اینان با بدن برهنه بجنگ میرفتند و فقط لنگی در کمر و کلاهی از پوست درخت خرما بسر می نهادند — از فرار عار داشتند و در جنگ بر یکدیگر سبقت میگرفتند و یک تنه با هزار تن می جنگیدند.

شطاران نیز عملشان مانند عیاران بود و برهنه شده پیش بندی چرمین میآویختند و گردن بندی از انواع مهره ها و صدف های رنگارنگ بگردن خود می بستند.

در جنگهایی که بین امین الرشید و مأمون الرشید روی داد و امین در بغداد به محاصره و مخاطره افتاد عیاران بکمک وی شتافتند و نیز در سال ۲۵۱ هجری که المستعین و المعز دو خلیفه عباسی با هم جنگ کردند المستعین از عیاران استمداد کرد. هر قدر حکومت عباسی روی بضعف می نهاد این افراد ماجراجو و بیکار جری تر میشدند و زد و خوردهای شیعه و سنی و حنفی و شافعی وسیله خوبی برای ارتزاق و پیشرفت آنها بود و بالاخره عیاران در اوایل قرن پنجم بر سراسر بغداد مسلط شدند و هر چه حکومت وقت از مردم وصول میکرد عیاران از حکومت میگرفتند و برای خود پلیس و سپاهی مرتب تشکیل داده و سرداران و پیشوایانی معین کردند که معروف ترین آنها ابن طقطقی و زیبق نام داشتند.

دوام طبقه شطاران در ممالک اسلامی زیادتر از عیاران بود و حتی در کشور اندلس هم شطار پیدا شد و مدتها دوام کرد.

مورخ معروف مصری جرج زبدان شرح تقریباً مفصلی راجع باین طبقات در تاریخ تمدن اسلام نوشته و خوانندگان محترم میتوانند برای کسب اطلاع بیشتر بآن کتاب مراجعه نمایند.^۲

اگرچه برای نویسنده کلمات بتحقیق معلوم نیست که صفت عیارپیشگی از ایران بعراق یا از عراق بایران سرایت کرده ولی هر چه هست این طبقه نیز مانند آزادمردان ایرانی که در زمانهای قبل از اسلام بدون حقوق و مستمری و فقط

بسائقه حس نامجوئی وارد جنگها میشدند بوجود آمده اند و صفات خوبی هم داشته اند که بمرور زمان آن صفات را از دست داده و کارشان براهزنی و غارتگری رسیده است اما در همان وقتی که کار این دسته در خارج از ایران روی به تباهی میرفت عیاران ایران که تعداد آنها مخصوصاً در صفحات خراسان و سیستان زیادتر از نقاط دیگر بود در جهت عکس عیاران بغداد حرکت می کردند و در سایه فتوت و جوانمردی و تعصبات مخصوصی که مجملی از آن در تاریخ سینان ضبط شده محل ممتازی در اجتماع برای خود ثابت نمودند و یکی از سرهنگان آنها به واسطه کاردانی و شجاعت و صفات عالیه و تدبیر، سلطنت کشور ایران را قبضه کرد و در صدد قلع و قمع خلیفه عباسی نیز برآمد، اما دنیا به وی مهلت نداد و در حین جنگ درگذشت. با اینکه فرقه عیار خیلی زود در سایر ممالک اسلامی از بین رفتند صفت عیارپیشگی در ایران تا حدود قرن یازدهم هجری باقی ماند و کسانی که در زمره این اشخاص بودند برای گرفتن اخبار و دستبردهای سیاسی آن روز هنرنمایی ها کردند و نیز شغل شاطری که باقی مانده از حرفه شطاران بود تا اواخر قرن ۱۳ هجری در ایران دوام یافت.



بنابر آنچه در کتب مربوط بعلم تصوف آورده اند فتوت از نظر لغت کلمه معادل جوانمردی است اما کلمه فتی از نظر معنی لغتی است برای کسی که نفس او بدواعی طبیعت و کدورت های بشری آلوده نشده و متصف بصفات ملکی بوده و بنهایت کمال رسیده و از صفات و عادات بهیمی و سبعی برکنار است و بالاخره فتوت یعنی اتصاف بصفات حمیده و تخلّق باخلاق پسندیده و نوشته اند مظهر فنوت حضرت ابراهیم (ع) بوده که او را ابوالفتیان خوانده اند زیرا او اول کسی است که از دنیا و لذات آن مجرد گشت و سنت ضیافت و رسم جمعیت در عالم صورت او نهاد و در فتوت بمرحله ای رسید که مباشر ذبح اسمعیل گشت و بعد از او تفتی (جوانمردی) بیوسف صدیق و از او بانبیاء و اولیاء و صدیقان و بالاخره بسید کائنات محمد مصطفی (ص) رسید و حق تعالی در بیان فتوت او فرمود انک لعلی خلق عظیم و از او بامیر مؤمنان (ع) رسید که قطب فتوت و مدار آن است و از او

بفرزندان وی. پس جوانمردان همه تابع علی (ع) باشند که از زبان حضرت ختمی مرتبت بخطاب انت فتی هذه الامة مخاطب گردیده مبانی و اصول فتوت را از قول حضرت امیر مؤمنان مشتمل بر هشت خصلت نوشته اند که عبارتست از: وفا، صدق، امن، سخاء، تواضع، نصیحت، هدایت، توبه، و نوشته اند که آنحضرت فرمود ولا يستأهل الفتوة الا من بسنعمل هذه الخصال و چون از حضرتش سؤال شد کمال فتوت چیست فرمود العفو عند القدرة - التواضع عند الدولة - السخاء عند الفلّة - العظیة بغیر منه و حاصل فتوت در چهار صفت است عفت، شجاعت، حکمت، عدالت، که برای هر یک از صفات مزبور فصول مشبعه نوشته اند که در این کتاب درج همه آن مطالب متعذر است و شرائط استعداد فتوت را هفت خصلت گفته اند ذکورت، بلوغ، عقل، دین، صحت بنیت و استقامت احوال (بطوریکه عیب ظاهری از قبیل برص و جذام و تخنث در شخص نباشد)، مروت، حیا.

درباب کیفیت اخذ فتوت و بعضی از مراسم فتیان، نقل است که روزی شخصی بحضرت ختمی مآب وارد شد و گفت یا رسول الله مردی وزنی در خانه دیدم که بعمل ناشایسته مشغولند. من در خانه بروی آنها بستم و آمدم تا چه فرمائی حضرت فرمود کسی از اصحاب برای تفحص آن حال برود هر یک که برخاستند رخصت نیافتند تا حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شد و رسول خدا او را مأمور فرمود. امیرمؤمنان چون بخانه معهود رسید در بگشود و چشم برهم نهاد و دست بدیوار بمالید تا گرد خانه برآمد و بازگشت و بخدمت رسید و گفت من تمام خانه را گشتم و کسی را نیافتم حضرت رسول بنور نبوت چگونگی را دریافت و لذا بعلی فرمود، انت فتی هذه الامة، و بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواسته کفی از نمک برداشت و فرمود هذه الشریعة و در قدح ریخت و کفی دیگر برداشت و گفت هذه الحقیقة و در قدح ریخت و بعلی (ع) بیاشامید و فرمود اکملتک یا علی و بعد از آن سلمان فارسی از دست علی و خدیفه یمانی قدح از دست سلمان آشامید.

و بنا بر این قدح نوشیدن - میان بستن - سراویل پوشیدن طبقه فتیان که بنیاد طریقه خود بر آن گذاشته اند مأخوذ از اینجاست و در هر یک از این اعمال رموز و

اشاراتی بمعانی لطیف و سیرتی شریف است.

نمک اشاره بمعنی عدالت است که تمام صنوف فضایل بدان اصلاح یابد چنانکه تمامی اطعمه از نمک اصلاح پذیرد. میان بستن اشارتست بشجاعت و تمرین نفس بخدمت است.

ازاریا سراویل پوشیدن اشارتست بفضیلت عفاف که صورت ستر عورت و منع نفس از شهوت دارد و بدین سبب است که خرقة فتوت از ازار است چه قدم اول فتوت عفاف میباشد که تعلق با سافل آدمی دارد و خرقة تصوّف کلاه است چه ترقی بعالم انوار متعلق به اعالی اعضای آدمی است.

فتوت و کتابهای مهم مربوط به آن*

یکی از جنبه‌های بسیار جالب تاریخ اجتماعی ایران رواج آیین جوانمردی یا فتوت و تشکیل جمعیت‌های جوانمردان یا فتیانست. دلایلی هست که بنیاد این آیین و مسلک اجتماعی در ایران پیش از اسلام گذاشته شده است زیرا که بسیاری از افکار مانویان در آن راه یافته است. وانگهی در اواسط قرن دوم هجری که ایرانیان در گوشه و کنار و مخصوصاً در مشرق ایران و بیشتر در سیستان و خراسان در برابر بیدادگریها و تعصب‌تژادی امویان و دست‌نشانده‌گان‌شان در ایران برخاستند راهنمای این جنبشهای مردانه ملی بیشتر جوانمردان بوده‌اند. بزرگترین راهنمای این دسته ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی از مردم ماخان در سرزمین مرو بوده است که در ۱۰۹ بجهان آمد و در ۲۴ شعبان ۱۳۷ بفرمان خلیفه حق‌ناشناس عباسی کشته شد. پیداست که آیین جوانمردی که در آن روزگار تا بدین پایه ریشه گرفته بود می‌بایست سوابق قدیم از دوره پیش از اسلام داشته بوده باشد.

از همه گذشته جوانمردی همان رنگ طبیعی و عادی همه جنبشهای ایرانیان را در برابر سخت‌گیریهای جان‌فرسای روحانیان همدست با خداوندان زور و زر

دارد که در دوره‌های پیش از اسلام نیز روی داده است. از آغاز رواج طریقهٔ تصوف در ایران که آن نیز پرخاشی در برابر همان عوامل بوده است، بزرگان تصوف ایران همواره تصوف را برای خواص و جوانمردی را برای عوام می‌دانسته‌اند و هردو را با هم ترویج می‌کرده‌اند و بسیاری از این بزرگان در برابر کتابهایی که در تصوف بنظم و نثر تازی و پارسی نوشته‌اند آثاری نیز در فتوت بنظم و نثر فراهم کرده‌اند و بیشتر آنها را «فتوت‌نامه» نام گذاشته‌اند. آیین جوانمردی و فتوت دوشادوش تصوف قرن‌ها در ایران رواج کامل داشته است و در میان عوام مؤثرترین وسیلهٔ بقای روح ملی ایران و قیام در برابر بیگانگان و ستمگران بوده است.

آیین جوانمردی و فتوت ایرانی ازین سرزمین ما بهمهٔ کشورهای اسلامی رفت و حتی تازیان دور از ایران بدان آشنا شدند و در رواج آن کوشیدند و «فتوت» و «فتیان» بدورترین نواحی عالم اسلام رفت.

بحث دربارهٔ این آیین مردانگی ایرانیان درخور کتاب مهم و مفصلیست که امیدواریم هرچه زودتر فراهم آید. شک نیست که انتشار این فکر مردانه یکی از مفاخر ایران ماست و خدمت بسیار ارزنده‌ایست که ایرانیان بفکر بشر کرده‌اند. گذشته از ایران عراق و آسیای صغیر و سوریه و مصر قرن‌ها مراکز مهم این آیین بوده‌اند. یکی از معروف‌ترین سرسپردگان این آیین الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی (۵۷۵-۶۲۲) بوده است. بسیاری از سفرکردگان تازی در نواحی مختلف آسیای غربی تا شمال افریقا بمراکز فتوت برخورده‌اند و معروف‌ترین آنها ابن جبیر و ابن بطوطه‌اند. ممالیک سوریه و مصر نیز باین آیین گرویده بودند. پس از تصوف مسلک و طریقهٔ فتوت بیش از هر طریقه‌ای در کشورهای اسلام رواج یافته است.

با همهٔ اهمیتی که بحث درین زمینه دارد دریغا که هنوز کتاب جامعی که حق مطلب را ادا کند فراهم نشده است و تنها جسته و گریخته چند تن درین باره سخن رانده‌اند. مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقالتی که بعنوان «زندگانی عجیب یکی از خلفای عباسی» در شمارهٔ ششم مجلهٔ شرق (خرداد ماه

۱۳۱۰ ص ۳۲۹ - ۳۵۲) منتشر کرده تا اندازه‌ای بحث محققانه از این زمینه بسیار جالب کرده است. کتابی نیز بزبان تازی از عمرالدسوقی بعنوان الفتوة عندالعرب (چاپ مکتبة نهضة) در مصر انتشار یافته است که تنها شامل جنبه ظاهری این طریقه است و بباطن آن پی نبرده است و همین حال را دارد کتاب الملامنة والصوفية واهل الفتوة تألیف دکتور ابوالعلا عفیفی چاپ قاهره ۱۳۴۶.

مطمئن‌ترین راه برای تحقیق در این زمینه رجوع بآثار منظوم و منثور متعدد بزرگان تصوف ایران بزبان فارسی و تازیست که خوش‌بختانه مهم‌ترین آنها باقی مانده و بما رسیده است. بزرگان تصوف بیش و کم در آثار خود آیین جوانمردی یا فتوت را بیان کرده‌اند. از کسانی هم که آثاری از ایشان نمانده است گفته‌هایی در فضیلت جوانمردی در کتابهای تصوف آمده است و بسیاری از شاعران بزرگ ما بدان اشارت کرده‌اند چنانکه این دوبیت را از عنصری دانسته‌اند:

جوانمردی از کارها بهترست	جوانمردی از خوی پیغمبرست
دو گیتی شود بر جوانمرد راست	جوانمرد باش و دو گیتی تراست

و این بیت سعدی:

جوانمردی و لطفست آدمیت همین نقش هیولایی مپندار

در یکی از قدیم‌ترین کتابهای تصوف ایران یعنی رساله قشیریه تألیف امام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد قشیری نیشابوری (۳۷۶ - ۴۶۵) مطالب بسیار درباره فتوت هست. ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سلمی از دی نیشابوری (۳۳۰ - ۴۱۲) گذشته از مطالب فراوانی که در کتاب معروف خود طبقات الصوفیه (چاپ قاهره و چاپ اخیر لیدن) و در کتاب آداب الصحبة وحسن العشرة (چاپ اورشلیم) آورده است کتاب مستقلی بنام کتاب الفتوة دارد. در کتاب مشهور عوارف المعارف تألیف شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بکری سهروردی (۵۳۹ - غرة محرم ۶۳۲) نیز مطالب بسیار هست. چند کتاب مستقل که در این زمینه بزبان تازی نوشته شده یکی عمدة الوصایا تألیف ابوالحسن علی و

مرآة المروآت تألیف علی ابن حسن بن جعدویه و تحفة الوصایا تألیف احمد بن الیاس نقاش خرتبرتست که برای ابوالحسن علی پسر ناصر لدین الله خلیفه عباسی نوشته است و دیگر کتاب الفتوة تألیف اخى احمد محب از جوانمردان سوریه. در زبان فارسی بجز دو فتوت نامه که نام نویسنده آنها معلوم نیست و یکی بنام تحفة الاخوان است در آثار عارف مشهور شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد انصاری هروی معروف بخواجه عبدالله (۳۷۶ - ۴۸۱) و تذکرة الاولیای فریدالدین عطار و فضل الخطاب بوصل الاحباب تألیف خواجه ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری معروف بخواجه محمد پارسا در گذشته در روز چهارشنبه ۲۳ ذیحجه ۸۲۲ نیز اشارت فراوان درین زمینه هست.

مهم ترین کتابهای جداگانه که بفارسی در فتوت نوشته شده است بدین گونه است:

۱ - فتوت نامه نجم الدین ابوبکر محمد بن مودود ظاهری تبریزی معروف بنجم الدین زرکوب در گذشته در ۱۵ رجب ۷۱۲.

۲ - فتوت نامه کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در گذشته در ۷۳۰ یا ۷۳۵.

۳ - فتوت نامه علاءالدوله رکن الدین ابوالمکارم محمد بن شرف الدین احمد بن محمد بیابانکی (۶۵۹ - رجب ۷۳۶).

۴ - فتوت نامه امیر سید علی بن شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی همدانی (۷۱۳ - ۷۸۶).

۵ - فتوت نامه سلطانی از کمال الدین یا معین الدین حسین بن علی کاشفی بیهقی هروی واعظ معروف بملاحسین کاشفی در گذشته در ۹۱۰ که مفصل ترین کتاب درین زمینه است.

از فتوت نامهای منظم یکی از فریدالدین عطار نیشابوری عارف مشهور ایرانست شامل ۸۲۲ بیت و سراینده آن تخلص خود را گاهی ناصر و گاهی ناصری آورده است. آنرا بنام امیری محمد نام که از جوانمردان بوده و او را باصطلاح فتیان و جوانمردان «اخى» خوانده است چنانکه خود تصریح می کند در ۶۸۹ پایان رسانیده است.

درین زمان شاعری بوده است در فارس بنام ناصر بجه ای یا ناصرالدین بجه ای ساکن شیراز از مردم بجه در رامجرد در میان فارس و اصفهان که معاصر سعدی بوده و قصاید و غزلیات بسیار در تذکره ها و سفینه ها ازو هست و بیش ازین درباره اش آگاهی نیست. شاید گوینده این مثنوی فتوت نامه همان شاعر معروف باشد زیرا که در همان زمان می زیسته است.

یگانه نسخه ازین فتوت نامه منظوم که بخط اخی علی بن سیدی حسن یایریست و در روز ۲۲ جمادی الاخره ۸۴۰ پایان رسانیده است در کتابخانه کوپرولویکی از کتابخانه های استانبولست. آقای عبدالباقی گل پینارلی از ادبای نامی ترکیه شماره ۱۴ مجله دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه استانبول (اقتصاد فاکولته سی مجموعه سی) را وقف معرفی چند فتوت نامه پارسی و تازی کرده و در آن نسخه اصل دو فتوت نامه عربی یعنی مرآة المروات از علی بن حسین بن جعدویه و تحفة الوصایا از احمد بن الیاس نقاش خربرتی و دو فتوت نامه فارسی از دو مؤلفی که هنوز شناخته نشده است و یکی از آنها تحفة الاخوان نام دارد و مؤلف نخست بتازی نوشته و سپس خود پیارسی آورده است و فتوت نامه نجم الدین زرکوب و فتوت نامه علاءالدوله سمنانی را گراور کرده و با مقدمه دقیقی و ترجمه بترکی منتشر کرده است. در پایان متون آن مجموعه (ص ۱۸۱ — ۲۰۳) همین فتوت نامه منظوم ناصر یا ناصر یست.

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

عیاران و جنبشهای اجتماعی*

در قرن دوم و سوم هجری قمری مردم، خصوصاً جوانان و افراد پرجوش و خروش، دنبال مسلک و مرامی می گشتند که همه جنبه های ملیت و میهن پرستی آنان را دربر داشته باشد. رسم عیاری میتوانست به آرزوهای آنان تحقق بخشد. در همه شهرهای ایران دسته هائی پدید آمده بودند که بعداً در تاریخ بنام «عیاران» خوانده شدند.

اعضاء این فرقه اغلب جزء طبقات پائین و متوسط مردم بودند که تحصیل معارفی نکرده بودند، اما روحیه همکاری و علاقه مندی خاصی بین آنان وجود داشت که به پیشرفت کارها کمک بسیار میکرد. رشته ای که این گروه را به هم می پیوست محبت و الفت و صداقت با همدیگر بود.

این افراد از طبقات «لوطی و مشدی» شهرها بودند و کم کم راهنمایان و سرپرستهای در شهر یافتند. جوانان و افراد ورزشکار هر شهر که در میدانها و مجامع به گوی زنی و بازی و دوندگی و سایر ورزش ها — خصوصاً در ایام بیکاری زمستان — می پرداختند، با این افراد آشنا میشدند و چون به اصول کار آنان — که راز نگهداری و فتوت و جوانمردی و راستی و پاکی بود — پی

می بردند، طبعاً به شرکت در مجامع آنان رغبت می یافتند. کم کم دامنه این مجامع در شهرها توسعه یافت و چنان شد که گاهگاه سردهسته های آنان مورد اعتنای حکام و ولات قرار میگرفتند.

در سیستان، خصوصاً، عیاران — که به چُستی و چابکی معروف بودند شهرت تمام یافتند و تشکیلات و مجامع پنهانی ترتیب دادند؛ و چون میبایست مخارج جمعیت خود را نیز تأمین کنند به راهداری پرداختند، بدینمعنی که از کاروانها برای سلامت رساندن آنان به مقصد، باج می گرفتند و از این طریق معاش خود را می گذراندند و البته اگر کاروانی باج راه نمیداد، چوب آنرا به نحو دیگر میخورد! و به همین جهت است که گاهی عیاران را راهزن هم نامیده اند. در شهرهای دیگر نیز تشکیلات عیاران ریشه داشت و پیدایش آن براساس نارضائی عمومی و بیداد حکام بود. اینان از این وضع استفاده کرده برای خود تشکیلاتی دادند و مرکز اصلی آنان البته در مرکز خلافت یعنی در بغداد بود و از آنجا به سایر شهرها سرایت کرده بود.

تشکیلات و سازمانهای این گروه بسیار منظم و مرتب بود و هر ده تن عیار یک سرپرست داشت که «عریف» نامیده میشد؛ و هر ده تن عریف یک «نقیب» داشت و هر ده نفر نقیب یک قائد (سرهنگ) و هر ده قائد یک امیر. افراد این سازمانها پارچه ای سرخ و یا زردرنگ بر گرد گردن داشتند و کمندی در دست، و در هر پیش آمدی مردانه می جنگیدند.

بنای کار عیاران بر جوانمردی بود. در شهرها شبروی و شبگردی می کردند و گریز از بامی به بامی برای فرار از چنگ حسبت و عسس و شرطه و مأمورین دولتی؛ کارشان تهدید ثروتمندان و متنفذین و حکام بود و کمند انداختن و خنجر بازی و از برج و باروها بالا رفتن و یا زیرپلها خفتن و از نقبها گذشتن؛ و بسیاری اوقات تحمل این خطرات و مصائب برای انجام کار مردم بینوا و یا دفع ظلم از مظلوم بود. بسیار چست و چالاک بودند؛ فواصل بین شهرها و دهها را از راههای غیر معمول و ناشناس — از بیابانها و کوهها و دره های صعب العبور — با شتاب و بدون بیم طی میکردند و مأموریت خود را به انجام میرساندند. شعار

عیاران این بود: «من مردی نداشت (فقیر) عیارپیشه‌ام، اگر نانی یا بزم بخورم و اگر نه می‌گردم و خدمت عیاران و جوانمردان می‌کنم. و کاری اگر می‌کنم آن برای نام می‌کنم نه از برای نان؛ و این کار که میکنم از برای آن می‌کنم که مرا نامی باشد.»

جوانمردان و عیاران از دروغ و دروغگو بیزار بودند و دروغگورا به مجازاتهای سخت محکوم می‌کردند. داخل شدن در مجامع عیاران شرایط اخلاقی خاصی داشت. هر تازه‌واردی می‌بایست از سر صدق با الفاظی بسیار مؤثر مراسم تحلیف به جای آورد و بگوید: «سوگند به یزدان دادار کردگار، و به نور و نار و مهر، و به نان و نمک مردان، و نصیحت جوانمردان،...» و سوگند خورنده به قید قسم تعهد می‌کرد که: «غدر نکند و خیانت نیندیشد»، و این الفاظ را نه به زبان بلکه به دل می‌گفتند و «اگر در دوستی جوانمردان کاری بود که برباد شوند، و می‌داشتند و اندیشه نمی‌داشتند» و روی همین احترام به سوگند بود که اگر کسی سوگند خود را می‌شکست او را به فجیع‌ترین وضع می‌گشتند.

مواد اصلی مرامنامه و شیوه عیاران بدین قرار بود: «عیاران و سپاهیان را به قدر حال خود مروتی باشد، و مردمی ایشان را نام جوانمردی نهادند... و اصل جوانمردی سه چیز است:

- یکی آنکه آنچه بگوئی بکنی؛
 - دوم آنکه راستی در قول و فعل نگاه داری؛
 - سیم آنکه شکیب را کاربندی...
- جوانمردترین از همه مردمان آن بود که:
- دلیر و مردانه بود و شکیباً به هر کاری»

حق نان و نمک

در باب اصل دیگر مرام عیاران، آنجا که گوید «بر آن سفره که نان و نمک خورده باشد بد نکند»

باید گفت که این ماده نیز از مواد اصلی مرام آنان بود. نان و نمک خوردن و

تلافی آن کردن - آنقدر در میان عیاران محترم شمرده میشد که در باب آن داستانها فراوان است، عجیب اینست که هنوز هم دزدان و راهزنان نواحی جنوب وقتی قافله‌ای را زدند و شانه‌های قافله را بستند و ااثیه آنان را - آنچه سبک وزن و سنگین قیمت است - جدا کردند، باز حاضر نیستند از نان و غذائی که همراه قافله بوده باشد لقمه‌ای بخورند ولو آنکه گرسنه باشند؛ و این برای اینست که نمک گیر قافله نشوند، و اگر احیاناً یکی از این راهزنان اشتباهاً لقمه‌ای نان یا غذای نمک‌دار از اهل قافله خورد، ااثیه را بازپس میدهند. نان و نمک خوردن امروز در میان ایلات و عشایر در حکم هم قسم شدن و عهد بستن به خیانت نکردن است؛ و این همان رسم عیاران است که از قرن‌ها پیش باقی مانده است.

برخلاف آنچه در بعض تواریخ اشاره شد این عیاران مردمی خطرناک و راهزن نبوده‌اند بلکه تشکیلات دقیق پنهانی داشته‌اند که با گرد آوردن جوانان غیور و فداکار و وفادار بسیاری از مظالم را جلو میگرفته‌اند. در دوره‌های بعد، محلی که عیاران در آن بیتوته میکردند و یا برنامه‌های خود را تنظیم مینمودند «یتیم‌خانه» نامیده می‌شد، بسیار احتمال دارد که این نام باین مناسبت انتخاب شده باشد که این جوانان پس از ورود در جرگه عیاران باید ازین پس خود را اداره کنند و نه پدر و نه مادر و هیچکس در زندگانی آنان تأثیر نخواهد داشت، گوئی از نوزاده شده و یتیم مانده‌اند!

آسایش خویش و بلای خلق روا نیست

اصل دیگر مرام آنان این بود. «در جوانمردی روانیست که قومی در بلا رها کنیم و خود بیرون رویم»، اصول تربیتی آنان چنین بود، چون در خود اراده و قدرت خلاقه به حد کمال یافته بودند، ناجوانمردی میدانستند که کارخلافی انجام دهند و گناه آنرا بگردن دیگری بیندازند.

با دوست دوست، با دشمن دشمن

ماده دیگر مرامنامه عیاران میگفت: «آنان که برای ما جان فدا کرده اند تا جان داریم با ایشان خواهیم بودن»؛ «یار آنست که غمخواری ما کند و کار ما را بسازد و ما را به مراد برساند»، «عیاران از جوانمردی امانت داری بکمال داشتند؛ و اگر کسی را کاری بدیشان می افتاد منت بر جان داشتند و بدویار بودند؛ و اگر کسی درزینهار می آمد بجان، او را از دست نمیدادند.» و میگفتند: «جوانمرد آنست که غدر نکند و با دوست دوست باشد و با دشمن دشمن».

فرق میان جوانمردی و ناجوانمردی!

اگر کسی به اینان پناه می آورد، هرگز آن پناه آورنده را تسلیم دشمن نمی کردند. رازداری شعار اصلی آنان بود. البته یکی از اصول مهم جوانمردی راستگوئی و درستی بود؛ ولی پناه دادن مخلوق از آن هم بیشتر اهمیت داشت. آنان معتقد بودند که هر کس «همچنانکه راست گوید راست شنود» و برای اینکه این اصل با اصل دیگر — که یاری بیچارگان باشد — تعارضی نداشته باشد، گاه آنان رفتارهایی داشتند که واقعاً قابل توجه است.

عیاری، زیرساز تصوف

عقیده مردم آن روزگار چنین بود که پایه مادی و اساس تصوف بر اصول عیاری نهاده شده است و در واقع عیاری صورت مادی و جسمی صفا و عرفان بوده است، و می گفتند: جوانمردی جسم و تن آدمیت است و اگر این جسم و تن روح یابد تبدیل به تصوف میشود، «اما آن گروه که ایشان را از صورت مردمی تن و جان برسید، خداوندان معرفت و دین و فقرای تصوف اند و این قوم را جوانمردی بیش از همه قوم است که جوانمردی تن صورتست و راستی جان» و «لایق و سزاوار نام فقی (جوانمرد) کسی است که تمام فضایل و خصایص انبیاء

و اولیاء را درخود دارد و با اینهمه خود را کوچک و حقیر می شمارد و هرگز اندیشه به خود راه نمیدهد که به جائی رسیده است.»

عیاران خصوصاً در شبروی و تهدید شبانه ثروتمندان و مردمی که اهل تعیش و رفاه بودند بی اندازه مهارت داشتند و اساس درآمد حلقهٔ عیاران از همین موارد فراهم میشد. اینان نامهای خاص بر خود مینهادند که هم جنبهٔ رمز و معما داشت و هم حکایت از روحیهٔ سرکش و تند آنان میکرد و گاه نمایندهٔ وضع جسمی و اخلاقی و روحی آنان بود و از آن جمله است: «شغال پیل زور» و «سمک عیار» و «شهمرد عیار» و «شیرزاد عیار» و «شه میر عیار» و «شروین عیار» و «شاهوی عیار» و «زیرک عیار» و «سپندان عیار» و «آهوگیر عیار» و «تیزدندان عیار» و امثال آن. احتمال بر اینست که لقب «ازهر خر» نیز که بر ازهریحیی از بستگان یعقوب نهاده شده بود از همین نمونه باشد و شاید هم نامی که حسن بن زید علوی بر روی یعقوب نهاده و او را به علت ثبات و پافشاریهایش «سندان» خوانده بود نامی بوده است که از کودکی عیاران بر یعقوب نهاده بودند و حسن بن زید هم در بزرگی یعقوب، او را از جهت تخفیف او، به همین نام خوانده بوده است. و باز از همین نمونه بوده است نام حامد سر ناوک یار وفادار یعقوب که شاید به علت آنکه مثلاً سر او بشکل ناوک (خنجر) تیز بوده است بدین نام خوانده شده بود و یا زبد سیاه عیار دمشقی که بچه عیارها به علت سیاهی و براقی و شفافی زیاد او را زبد (= کره و مسکه) خوانده بودند از جهت طعنه و کنایه... یا ابوالعریان سرهنگ عیاران سیستان که طعنه به بینوائی و لختی او بوده است.

این بود خلاصه ای از مرام و هدف های دسته قوی و متشکلی که تحت عنوان عیاری در تمام نقاط ایران و خصوصاً سیستان یدید آمده بود تا بدانجا که لفظ سیستانی و عیار و «سجزی و عیار» همه جا مرادف و همراه می آمد. برای اینکه علت پیدایش این گروه و نیرو گرفتن افراد آن را در سیستان بهتر در یابیم شایسته

آنست که مختصری در باب هجوم عرب به سیستان و رواج دین اسلام و رفتار حکام و عمال خلیفه در این سرزمین سخن گوئیم و عکس العمل سیاسی آنرا که ابتدا بصورت «قیام خوارج» و سپس بصورت «قیام عیاران» تحت رهبری یعقوب لیث پدید آمد بیان کنیم.

فتوت و قیامهای ضدّ خلافت^{*}

می گویند ابومسلم که با پشتیبانی عامهٔ مردم زحمتکش پیروز شده بود در میان پیشه‌وران و اصناف، قهرمانی محسوب شد و بتوسط ایشان، یعنی افراد اصناف و اهل فتوت، رمان او از ایران به قفقاز و آسیای صغیر برده شد و دران جا پیشرفت زیاد کرد چندان که دیگر داستانهای پهلوانی ترک را تحت الشعاع قرار داد و پس از ضعیف شدن اخیاها در امپراطوری عثمانی و پناه بردن آنان به دسته‌های درویشانی مانند بکتاشیان — که با آنها ارتباط داشتند — نفوذ این داستان در میان بکتاشیها آغاز شده است؛ مثلاً تبری که بر روی دیوار تکیه‌های بکتاشیان دیده می شود همان تبر مذکور در رمان ابومسلم و منسوب به اوست و نیز بعضی دیگر از گروههای درویشان هم در کمر بند خود تبر کوچکی داشته‌اند که آن را تبر ابومسلم می نامیده‌اند.

در ابومسلم نامه‌ها، ابومسلم پهلوانی زورمند است و اسلحهٔ مخصوص او تبری است که بنابر دستوری که پیغمبر، هنگام خواب، بدو داده است ساخته می شود بدین سبب است که وی را «تبردار» خوانده‌اند.

بدین ترتیب ابومسلم قهرمان محبوب ادبیات پهلوانی ترک شد و در تکیه‌های

بکتاشی نامش باقی ماند اگرچه در ایران زودتر فراموش گشت. ابومسلم نامه رمانی است خواندنی به فارسی که هنوز چاپ نشده و بصورت نسخه های خطی در کتابخانه های ایران و دیگر کشورها وجود دارد. بدیهی است که مایه اصلی این داستان شرح احوال ابومسلم است یعنی از تاریخ و واقعیت سرچشمه گرفته ولی آنچه در آن آمده حقیقت محض نیست بلکه سلیقه و تخیل داستان پرداز و پسند قصه گوین و کاتبان در طی قرنهای در آن اثر کرده و در نتیجه شخصیت تاریخی ابومسلم را دگرگون نموده او را بصورت قهرمانی افسانه ای درآورده است.

ابومسلم نامه رمانی است شیرین و دلپذیر. درین داستان و روایات ترکی آن ابومسلم نظر کرده پیغمبرست و به خاندان علی (ع) ارادت می ورزد، در دوره زندگانش با شکستها و پیروزیها روبرو می شود و کارهای خارق عادت ازو سر می زند. در باب وقایع و اشخاص تاریخی اشتباهاتی درین داستان بنظر می رسد که خاصیت این گونه رمانهاست. اما از نکات بسیار قابل ملاحظه آن مضمون داستان و قهرمانان از جان گذشته آن و فداکاریهای ایشان است که برضد ستم و بیداد مبارزه می کنند و اکثراً از طبقات عامه و پیشه وران و مردم کوچه و بازارند و در کمال پرهیزگاری بسر می برند و به هدف خودایمانی قوی دارند و ازان منحرف نمی شوند. صحنه آرایهای نویسنده داستان در جنگها و دیگر موارد، از قسمتهای دلکش آن است و شگفت آن که زنان نیز مانند مردان در مبارزات و تلاشها شرکت دارند.

ابومسلم نامه که از نخستین داستانهای عامیانه فارسی است و بعدها بخصوص در دوره صفویان سرمشق قصه پردازان شده است بواسطه جنبه ملی و گیرایش چندان در میان مردم رواج یافته که گویا در قهوه خانه ها و اماکن عمومی و انجمنها بتوسط قصه گوین نقل می شده است و علاوه بر آن که از نظر تحقیقات اجتماعی نکات بسیاری از زندگانی مردم معاصر مؤلف را، از خلال این کتاب، می توان یافت از لحاظ مطالعه در زبان فارسی نیز اثری بسیار سودمندست.

نوشته شدن ابومسلم نامه و نسخه های گوناگون و متعددی که ازین داستان امروز به فارسی و ترکی در دست است و تصویری که از ابومسلم در آنها بدست

داده شده همه از شهرت نام و محبوبیت او در میان مردم حکایت می کند بخصوص که در ابومسلم نامه ها وی طوری معرفی گشته است که ارادتمندان خاندان پیغمبر و شیعیان بدو متمایل می شوند و محبت می ورزند. نمونه ای از محبت مردم را به او ازین جا می توان دریافت که وقتی در دوره صفویه شخصی بنام میرلوحی^۱ کتابی در شرح حال ابومسلم نوشت و دران تصریح کرد که وی دولت عباسی را بنیان نهاده و به خاندان پیغمبرچندان ارادت نورزیده است و از اختلاف روایات در نسب او بحث کرد و اظهار عقیده نمود که سرانجام کیفر اعمال خویش را دیده است، مردم آزرده خاطر شدند و به آزار میرلوحی پرداختند بطوری که ناگزیر جمعی از دانشمندان آن عصر هفده رساله و کتاب به حمایت از او و برای محفوظ داشتنش از اذیت مردم نوشتند که دوتای آنها امروزه باقی است بنام: اظهار الحق و معیار الصدق، صحیفه الرشاد؛ صوفیان آن روزگار نیز ابومسلم را تجلیل می کرده اند.

عجب این که ابومسلم از خراسان کارش بالا گرفت و برخی از ایرانیان او را به درجه پیغمبری رساندند ولی در میان ترکان بمدتی طولانی تر نامش معروف مانده و تجلیل و تعظیم شده است. سرگذشت ابومسلم در میان مردم آسیای صغیر (ترکیه) از دیرگاه معروف بوده است و هنوز نیز رواج دارد. نسخه های رمان ابومسلم به ترکی بیشتر از فارسی است چنان که مثلاً در کتابخانه ملی پاریس نه نسخه از آن به ترکی و چهار نسخه به فارسی وجود دارد و در کتابخانه های استانبول از ترجمه ترکی این داستان تا نوزده نسخه خطی دیده می شود. بعقیده ترکان ابومسلم فردی از قوم ایشان و رسالت تاریخی او انتقام واقعه کربلا بوده است. در ترکیه، در میان نشریه های عامیانه موجود در اکثر دهکده ها می توان دید که چگونه تاریخ با تخیل آمیخته شده و آثاری مانند «انتقام کربلا و قهرمان ترک، ابومسلم خراسانی» را بوجود آورده است.

برخی را عقیده بر اینست که شهرت و رواج داستان ابومسلم در آسیای صغیر بواسطه وسعت فراوان گروه «أخی» ها یا اهل فتوت دران سامان بوده است زیرا

۱. میرلوحی، سید محمد بن سید محمد موسوی سبزواری است که تا سال ۱۰۶۳ ه. ق. زنده بوده است.

این دسته با تبلیغ رمانهای حماسی در میان اصناف و عامه مردم بی سواد نفوذ می کردند و در نظر این طبقات — که در برابر طبقه نخبه و زبده برخوردار مشاغل حقیری داشتند — قهرمان داستان پهلوانی بصورت قهرمانی مذهبی و مدافع مردم در برابر مستبدان و ستمکاران بود از یزید و ابومسلم در محیطهای پیشه وری و صنفی بشکل مظهر دلیری و قهرمانی کامل تجسم یافته و داستانش مشهور شده است. غرض آنکه تنها خونخواهی ابومسلم نبود که مردمان را بر ضد خلفا برمی انگیزت البته انتقام او در بسیاری از این عصیانها تأثیر فراوان داشت ولی اوضاع اجتماعی و سوء سیاست بنی عباس و حکام و مأموران آنان نیز خود زمینه را کم کم چنان آماده کرده بود که هر کس به مخالفت برمی خاست طبقات ناراضی بدو می گرویدند و درین میان استقلال طلبی ایرانیان و کوشش آنان برای ایجاد حکومتی ایرانی در کشورشان، نیز از عوامل مهم و مؤثر بود.

ابومسلم نامه ها

تنها در میان انتقام گیرندگان و قیام کنندگان و دسته های مختلف دینی نبود که ابومسلم شهرت و شخصیتی ممتاز یافت بلکه سرگذشت او مایه داستانهای پهلوانی نیز شد. در دوره های قدیم دو کتاب خاص، ازین گونه، راجع به او نگارش یافته است: یکی اخبار ابی مسلم صاحب الدعوة نوشته ابوعبدالله مرزبانی محمد بن عمران^۲ و دیگری ابومسلم نامه اثر ابوطاهر طرسوسی.

شخصی به نام حافظ فردی صورت منظومی از رمان ابومسلم را پدید آورد و سردار خراسان و نیز علی (ع) و شهدای کربلا و دوازده امام را در اثر خود ستود و بعد از قریب پنجاه سال این کتاب به چاپ رسید. این منظومه که از آن نسخه های خطی فراوان نیز موجودست امروزه در قهوه خانه های ترکیه خوانده می شود و در حقیقت ادبیات عامیانه ای را پدید آورده؛ جزوه های آن در اکثر دکه ها در ترکیه بفروش می رسد و در آن ابومسلم قهرمانی ترک و در پی خونخواهی شهیدان کربلاست.

۲. این کتاب که بیش از یکصد ورق بوده (معجم الادباء ۲۶۹/۱۸) ظاهراً از میان رفته است.

موضوع مطالعه در ابومسلم نامه های فارسی و ترکی چندان اهمیت دارد که در سالهای اخیر کتابی درین باب به زبان فرانسوی نوشته شده و نویسنده در آن به بیان شهرت و شخصیت ابومسلم در روایات فارسی و ترکی داستان پهلوانی مربوط به او پرداخته است. در زبان عربی نیز یکی از نویسندگان معاصر رمانی از سرگذشت ابومسلم نگاشته که به زبان فارسی هم ترجمه شده است.

امید می رود متن فارسی ابومسلم نامه که داستانی شیرین و قابل ملاحظه است — بزودی براساس نسخه های خطی موجود چاپ و منتشر گردد و هموطنان ما بتوانند با مطالعه یکی از رمانهای پهلوانی و کهنه زبان فارسی با شخصیت داستانی ابومسلم، آن گونه که قرنهای عامه مردم او را می شناخته و سرگذشتش را در کوی و بازار می خوانده و می شنیده اند، آشنا شوند.

آئین فتوت و عیاری^۵

در قرون وسطی در بیشتر کشورهای اسلامی مشرق زمین و بخصوص در ایران جمعیت «فتیان» به وجود آمد که دسته «فتوت» نامیده می شد. کلمه فتوت واژه ای عربی است به معنی جوانی و نیز به معنی «هنگام شباب» و «کاری که مناسب اعمال جوانی باشد». این واژه از «فتی» به معنی جوان گرفته شده و گاهی نیز معنی خدمتکار و برده می داده است.

«بدان ای پسر که اگر جوانمردی ورزی اول بدان که جوانمردی چیست و از چه خیزد.. [باید] دانستن بحقیقت چنانکه گفته اند: اصل جوانمردی سه چیز است، اول آنکه هرچه بگوئی بکنی، دوم آنکه راستی خلاف نکنی، سیوم آنکه شکیب را کاربندی... بدان که جوانمردترین عیاران آن بود که او را چند گونه هنر بود: یکی آنکه دلیر و مردانه بود و شکیبا به هرکاری و صادق الوعد و پاک عورت و پاکدل و به کس زیان نکند و زیان خویش از بهر سود دوستان خویش روا دارد و بر بیچارگان ببخشد».

.... نخست آنکه آئین مخصوص ورود به این تشکیلات عبارت بود از بستن یک پیشبند (فوطه) به کمر داوطلب، و این آئین با خواندن خطبه طریقت

به وسیله شیخ و تشریفات مخصوص دیگر انجام می شده است. فتیان لباس و تاجهای مخصوص رنگارنگی هم داشتند که مجموع آنها را «لباس الفتوة» می گفتند و گویا شلوار مخصوص (سروال الفتوة) در نزد آنان بیشتر اهمیت داشته است، بدین معنی که شلوار فتوت در نزد آنها بمنزله خرقة در نزد صوفیه بوده است و این مطلب خود می رساند که پایه فتوت از ایران است زیرا شلوار مختص به آن دسته از اقوام آسیائی است که سوارکاری از جمله آداب و رسوم آنها به شمار می رفته است و شلوار در ایران لا اقل از زمان هخامنشیان متداول بوده در صورتی که اعراب بدان احتیاجی نداشته اند.

دوم — با وجود خشنونتی که داشتند پایبند شرافت و حسن اخلاق و ناموس پرستی و راستگوئی بودند.

سوم — سوگندی که فنی به حق فتوت یاد می کرد با تمام قوا از طرف وی رعایت می شد و برای همگان نیز قابل اعتبار بود.

چهارم — اینان همچنین در اختلافات مردم دخالت می کردند و خود دارای تشکیلات عدلیه بودند و وقتی دست به غارت اغنیاء می زدند وجوهی را که از این راه به دست می آوردند بین فقرا تقسیم می کردند.

«ماسینیون» بحق حدس می زند که این موضوع از تشکیلات صنفی شهر مداین (تیسفون) پایتخت سامانیان آغاز شده است و ضمن یادآوری سایر نکات به این مطلب اشاره می کند که پس از علی بن ابیطالب (ع) سلمان فارسی که زاده ایران بود مهمترین شخصیت مورد علاقه فتیان محسوب می شد. این شخص رابطه خاصی با مداین داشت و در همانجا هم مدفون شد...

در باب فتیان و چگونگی آئین فتوت «فتوت نامه هائی» نیز نوشته شده است. عده ای از نویسندگان و شاعران نیز بخشی از کتابهای خود را به عیاری و فتوت اختصاص داده اند.

ابوعبدالرحمن سلمی (م: ۴۱۲ هجری) قدیمترین نویسنده ای است که رساله ای در باب فتوت پرداخته است. شاگرد او ابوالقاسم عبدالکریم القشیری (م: ۴۶۵) در اثر مشهور خود موسوم به الرسالة فصل جداگانه ای به فتوت اختصاص

داده است. عنصرالمعالی در باب آخر کتاب قابوسنامه در باب جوانمردی سخن رانده است. ابن العربی صوفی معروف (م: ۶۳۸) در الفتوحات المکیه فصلی را به فتوت اختصاص داده است.

خاقانی شاعر نامبردار قرن ششم در قصیده‌ای گوید:

بر فلک شوز تیغ صبح نترس که نترسد ز تیغ و سر عیار
عراقی شاعر شهیر قرن هفتم در غزلی گفته است:

تا هست زنیک و بد در کیسه من نقدی در کوی جوانمردان هشیار نخواهم شد
فریدالدین عطار در فتوت نامه چنین گوید:

الا ای هوشمند خوب کردار بگویم با تو رمزی چند از اسرار
چو دانش داری و هستی خردمند بیاموز از فتوت نکته‌ای چند
چنین گفتند پیران مقدم که از مردی زدندی در میان دم
که هفتاد و دو شد شرط فتوت یکی زان شرط‌ها باشد مروت
نخستین راستی را پیشه کردن چونیکان از بدی اندیشه کردن
اگر اهل فتوت را وفا نیست همه کارش بجز روی و ریا نیست..

آئین عیاری*

کدام آهن دلش آموخت این آئین عیاری
کزاول چون برون آمد ره شب زنده داران زد

زان طره پرپیچ و خم سهل است اگر بینم ستم
ازبند و زنجیرش چه غم آن کس که عیاری کند
حافظ

عیاری یکی از سازمانهای مهم اجتماعی ایران در طی چند قرن بوده است. از آغازپیدایش این راه و رسم خبری نداریم. اما با گمان نزدیک به یقین می توان گفت که سرچشمه آن را در تاریخ ایران پیش از اسلام باید جستجو کرد. کلمه عیاری در بیشتر منابعی که به این گروه اشاره شده با جوانمردی مترادف آمده است. اگر این لفظ را عربی بگیریم معانی آن هیچ با مفهوم جوانمردی نزدیک نیست. گذشته از این از قدیم ترین زمان کلمه عیار به صورت اسم خاص یا صفت محبوب و معشوق در شعر فارسی ذکر شده است. رودکی اسم یا صفت محبوب خود را «عیار» می گوید:

داد پیغام به سرّ اندر عیار مرا

که مکن یاد به شعر اندر بسیار مرا
سپس تعبیرهای «دلبر عیار» و «بت عیار» بارها در آثار سخنوران بزرگ ایرانی می آید و بسیار بعید است که شاعر دلبر خود را با صفتی که معنی «بسیار دونده» و مانند آن داشته باشد و صف کند. مرحوم ملک الشعرای بهار حدس زده است که این کلمه فارسی و به معنی «یار» باشد و به گمان من این حدس بسیار صائب است. کلمه یار در متنهای پهلوی به صورت «ادیار» ثبت است که آن را «اییار» نیز می توان خواند؛ و در هر حال تبدیل «ذ» و «د» به «ی» در تحول زبانهای ایرانی موارد و نظایر بسیار دارد که از آن جمله برای مثال صورت های «آذین» و «آیین» را می توان ذکر کرد. اما این که کلمه را در کتابت با «ع» نوشته اند نیز نظایری دارد. از جمله این کلمه «ایاره» به معنی بازوبند را در بعضی از متنهای قدیم فارسی (مانند متن سمک عیار) به صورت «عیاره» ثبت کرده اند.

در کتاب سمک عبار گاهی کلمه «رفیقی» نیز در ذکر آداب عیاری می آید، چنان که در بیان «شادی خوردن» که از آداب خاص عیاران است یک جا می نویسد: «شادی رفیقی تو خوردم» و این استعمال مؤید حدس فوق است پس حدس بهار، که روانش شاد باد، بیراه نیست؛ بلکه در آن بسیار احتمال درستی می توان داد. برحسب این حدس سازمان «عیاران» سازمانی از همبستگان و یاران بوده است که به آئین خاصی در رفتار و کردار پابند بوده و آن آئین را «جوانمردی» می خوانده اند.

این فرقه در طی سه قرن نخستین تاریخ ایران بعد از اسلام وظایف خطیری را در امور اجتماعی و حتی اداری ایران بر عهده داشته اند. اما در نوشته های تاریخی آن روزگار و دوره های بعد البته به تأثیر و دخالت ایشان بسیار کم اشاره شده است، زیرا که تاریخها همیشه به دستور و فرمان امیران و شاهان یا برای تقرب و گرفتن پاداش از ایشان نوشته شده، و این فرقه با همه اهمیت و نفوذ خود از طبقه محتشمان نبوده اند تا ادیب و مورخ را به ذکر فضایل با هنرهای خود

و دارند. با این حال جسته جسته در کتابهای تاریخی یا، خاصه، در مقامات صوفیان و عارفان بزرگ بارها به ذکر اعمال و افعال این فرقه برمی خوریم. شایسته است که دانشمندان و محققان درباره این سازمان بزرگ اجتماعی که بی شک یکی از عوامل مؤثر برای پایداری ایرانیان در مقابل استیلای بیگانگان بوده است کوشش بیشتری به کار برند تا یک گوشه تاریک از تاریخ حقیقی این کشور روشن شود.

اما اکنون مورد بحث ما تنها اطلاعاتی است که از داستان سمک عیار درباره آئین و راه و رسم این گروه می توان دریافت.

اصول اخلاقی عیاری

۱- رازداری

به این اصل مهم اخلاقی در طی داستان سمک عیار بارها اشاره شده است، هنگامی که شاهزاده خورشیدشاه به خانه سرعیاران پناه می برد از او می پرسد: «جوانمردی چند حد دارد». سرعیاران پاسخ می دهد: «حد جوانمردی از حد فزون است. اما... از آن دو را اختیار کرده اند: یکی نان دادن و دوم راز پوشیدن». سپس سوگند می خورد: «به دادار کرد گار که راز ترا با کس نگوئیم و جان فدای تو کنیم».

۲- راستی

شرط دیگر عیاری و جوانمردی «راستی» است. عیار باید راست بگوید، اگرچه زیان و خطری درپیش باشد. یعنی دروغ مصلحت آمیز هم نباید گفت. یک جا غور کوهی اسیری را به یکی از عیاران داده است تا بکشد. او بروی رحم می کند. اما چون باید نزد غور کوهی باز گردد می اندیشد که: «اگر گوید او را چه کردی نتوانم گویم او را بکشته ام، که دروغ گفته باشم و دروغ گفتن شرط جوانمردان نیست...»

۳- یاری درماندگان

وظیفه اخلاقی عیاران است که چون کسی به پناه ایشان بیاید و یاری بخواهد او را به جان و دل پذیرند و در انجام یافتن مقصود او اگرچه دشوار و پرخطر باشد از هیچ کوششی دریغ نورزند.

۴- عفت

از جمله شرایط جوانمردی عفت است. هیچیک از عیاران و جوانمردان تا آداب زناشوئی انجام نگیرد حتی با دلبر و نامزد خود نمی پیوندند. خورشیدشاه داروی بیهوشی در شراب معشوقه خود مه پری ریخته است. «شاهزاده برخاست و خواست... کام خود را گرفته برود. باز عنان خود را کشیده داشت.» سپس چون مه پری درمی یابد که خورشیدشاه در جامه دختران به مطربی نزد او بوده و او را بیهوش کرده است با خود می گوید: «جوانمردی کار فرمود که من تنها در پیش وی افتاده بودم و در من نگاه نکرد».

۵- فداکاری

عیار باید در راه خدمت به یاران تا حد فداکاری پیش برود. شاهزاده ای به عیاران پناه برده است. سرعیاران که او را پذیرفته است سوگند می خورد: «به دادار کردگار سوگند که رازترا با کس نگوئیم و جان فدای تو کنیم».

۶- بی نیازی

عیار اگرچه کریم است و هرچه دارد در راه رسیدن به مقصود خرج می کند اما هرگز دل بسته جاه و مال نیست. عیاران خود را «ناداشت» می خوانند، یعنی تهیدست و از طبقه فرودستان، و هرگز در برابر کوشش ها و فداکاریهای خود چشم به مزد و پاداش ندارند. سمک عیار به خدمت خورشیدشاه کمر بسته است. یکجا شاهزاده می خواهد در مقابل خدمت های او حکومتی یا املاکی به وی

ببخشد. سمک عیار مردانه این پاداش را رد می کند و می گوید: «من مردی نداشتام. مرا با اقطاع و ولایت چه کار!»
 بنابراین، در مقابل خدمت اجر و پاداش خواستن از آئین جوانمردی و عیاری نیست.

۷- دوست دوست و دشمن دشمن

برای عیاران شرط است که چون با کسی پیمان دوستی می بندند به همه شرایط آن پابند باشند. از جمله آنکه با دوستان او نیز دوست باشند و با دشمنان او دشمن. این شرط را عیاران در طی داستان سمک عیار بارها هنگام سوگند خوردن به یاد می آورند و تعهد می کنند. «همه سوگند خوردند که به یزدان دادار و به نور و به نار، و به قدح مردان و به اصل پاکان و نیکان که با هم یار باشیم و دوستی کنیم و بجان از هم بازنگردیم. و مکر و غدرو خیانت نکنیم، و با دوستان هم دوست باشیم و با دشمنان هم دشمن...»

۸- برادرخواندگی و خواهرخواندگی

چون مراعات عفت از شرایط و لوازم جوانمردی و عیاری است هرگاه یکی از عیاران با دختری یا زنی روبرو می شود که باید با او همراه و همکار باشد نخست آداب برادرخواندگی و خواهرخواندگی را انجام می دهد و این مراسم گذشته از آنکه تعهد صمیمیت و خدمتگزاری است موجب «محرمیت» است.

مقام برادر و خواهرخواندگی بالاتر از رابطه «رفیقی» است. رفیق در مقابل استاد حکم شاگرد دارد و حال آنکه برادر و خواهرخوانده با هم برابرند. یک جا روزافزون هنر بزرگی نشان داده است. سمک عیار به او می گوید: «از من درگذشتی به مردی نمودن... و اگر نه چنان بودی که با تو برادری و خواهری گفته ام، شاید در طریق جوانمردی به دو گونه برآمدن، ترا شادی رفیقی خوردمی. (اما) در محفل عیاران بدین هنر، ترا شاگردم.»

۹- سوگند عیاران

همین که کسی در صف عیاران یا به خدمت ایشان درمی آید باید سوگند بخورد که خیانت نکند، و نیندیشد، و یک دل باشد، و با دوست ایشان دوست باشد، و با دشمن ایشان دشمن، و بی تأویلی (یعنی به هیچ تأویل و بهانه) غدر نکند. عیاران با یکدیگر سوگند می خورند که: «با هم یار باشیم و دوستی کنیم، و به جان از هم باز نگردیم، و مکر و غدر و خیانت نکنیم».

شرایط و صفت عیاری

شرایط عیاری و صفاتی که برای عیار لازم است در طی کتاب جسته جسته آمده است و از حوادثی که رخ می دهد و کارهایی که عیاران می کنند به این نکات می توان پی برد. اما اینجا مناسبتر آن است که این اوصاف را به اجمال از زبان سمک عیار نقل کنیم:

«سمک عیار گفت: ای پهلوان، مردی و جوانمردی ترا سزااست. پنداریم که ما مردیم و عیار پیشه. از ما کاری نیاید،

مردم عیار پیشه باید که عیاری دانند و جوانمرد باشند،

و به شب روی دست دارند،

و عیار باید در حیلست استاد بود و بسیار چاره باشد،

و نکته گوی باشد و حاضر جواب،

سخن نرم گوید،

و پاسخ هر کس تواند داد و درنماند،

و دیده نادیده کند،

و عیب کسان نگوید،

و زبان نگاه دارد و کم گوید.

با این همه در میدان داری عاجز نبود، و اگر وقتی کاری افتاد درنماند.

از این همه که گفتم اگر در چیزی نماند او را مسلم است نام عیاری برخورد

نهادن و در میان جوانمردان دم زدن».

از اینها که بگذریم شرط اصلی عیاری بیباکی و دلاوری است. این جمله به صورت مثل در کتاب مکررمی آید که «عیاری به بددلی نتوان کرد.» و بددلی به معنی بیمناکی و کم جرأتی است. یکی از اشخاص این داستان که «آتشک» خوانده می شود نمونه مردم کم دل که لایق عیاری نیستند معرفی شده است.

سازشبروان

هنگام هنرنمایی عیاران شب است و به این سبب گاهی عیاران را «شبروان» می خوانند. عیار برای انجام مقاصد خود نیازمند ساز و سلیح خاصی است که آنها را «سازشبروان» و «سلاح عیاران» و «یراق عیاری» می خوانند.

کمند افکندن

کند افکندن از لوازم کار عیاران است و عیار باید در این فن استاد باشد.

حیله های جنگی

شرط عیاری زورمندی و نیرومندی تن نیست. سمک مردی حقیر و خرد اندام است چنانکه اگر پهلوانی «دست بروی زند بر زمین پخش گردد». اما عیار باید در میدان داری عاجز نباشد. بنابراین کم زوری را با حیله و تدبیر جبران می کند، زیرا که «عیار باید بسیار چاره باشد».

مقام اجتماعی عیاران

اسفهلار

استاد یا سرجوانمردان و عیاران منصب «اسفهلاری» دارد. در اوایل داستان آنجا که کسی شغال پیل زور و سمک عیار را به خورشید شاه معرفی می کند

می گوید: اختیار کلی ولایت شاه دارند و اسفهلار شهرند.
 بازداشت اشخاص و ضبط اموال و مجازات ایشان از جمله وظایف اسفهلار
 شهر است: «ارمنشاه بفرمود تا خمار و فرزندان او را بگیرند و سرای او غارت
 کنند. اسفهلار کانون با چند سرهنگ و خدمتگار روی به سرای خمار نهادند و
 خمار را با هردو پسران وی بگرفتند و خانه وی غارت کردند.
 بنابراین وظیفه «اسفهلاری» برخلاف آنچه از لفظ آن برمی آید مقام و
 منصب لشکری و جنگی نیست بلکه بیشتر شغل اداری و کشوری شمرده می شود
 و تقریباً معادل منصب «شهربانی» امروز است.

جنبه بین المللی

عیاران تعلق به شهر و کشور معینی ندارند و بیشتر به آداب و صفات و تعهدات
 خود پایبند هستند. وقتی دو کشور چین و ماچین با هم در جنگ اند عیاران دو
 کشور همکاری می کنند و جوانان ماچین شادی سمک عیارچینی می خورند و به
 خدمت او می شتابند، یا سمک در شهر ماچین دوستان و رفیقانی می یابد که به
 خدمت او کمر می بندند. بنابراین در آئین عیاری ملیت و وطن دخالت ندارد.

محمد جعفر محبوب

سیری در تاریخ فتوت^{*}

شیخ ابو عبدالله محمد بن ابی المکارم معروف به ابن معمار حنبلی بغدادی، که ظاهراً قدیم‌ترین کتاب فتوی که در دست داریم از اوست، در کتاب خویش موسوم به کتاب الفتوة چنین می‌گوید: «و اما در سنت، اخباری در باب فتوت وارد شده است و گزیده‌تر آن‌ها آن است که حضرت امام جعفر صادق (ع) آن را از پدرش و سرانجام از جدش روایت کرده است و گوید رسول خدای (ص) گفت جوان مردان امت مرا ده علامت است. گفتند ای رسول خدای آن علامت‌ها کدام است؟ فرمود: راست‌گویی و وفای به عهد و ادای امانت و ترک دروغ‌گویی و بخشودن بریتیم و دست‌گیری سائل و بخشیدن آنچه رسیده است و بسیاری احسان و خواندن مهمان و سر همه آن‌ها حیاست.»

یکی دیگر از مدارک معتبر و متقدم در باب فتوت کتاب گران قدر قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کی کاووس بن اسکندر بن قابوس است که مؤلف آخرین باب آن (باب چهل و چهارم) را در آیین جوان‌مرد پیشگی پرداخته و به اشباع و تفصیل در آن سخن گفته است چنان که هیچ یک از باب‌های چهل و چهارگانه کتاب بدان درازی نیست و چون قابوس‌نامه بارها به طبع رسیده و در دست رس همگان

است نقل گفتار عنصرالمعالی را در این مقدمه روی نیست، لیکن تعریفی را که وی از جوانمردی کرده است می آوریم:

«... گفته اند اصل جوانمردی سه چیز است: یکی آن که هرچه گویی بکنی و دیگر آن که خلاف راستی نگویی، سوم آن که شکیب را کاربندی؛ زیرا که هرصفتی که تعلق دارد به جوانمردی به زیر آن سه چیز است. نکته قابل ملاحظه در این باب از قابوس نامه آن است که مؤلف برای هر طبقه از مردمان شرایطی خاص برای جوانمردی قرار داده است: جوانمردی عیاران و سپاهیان دیگر است و جوانمردی بازاریان دیگر. صوفیان برای احراز فتوت شرایطی غیر از این دو طبقه دارند و انبیاء علیهم السلام بیش از هر کس و هر طبقه در فتوت پیش رفته اند و فتوت ایشان برتر از همه است و تمامی جوانمردی ایشان راست.

برای مثال، در شرح جوانمردی عیاران و سپاهیان گفته است:

«بدان که جوانمردی عیاری آن بود که او را از آن چند گونه هنر بود: یکی آن که دلیر و مردانه و شکیبا بود به هرکاری و صادق الوعد و پاک عورت و پاک دل بود و زیان کسی به سود خویش نه کند و زیان خود از دوستان روا دارد و بر اسیران دست نکشد و اسیران و بیچارگان را یاری دهد و بد بدکنان از نیکان باز دارد، و راست شنود چنان که راست گوید و داد از تن خود بدهد و بر آن سفره که نان خورد بد نکند و نیکی را بدی مکافات نکند و از زنان ننگ دارد و بلا راحت بیند. چون نیک بنگری بازگشت این همه هنرها بدان سه چیز است که یاد کردیم...»^۱

از توضیحات صاحب قابوس نامه چنین برمی آید که در عصر او و پیش از آن، فتوت به صورت دستورهای عملی اخلاقی در میان طبقات گوناگون جامعه راه یافته بود، و هر یک از آنان می کوشید در کار خود جوانمرد باشد و اصول فتوت را مراعات کند و به همین سبب است که اریک سوی پهلوانان و ورزش کاران و زورگران و سپاهیان و عیاران خویشان را جوانمرد می خوانند؛ و از سوی دیگر

پیشه‌وران و بازاریان آداب و رسوم و دستورهای برای جوان‌مردی خاص خویش دارند و صوفیان و خانقاه‌نشینان هم در دستگاه خود راه و رسم جوان‌مردی را مراعات می‌کنند و آن کس را که در رعایت آن آداب کوشاتر و کامل‌تر باشد در فتوت برتر از دیگران می‌شمارند؛ در صورتی که در ظاهر این طبقات با یکدیگر پیوستگی و همانندی ندارند و قدگانی مادی و معنوی هر یک از آنها پایه و اساسی غیر از طبقه دیگر دارد.

در طول تاریخ نیز بارها اتفاق افتاده است که کار فتوت یکی از این طبقات بیش‌تر بالا گرفته و مردم بدان اقبال کرده‌اند؛ وقتی عباران در ناحیه‌ای روی کار می‌آمدند و قوتی می‌گرفتند، جوان‌مردی عیاری و پهلوانی و سپاهی‌گری بر سر زبان‌ها می‌افتاد و داستان‌ها از سیرت و اخلاق این گروه پدید می‌آمد (چنان که در جوامع الحکایات عوفی حکایت‌های بسیار از جوان‌مردی یعقوب لیث نقل شده است) هنگامی که جامعه ثبات و آرامش و امنیت می‌یافت و وضع اقتصادی صنعت‌گران و پیشه‌وران و بازاریان رو به بهبود می‌رفت، کتاب‌های فتوت نیز بیش‌تر این جنبه را مورد توجه قرار می‌دادند و در عمل نیز لنگرها و مراکز اجتماع کسانی که از طریق پیشه‌وری و داد و ستد امرار معاش می‌کردند و خود را جوان‌مرد می‌خواندند رونق می‌گرفت و آداب و تشریفات مجلسی فتوت رایج می‌شد و در همان حال که فتوت عامه مردم به اقتضای تغییر اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هر روز گونه‌ای دیگر به خود می‌گرفت، فتوت صوفیان نیز با همان عفت و ایثار و مکارم اخلاق که معهود آن است در میان این گروه ادامه می‌یافت.

پیوستن الناصر لدین‌الله به گروه جوان‌مردان و دربر کردن سراویل فتوت در جزء وقایع بسیار بزرگ و قابل ملاحظه تاریخ فتوت، بلکه بزرگ‌ترین حادثه آن است. البته بحث در باب علت‌هایی که این خلیفه لایق و مقتدر و هوش‌مند را وادار به پیوستن به خیل جوان‌مردان کرد، در این مختصر نمی‌گنجد. لیکن اشارت به دو نکته در این مقام خالی از فایده نیست: نخست آن که ناصر به کار و کردار جوان‌مردان به چشم تحسین می‌نگریست و نشانه زدن با کمان گروه و

بازی در حمام (چاله حوض بازی) و دیگر کارهای جوان مردان و ورزش پیشگان را دوست می داشت؛ دوم این که ناصر با دوراندیشی خاص خویش به نفوذ جوان مردان و آیین جوانمردی در جامعه اسلامی پی برده بود و می دانست که اگر خود او به خیل جوان مردان پیوندد، خواه ناخواه پیر و مرشد و رئیس این طایفه خواهد شد و جوان مردان — که خلیفه را نیز برادر طریقت و یکی از هم مسلکان خود می دانند — به رایگان و بی هیچ مزد و منتی در راه استحکام پایه های دولت عباسی خواهند کوشید و بدین ترتیب انحطاطی که در دست گاه خلافت راه یافته است برطرف خواهد شد و عباسیان قدرت و نفوذ گذشته را به دست خواهند آورد.

این ملاحظات و شاید بسیاری علت های دیگر ناصر را برانگیخت که خویشتن را به گروه جوان مردان وابسته سازد. ابن معمار در کتاب الفتوة می نویسد: «وقتی خلافت به سید و مولای ما امیرالمؤمنین امام ناصر لدین الله رسید، به چشم عنایت در کار و کردار این گروه نگر بست و پس از جست و جو و تحقیق کامل بزرگ جوان مردان شیخ زاهد صالح عابد سعید عبدالجبار بن صالح بغدادی را که خدایش بیامرزد برگزید و به دست او سراویل فتوت پوشید و به جوان مردان پیوست.»

در حقیقت نیز پیوستن الناصر لدین الله به خیل جوان مردان امری حساب شده و توأم با دوراندیشی و روشن بینی بود، چه وی خویشتن را به حقیقت جانشین رسول اکرم (ص) و امیرمؤمنان می دانست و می دید که شیرازه امور ممالک اسلامی بر اثر تشتت و اختلاف در حال گسیختن است. شام را سپاهیان عیسوی اروپایی تهدید می کنند و تصرف مصر نیز مورد نظر آنهاست. افریقای شمالی (افریقیه) در دست بنی عبدالمؤمن است و آنان نیز دعوی خلافت دارند. اندلس مانند همیشه در معرض خطر هجوم و جنگ اروپاییان است و عراق — مقرر خلافت — هدف مطامع دولت اصلی سلجوقیان و خوارزم شاهیان است. از این روی، وی با پیوستن به جوان مردان خواست یک دلی و اتحادی تازه در کشورهای اسلامی پدید آورد، و روحی نو در کالبد خلافت اسلامی بدمد و آب

رفته را به جوی باز آورد و بغداد را — مانند گذشته — مرکز جهانی سیاست شرق و تمام شهرهای اسلام سازد و بدین سبب به دست شیخ عبدالجبار سراویل فتوت پوشید. پس از آن خاص و عام بدین آیین گرویدند و پادشاهان نواحی مختلف خواستار ورود در جمع جوان مردان شدند و ناصر رسولانی نزد ایشان گسیل داشت تا به نیابت او ایشان را لباس فتوت پوشانند.

کار فتوت، بدین ترتیب پیش می رفت و هر روز گروهی تازه بدان می پیوستند و این آیین در میان صنف های پیشه وران و سپاهیان و مردم شهرنشین بیش از پیش گسترده می شد و شاخه ها و شعبه های بسیار از آن پدید می آمد و هر صنف و دسته ای اصول آن را با کسب و راه معاش یا روابط اجتماعی افراد آن با یک دیگر منطبق می ساختند، به طوری که در قرن های ششم و هفتم — تا روزگار الناصر لدین الله خلیفه عباسی — در تمام شهرها لنگرها و مراکز فراهم آمدن جوان مردان دایر بود و رونق و جلال فراوان داشت. لیکن همین پدید آمدن شاخه ها و شعبه ها و بیوت و قبایل در آیین جوان مردی و اختلاف مذهب گروه های گوناگون جوان مردان گاه به حوادثی منجر می شد و آنان را با یکدیگر روبه رو می ساخت و بعضی اوقات کار به نزاع و کشت و کشتار و نهب و غارت و خون ریزی و آتش سوزی می کشید.

پس از تجدید فتوت، ناصر منشوری تازه برای سران احزاب جوان مردان صادر کرد. این منشور انشاء مکین الدین ابوالحسن محمد بن محمد مقدادی قمی کاتب دیوان انشاء بود. در این منشور احکام فتوت عام و آداب و حدود آن تعیین شده است.

متن این منشور را دکتر مصطفی جواد در مقدمه خود به کتاب الفتوة ابن معمار (ص ۶۴ به بعد) از روی نسخه خطی المناقب العباسیه والمفاخر المستنصریه از علی بن ابوالفرج بصری، نسخه محفوظ در کتابخانه ملی پاریس، نقل کرده است. در این منشور نخست گفته شده است که آنچه در آن تردید نیست این است که اصل فتوت و منبع و مطلع آن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و تمام محاسن و آداب فتوت را از وی نقل می کنند و تمام بیوت و قبایل فتیان خود را بدو منسوب می دارند و برادری جوان مردی را تقلیدی از برادری و برادرخواندگی آن حضرت

با رسول اکرم (ص) می دانند و آن حضرت با وجود کمال جوانمردی و داشتن برتری های بسیار، حدود شرع را در هر حال و هر مرتبه رعایت می کرد و مجازات مناسب را در حق جنایت کاران از هر طبقه که بودند اجرا می فرمود و در این کار فرمان برداری از خدای تعالی و اقامت حدود وی و رعایت نظام شرع را در نظر داشت و این گونه کارها را به طور علنی و در برابر روی یاران پاک رسول به انجام می رسانید و هرگز شنیده نشده است که کسی آن حضرت را در باب نحوه برپا داشتن حدود و اجرای مجازات های شرعی سرزنش کرده یا بر او طعنه زده باشد و اینک اخلاق شریف و سجایای کریم او شایسته آن است که مورد تقلید و پیروی قرار گیرد و تمام کسانی که شرف آیین فتوت را به رفاقت خلیفه وقت الناصر لدین الله در یافته اند باید بدانند که هر کس از رفیقان کسی را که خداوند تعالی از کشتن او نهی فرموده و ریختن خون وی را حرام مقرر داشته است به قتل برساند و خونی را که شرع محفوظ داشته بریزد، در زمره کسانی درمی آید که خداوند تعالی در حق ایشان فرموده است: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَعَزَّآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»^۲ هر کس که به عمد مؤمنی را بکشد سزای او جهنم است و جاوید در آن بخواهد ماند. چنین کسی اگر جرمش شناخته آید و محقق شود در حال از دایره جوان مردان بیرون خواهد رفت و او که به کارهای واجب فتوت پرداخته است از میان رفیقان طرد خواهد شد. آن گاه در منشور به کسانی پرداخته شده است که چنین کسی را پناه دهند یا پنهان سازند یا در این کار او را یاری کنند. در باب ایشان نیز گفته شده است: کسی که رانده شده شرع را پناه دهد، او نیز گم راه است و رسول علیه السلام فرمود: کسی که پدیدآورنده حادثه ای را پناه دهد لعنت خدای و فرشتگان و همه مردمان بر او باد و هیچ حادثه ای در عدوان و ظلم بزرگ تر از قتل نفس نیست و هیچ گناهی از نظر سنگینی بار گناه و مجازات عظیم تر از آن نتوان یافت و جوان مرد، هرگاه جوان مردی از حزب خود را کشت فتوت او ساقط می شود و قصاص کردن او بنابر گفته خدای تعالی در آیت قصاص واجب می آید و سپس نص آیه قصاص را به تمامی نقل کرده است.

سپس به اصل مطلب، یعنی حمه بر عوانان و متعلقان دیوان خلافت و مقاومت در برابر ایشان می‌پردازد و در این باب چنین گوید:

به هر یک از رؤسای احزاب فتوت یک نسخه از این منشور داده شد که در آن شهادت سی‌تن از عدول بغداد نیز ثبت شده بود و از هر یک از آنان در زیر منشور تعهد گرفته شده بود که مضمون منشور را که عمل بدان «از نظر شرع و از نظر آیین فتوت» واجب است اجرا کنند و اگر آن را اجرا نکردند یا کاری به خلاف آنچه در این منشور تعیین شده است اتفاق افتاد جبران آن بر عهده ایشان باشد و آنان در آن کار مسؤول و مستحق مجازاتی باشند که صاحب حزب درباره ایشان تعیین می‌کند.

در سال ۶۵۶ دولت عباسیان سقوط کرد و بغداد به دست لشکریان هلاکو افتاد و آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله به قتل رسید. این حادثه موجب رکود و فترتی در کار فتوت شد. چند سال بعد یک دولت صوری عباسی در مصر ظاهر شد و فتوت نیز با آن از نو ظهور کرد. در روز عید فطر سال ۶۵۹ سلطان الملک الظاهر بیبرس البندقداری پادشاه مصر و شام در رکاب خلیفه المستنصر بالله دوم سوار شد. آنان با چتر و سایه بان شاهی به بیرون شهر قاهره رفتند و نماز عید را بگزارند و خلیفه، برای تجلیل از الملک الظاهر در خیمه سلطان حضور یافت و در برابر بزرگان و امیران کشور، وی را سراویل فتوت پوشانید. مفضل بن ابی الفضائل درباره تشریف الملک الظاهر به فتوت چنین توضیح داده است: «سلطان بیبرس خود را برای سفر به شام آماده می‌ساخت. وی در نوزدهم ماه رمضان رغبت خود را به پوشیدن کسوت فتوت ابراز داشت و خلیفه، پیش از سفر وی به شام او را لباس فتوت پوشانید. و نسبت او در فتوت از امام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه است».^۳

در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نیز سرجنابان محله‌ها و پاتوق‌داران و

۳. النهج السدید ۸۴ - ۸۵ و نسخه خطی کتاب خانه ملی پاریس به شماره ۴۵۲۵، ورق ۷ و نیز مفرج الکروب، نسخه خطی شماره ۱۲۰۲ همان کتاب‌خانه، ورق ۴۱۲ به نقل دکتر مصطفی جواد در مقدمه کتاب الفتوة ابن معمار.

داشت مشدی ها و کدخدایان صنف های گوناگون، و ریش سفیدانی که جوانی را به ورزش و زورخانه کاری و برپا داشتن اصول فتوت گذرانیده و اعتبار و آبرویی به دست آورده اند، و در دوران های قدیم تر، کلوها و پیش از آن اسفهلاران (که صریحاً گفته شده است از عیارانند) حفظ نظم شهر را برعهده داشتند و مخصوصاً در موقع اتفاق افتادن وقایع فوق العاده مانند مرگ شاه وقت، هجوم دشمن، بروز قحطی و سیل، پیدا شدن ناامنی و مانند آن ها همواره دولت ها از این گروه کمک می گرفته اند. البته طرف مقابل، یعنی مخالفان دولتی که روی کار است و مهاجمان و مانند آن ها نیز از یاری سرجنبانان هر شهر بی نیاز نبوده و نخست کدخدا را می دیده و آن گاه ده را می چاپیده اند.

از قدیم ترین دوران ها تا نخستین روزهایی که نیروهای انتظامی لشکری و کشوری (سپاهیان ژاندارم و پلیس) منظم و مسلح و مجهز پدید آمدند، همواره حفظ نظم شهر به عهده همین گونه جوان مردان بوده، و نه تنها خدمت های بزرگ بر دست ایشان رفته و بعضی از آنان مانند یعقوب لیث توانسته اند استقلال از دست رفته ملتی را بدست آورند، بل که خیانت های بزرگ نیز به دست ایشان صورت گرفته است. در تمام نقطه های تاریخ ایران هم دست یکی از این گونه پهلوانان و عیاران یا پهلوان و عیار نمایان در کار و پای ایشان در میان بوده است.

خلاصه این بحث آن که از نیمه قرن هفتم و سقوط بغداد (۶۵۶ ه. ق.) به بعد، فتوت به صورت یک تشکیلات رسمی سیاسی و اجتماعی از بین رفت. جوان مردان حرفه ای یا عیاران میدان فعالیت خود را منحصر به محیط زندگی خود ساختند: کوچک ترین ایشان فقط در محله ای که در آن می زیست فعالیت داشت و بزرگتران در چند محله، یا شهری که مسکن ایشان بود، یا حداکثر ولایت و ایالتی که در آن می زیستند فعالیت داشتند و حتی در هنگامی که به حکومت می رسیدند هم حکومتشان صورت محلی و ناحیه ای داشت. از نیمه قرن هفتم به بعد، جنبه اخلاقی و اجتماعی آیین فتوت بر جنبه سیاسی آن می چربد و اکثریت جوان مردان را نه عیاران و جنگ آوران، بل که هنرمندان و صنعت گران و

پیشه‌وران تشکیل می‌دهند و اگر تا نیمه قرن هفتم جوانمردان در میدان‌های جنگ و هنگام روبرو شدن با جانوران درنده، یا در عیاری و شب‌روی و کمندافکنی و بریدن نقب‌ها و به دام افکندن حریفان و ارائه ضرب شست و عرض هنر و نشان دادن بازوی سرپنجگی و کار فرمودن کاردها و خنجرهای گوناگون جوان‌مردی خویش را به اثبات می‌رساندند، از آن به بعد سنگرها، محل اجتماع جوانمردان، مجلس‌های مهمانی و نیز نحوه سلوک با خلق خدا و شاد داشتن دل مردم و دست‌گیری از حاجت‌مندان میدان نمایش مراتب فتوت و رسیدن به مقامات عالی در آیین جوانمردی است.

از روزگار زندگانی شیخ اجل سعدی به بعد است که در نظر داشتن راه و رسم جوان‌مردان و آشنا بودن با اصول فتوت و مراتب و مقامات آن به آثار ادبی معنی و مفهومی خاص می‌دهد و معنی اصلی آن را روشن‌تر می‌سازد:

جوان‌مردی را در جنگ تاتار جراحی هول رسید. کسی گفت فلان
بازرگان نوش دارو دارد. اگر بخواهی باشد که دریغ ندارد. گویند آن بازرگان
به بخل معروف بود.

گر به جای نانش اندرسفره بودی آفتاب تاقیامت روز روشن کس ندیدی در جهان
جوان‌مرد گفت: اگر نوش دارو خواهم، دهد یا ندهد؛ و اگر دهد، منفعت
کند یا نکند؛ باری خواستن از او زهر کشنده است.

هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی...
این گونه رفتار، جز از کسانی که آئین جوان‌مردی را پذیرفته اند سر نمی‌زند.

کامل مصطفی شیبی

فتوت و تشیع*

لفظ فتی (جوان — جوانمرد) در هشت موضع قرآن آمده است و از آن مردانگی و جوانمردی اراده شده است.

چنانکه زهد از تشیع سرچشمه گرفته بود بهمان گونه فتوت نیز از تشیع ریشه گرفت و زادگاه نخستین هردو کوفه بود و این امری است کاملاً موافق فلسفه و علل حوادث تاریخی زیرا کوفه در آن عصر مرکز ستمگری و بیداد و سرکشی و گرسنگی و ترس بود. عکس العمل طبیعی این وضع آن است که مردانی متصف به سبکروحي و پهلوانی و از خود گذشتگی در راه دیگران و دفاع از بیچارگان و مستمندان و گرفتن دست ستمدیدگان از آن گونه شهرها برخیزند.

• از نویسندگان متأخر سه تن درباره فتوت (جوانمردی) کتاب نوشته اند: دکتر ابوالعلاء عفیفی و دکتر مصطفی جواد و استاد عمر دسوقی... از پیشینیان نیز درین موضوع کتابهایی نوشته اند. ابوالعلاء عفیفی به کتابی که عبدالرحمن سلمی درین باره نوشته است اشاره کرده است... ما نیز به کتابهای خطی بسیاری درین موضوع برخوردیم هم چنین از رساله فتوت نامه سلطانی تألیف حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰ هـ. ۵ — ۱۵۰۴ م) که در موزه بریتانی بشماره ۲۲۷۰ ثبت شده است اطلاع یافتیم نیز از مدارک و مآخذ دیگری مواد اصلی این بخش را فراهم آوردیم و بستگی آن را بتشیع ذکر نمودیم.

از کتاب همبستگی میان تصوف و تشیع. ترجمه علی اکبر شهابی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

فتوت در بغداد

ازین پیش گفتیم که شاطر پیشگان همان جوانمردان (فتیان) بوده‌اند و این اختلاف در اسم در نتیجه انتقال جنبش و حرکات گوناگون از کوفه و سایر شهرها به بغداد پایتخت جدید خلافت عباسیان بوده است. این شاطر پیشگان بغداد در آئین و مراسم جوانمردی از جوانمردان کوفه پیروی میکردند و آن را بصورت منظم و دسته‌های مرتبی درآوردند چنانکه عیاران و شاطران بغداد را مقام و درجه‌یی مخصوص در دستگاه خلافت بود. دکتر علی وردی عقیده دارد که آنان پایه و سابقه جنبش مشهور فتوت بودند.^۱ مقصودش از جنبش مشهور فتوت، جوانمردی زمان الناصر لدین الله خلیفه عباسی است که در سال ۶۰۴ هـ. ۱۲۰۷ م. آن را علنی کرد و بآئین فتوت رسمیت داد. دکتر وردی اضافه میکند که این گروه عیاران هدفشان «جنبش اجتماعی» بود بمنظور همراهی با طبقه بینوایان پیش از آن که قانون عالی اخلاقی زمان ناصر لدین الله در سال ۶۰۴ هـ. ۱۲۰۷ وجود یافته باشد.^۲

جوانمردان در بغداد جامه‌یی خاص داشتند، مانند جامه پیشینیان خود در کوفه جز اینکه جامه آنان در بغداد پیراهن بلندی بود که عیار یا شاطر (جوانمرد) میان خود را با آن می بست^۳ هم چنین دکتر وردی گفته است که در سال ۹۱۷ هـ. ۸۱۲ م. عیاران برای خود دسته بندی و گروههای منظمی ترتیب دادند بطریق ده دهی، بر هر دسته ده نفری یک «سرهنگ» و بر هر ده سرهنگ یک «نقیب» و بر هر ده نقیب یک «فرمانده» و بر هر ده فرمانده یک «امیر» فرمان می داد. لفظ فتی (جوانمرد) در میان عیاران رواج داشت. یکی از شاعران این فرقه گفته است:

و يقول الفتی: — اذ اظعن الطعنة — خذا من الفتی العیار

هرگاه جوانمرد نیزه خود را بدشمن فرود آورد، میگوید: بگیر آن را از دست

۱. تاریخ اقتصادی عراق در قرن چهارم ص ۸۷.

۲. همان کتاب، همان صفحه.

۳. همان کتاب ص ۶۸.

جوانمرد عیار.

ازین نمونه و نظایر آن معلوم میگردد که مفهوم دو لفظ: فتی و عیار در اصل یکی بوده است ولی اوضاع و احوالی که فتوت کوفه را فرا گرفته بود و آن را بصورت نوعی از پهلوانی آمیخته با نمونه های اخلاقی و از خود گذشتگی درآورده بود، در بغداد دگرگون شد و بصورت دیگری درآمد. آن هدف عالی کوفه در بغداد بقالب دسته ها و جمعیت هایی ریخته شد که قصدشان «نهب و غارت دکانها و بازارها و خانه های ثروتمندان بود»

دکتر وردی هم چنین باین نکته برخورده است که: «ریشه های جنبش در طبقات محروم و ستم دیده پیدا شد تا از ثروتمندان انتقام خود را بگیرند».^۴ این فرصت برای جوانمردان هنگامی پیش آمد که میان امین و مأمون نبرد واقع شد. «در آن وقت شماره عیاروان به پنجاه هزار تن میرسید، همه آنان جامه مخصوصی می پوشیدند که از دیگران ممتاز میشدند».^۵

فتوت در بغداد با اینکه بیشتر جنبه عملی داشت و از افکار فلسفی و تمایلات مسوفیانه خود را بدور میداشت، معهذا دارای رسوم و آئینی بود که شایستگی این اسم را داشت از آن جمله اینکه: «جوانمرد نباید زنا کند، نباید دروغ گوید و بد در حفظ نوامیس بکوشد و پرده عفاف زنی را پاره نکند».^۶

در آغاز قرن سوم هجری فتوت در بغداد چنان نظم و رونقی یافته بود که مورخان چند تن از قضات را جزء جوانمردان ذکر کرده اند.

بعقیده ماسینیون فتوت بغداد در آغاز قرن سوم بهمان روش و شیوه قرن دوم بود یعنی هنوز در میان جوانمردان بردباری بر شکنجه و آزار رواج داشت...

ماسینیون چنین نوشته است: «چه بسا که برخی از جوانمردان افتخارشان صبر بر آزار بود»^۷ ابن عربی درین باره از ابی السعود نقل کرده است که: «مرد

۴. تاریخ عراق اقتصادی ص ۸۲ - درباره لباس و نظامات عیاران به مروج الذهب ۳۰۷/۲ مراجعه شود.

۵. همان کتاب همان صفحه.

۶. تلخیص ابلیس ص ۴۲۱.

۷. مجموعه اسناد درباره تصوف اسلامی، از ماسینیون ص ۶۹.

کسی است که چهل روز بنشیند و غذا نخورد»^۸ و از دیگری چنین آورده است: «مرد کسی است که خوراک چهل روز را در یک بار بخورد»^۹.

در دنبال مطالب یاد شده شایسته است این نکته را نیز در اینجا اضافه کنیم که: در گروه جوانمردان «پوشاندن جامه مخصوص بکسی که داخل فرقه فتوت میشد مانند پوشاندن خرقة مخصوص بود بکسی که اراده داشت در حلقه صوفیان وارد شود»^{۱۰}...

فتوت در بغداد بهمین شیوه عملی ادامه داشت تا آنکه کم کم دارای شأن و مقام خاصی شد. قاضی تنوخی نوشته است که: «عیاران در بغداد بسال ۳۵۰ هـ. ۶۹۱ م. شورش کردند و علت آن کشته شدن مردی علوی بود»^{۱۱} از این خبر ارتباط فتوت بغداد به تشیع روشن میشود. مؤید این معنی که ریشه تشیع در فتوت بغداد وجود داشت آن است که در شام فرقه‌یی از اهل فتوت پیدا شده بودند که نام «نبویه» بر خود گذارده گرایشی به فتوت داشتند و خود ناصر به تشیع و مذهب امامیه علاقه مند شده بود. جمعی از اطرافیان او را ترغیب کردند که در سلک «جوانمردان» درآید و مردی را بنام عبدالجبار بن یوسف بن صالح که دارای پیروانی بسیار بود در نزد خلیفه حاضر کردند و با وی پسرش شمس الدین «علی» و دامادش یوسف عقاب و ندیمان خلیفه در مجلس حضور یافتند. پس عبدالجبار جامه فتوت را زیب پیکر خلیفه کرد و بوی گفت که: آن جامه را شیخش بوی پوشانیده و به شیخ از فلان و فلان رسیده است تا اینکه به علی بن ابی طالب رضی الله تبارک و تعالی عنه منتهی میشود.^{۱۲}*

۸. رسائل ابن عربی (کتاب تراجم ص ۴۷).

۹. همان کتاب، همان صفحه.

۱۰. تلخیص ابلیس، ص ۴۲۱.

۱۱. انوار المحاضرة، ص ۴۸.

۱۲. فتوت ص ۵۳.

* موضوع پوشیدن جامه جوانمردی منحصر به ناصر نشد بلکه سایر ملقا و سلاطین نیز پوشیدن آن جامه از ناصر پیروی کردند (رجوع شود به کتاب فتوت ۸۱ - ۸۵) از خلفایی که لباس جوانمردی پوشید مستنصر بالله عباسی است که پس از سقوط بغداد بدست هلاکوبسوی مهر گریخت و سال ۶۵۹ بدانجا رسید. در مهر

موضوع مهم در اینجا ذکر سلسله سند فتوت است که از جوانمردی به جوانمرد دیگری منتقل شده تا به شیخ عبدالجبار رسیده است. درین موضوع رنگ و اثر خراسانی و ایرانی بخوبی نمایان است، در واقع این حفظ سلسله و رساندن آن به اصل و مبدأ قدیمی نماینده اندیشه ایرانی است که در زنده کردن مجد و بزرگی قدیم خود بهر وسیله بی دست میزد. آنچه تأیید این معنی را میکند آن است که نام ابومسلم خراسانی و سلمان فارسی در سلسله فتوت دیده میشود. شایسته است در اینجا سلسله منظمی را که ابن معمار نقل کرده است ذکر کنیم: «و سلسله فتوت به الناصر لدین الله — درود خدا بر او باد... بدین گونه منتقل شد: از شیخ عبدالجبار، از ابن دغیم از عبید بن مقیره از عمر رهاص از ابوبکر بن جحیش از حسن بن ریان از بقاء بن طباخ از نفیس بن عبیدالله از شریف ابوالقاسم بن ابوحبه از عمر بن البن از ابوالحسن صوفی از مهنا علوی از ابومسلم خراسانی از ملک کانجار [ظاهراً: کانجار — مترجم] (کاليجار) فرزند بردویل از روزه (ظاهراً روزه — مترجم) فارسی از بهرام دیلمی از حافظ کندی از علی نوبی از عمر طائی از عون ضائی از اشج بصری از سلمان فارسی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم».^{۱۳}

مردم بوی بیعت کردند و سلطان ظاهر برای او لشکری فراهم ساخت تا بغداد را از دست مغول باز گیرد. پیش از آنکه خلیفه حمله خود را آغاز کند «سلطان پوشیدن جامه جوانمردان رغبت کرد و پیش از سفر خلیفه جامه را بوی پوشانید. نسبت فتوت به امام علی کرم الله وجهه میرسد...» نقل از نهج السدید فی ما بعد تاریخ ابن العمید تألیف مفضل بن ابی الفضائل... به تحقیق بلوشیه در مجله *Patralogia Orientalis* مجلد ۱۲ — پاریس ۱۹۱۱ ص ۴۲۳ چنان پیداست که فتوت تا سال ۷۱۶ در مصر ادامه داشت و بر اهمیت آن افزوده شده بود...

۱۳. فتوت ابن معمار ص ۱۴۸.

در نهج السدید سلسله این پیوند بدین گونه آمده است:

«... و نسبت فتوت از امام علی بن ابی طالب کرم الله وجهه به سلمان فارسی میرسد و از سلمان به علی تونی و از او به حافظ کندی به عوف غسانی به ابومعز نقیب به ابومسلم خراسانی به هلال نبهانی به جوشن فزاری به امیر حسان به ابوالفضل قرشی به سرهنگ شبل ابوامکارم به فضل رقاشی به ابوحسن نجار به ملک کانجار (کاليجار) به روزه فارسی به امیر و هزان به سرهنگ دیس «؟» به مهنا علوی به علی صوفی به

در نتیجه ستمکاری بنی امیه فقرچنان بر خراسان چیره شده بود که همه مردم دچار خواری و گرسنگی و بیچارگی شده بودند. این نابسامانیها موجب شد که در خراسان نیز مانند کوفه جمعی از جوانان و جوانمردان برای دفاع از ضعیفان بپاخیزند و بصفت از خود گذشتگی و فداکاری در راه عدل و انسانیت متصف شوند، از اینرو جای شگفت نیست که از عبدالله بن مبارک، بشنویم که میان جوانمرد و قاری قرآن فرقی وجود ندارد، عبدالله عقیده داشت که فرق میان جوانمردی و قرائت قرآن آن است که: «از قرائت قرآن توجه بسوی خداوند مقصود است و از فتوت توجه بمردم و ستایش آنان»^{۱۴}

غرض ابن مبارک از این عبارت آن نیست که فتوت نوعی از ریاء و دورویی است بلکه مراد او نیکی بمردم و برانگیختن سرور در دلهای ایشان است، چه آنکه مردم در آن زمان در محیطی غم‌زا و آلوده به بدبختی و فقر بسر میبردند، بنابراین جوانمردان نخستین در خراسان مردمی قاری قرآن و عابد و استوار در دین و ایمان بودند. از اینجا فرق میان جوانمردی کوفه و فتوت در خراسان بخوبی آشکار میشود. در فتوت خراسان بیشتر توجه بتربیت و اصلاح فرد بود و هنوز به صورت کارهای دسته جمعی مانند فتوت کوفه و بغداد درنیامده بود از اینرو جوانمردان خراسانی به ثروتمندان دستبرد نمیزدند تا اموال آنان را بگیرند و میان فقرا پخش کنند.

معز بن انس به ابوالقاسم بن حنا به نفیس علوی به بقاء بن طباح به حسن بن شرابدار به ابوبکر بن جحیش به عمر بن رصاص به عبدالله بن عین به علی بن زعیم به عبدالجبار به امام ناصر.

سابقه جوانمردی در ایران باستان *

هرچند نسبت دادن آئین پهلوانی ایران به یعقوب و آدم ابوالبشر که شخصیت‌هایی سامی - یهودی‌اند غیرمنطقی است، ولی شگفت‌آور نیست. این از خصوصیات آئین‌ها و اسطوره‌ها است که برای دوام و بقای خود در هر دوره فکری و اجتماعی تازه، می‌کوشند رنگ محیط تازه را بپذیرند و خود را با تحولات زمان هماهنگ کنند. توجهی به آثار تاریخی فارسی و عربی قرون نخستین اسلامی این حالت جیوه‌گونه و لغزان آئین‌ها و اساطیر را اثبات می‌کند. در این آثار بسیاری از شخصیت‌های آسمانی و زمینی زردشتی رنگ و نام اسلامی گرفته‌اند. مثلاً کیومرث برابر حضرت آدم یا فرزندان او شده است. و بعضی از آثار تاریخی ایران باستان نام قبر مادر سلیمان یا تخت او را به خود گرفته است. بدین روی شگفت نیست که این ورزش باستانی در دوره اسلامی با اسطوره‌ها و شخصیت‌های نیم اسطوره‌ای - نیم تاریخی یهود و اسلام مربوط شده باشد. چنان‌چه بنیان پاره‌ای از آئین‌ها و اعتقادات شیعیان ایران را می‌توان در آئین‌ها و اعتقادات مردم باستانی ایران یافت.

افسانه‌های کهن پهلوانی که به پارسی بازمانده بر دو دسته است: یکی

افسانه‌های پهلوانی اسطوره‌ای است، مانند آنچه در اوستا، در شاهنامه فردوسی یا آثاری چون گرشاسب‌نامه بازمانده، دوم افسانه‌های جوانمردی و عیاری است که کهن‌ترین آن‌ها داستان سمک عیار است. به گمان نگارنده، برای جستجوی سابقه پهلوانی تاریخی در ایران باید به دنبال افسانه‌های مربوط به جوانمردان و عیاران رفت.

افسانه‌های عیاری و در رأس آن‌ها داستان سمک عیار، وجوه مشترک بسیاری را با سنن و آداب پهلوانی زمان ما نشان می‌دهند و مطمئناً پهلوانی در آثار دوره اسلامی و عیاری هردو منشأی واحد دارند. دلیری، پارسائی، مهر ورزیدن، بر سر قول ایستادن، شکیب بودن و به شب بیدار ماندن و مردمان را پاسبانی کردن، از خصوصیات مشترک پهلوانی و عیاری است. حتی، چه بسیار در کتاب سمک عیار، پهلوان و عیار یکی دانسته شده‌اند. مثلاً یک بار دو دلاور در جایی پهلوان خوانده می‌شوند و در جای دیگر همان دو عیار شمرده می‌شوند. در مورد دیگر، قایم عیار، در میدان نبرد، جنگ تن به تن و پهلوانی می‌کند. در جای دیگر روزافزون، که زنی عیار است، به میدان می‌رود و پهلوانی می‌کند و بارها عیاران دیگر و از جمله سمک، در میدان پهلوانی می‌کنند و پهلوان خوانده می‌شوند.

از نظر طبقاتی نیز عیاران و پهلوانان دوره اسلامی غالباً متعلق به قشر تولیدکنندگان شهری‌اند و اغلب با نام خود نام صنف خویش را نیز به همراه دارند. جالب توجه است که این کیفیت تعلق به قشر تولیدکنندگان یعنی کارگران و صاحبان پیشه شهری در میان صوفیان هم دیده می‌شود و اگر توجه کنیم که صوفیان، عیاران و پهلوانان همه از جوانمردان‌اند، شاید بتوان گفت که فتوت یا جوانمردی نهضتی بوده است متعلق به اصناف و پیشه‌وران شهری که در آن از اشراف یا روستائیان تنها گروهی انگشت شمار دیده می‌شود.

عیاران و پهلوانان هر شهر هرچند مستقل از عیاران و پهلوانان دیگر شهرها بودند ولی رابطه غیرمستقیم جوانمردی ایشان را به یکدیگر مربوط می‌کرد. ولی گاه، در یک شهر، میان جوانمردان دودستگی بود و دشمن‌خونی یکدیگر می‌شدند.

این دلاوران جوانمرد، در زندگی خود به دنبال شاه دادگرمی گشتند تا به یاری او جهان را از پلیدی آزاد سازند. همه داستان سمک عیار بر این استوار است که سمک در سپاه شاه دادگر و فرزند او همه عمر را می جنگد تا جهان را از شر فرمانروایان ستمگر آزاد کند و جالب توجه نفوذ این عیاران است در دستگاه شاه دادگر: «خورشید شاه گفت ای جوان، پیش تر آی که ما را از عیاران جدائی نیست. این شغال پیل زورپدر عیاران و جوانمردان است، من او را فرزندم».



بحث درباره خصوصیات جوانمردان، عیاران و پهلوانان پیشه ور خود بخشی است دیگر و بررسی اجتماعی کتاب سمک عیار به مقاله ای مستقل نیاز دارد. آنچه براساس این کهن ترین اثر عیاری-پهلوانی می توان گفت این است که آئین جوانمردی، و در نتیجه عیاری-پهلوانی، سنتی است اجتماعی و بسیار کهن.

شواهدی که در داستان سمک عیار وجود دارد ما را بر آن می دارد که باور کنیم اصل این اثر اسلامی نیست و مربوط به دوره قبل از اسلام و محتملاً اشکانیان است: ۱- وجود نام های غیراسلامی در سراسر کتاب، ۲- ساخت کاملاً ملوک الطوائفی جامعه، ۳- نبودن مسجد، وجود شرابخواری همگانی و بی حساب در سراسر کتاب، ۴- آغاز ذکر شاهان ایران با کیومرث و بسر رسیدن ذکر شاهان با اسکندر، ۵- با تابوت دفن کردن.

اگر آئین عیاری-پهلوانی از سوئی به آئین جوانمردان دوران اشکانی و از سوی دیگر با آئین مهرپیوند داشته باشد، باید معتقد شد که میان آئین مهر و جوانمردی پیوندی تاریخی و فکری وجود دارد. جالب توجه است که گسترش جهانی آئین مهرنیز به دوره اشکانیان می رسد و از ایران به روم می رود. بخصوص این که، بنا به روایات تاریخی، دین مهر توسط دزدان دریائی آسیای صغیر به روم راه یافت و این ما را به یاد «دزدان و ناداشتان» می افکند.

بدین روی، برپایه فرض های نگارنده، دوره اشکانی باید دوره شکل گرفتن نیروئی عظیم در شهرهای ایران باشد که مبتنی بر عقاید و قدرت عامه شهری،

یعنی جامعه تولیدکنندگان بوده و به گرد ستایش ایزد مهر به عنوان مرکز قدرت در جهان خدایان می گشته است. این نیروی عظیم نه تنها فکری و دینی بوده، بلکه به همراه خود سازمان های اجتماعی خاصی را نیز آورده بوده است که تا زمان درازی پس از اسلام نیز ادامه داشته است.

عبدالحسین زرین کوب

اهل ملامت و فتیان*

در باب فتوت تعریف جالبی که هجویری نقل می کند مأخوذست از کلام یک راهزن - نوح عیار. می گویند حمدون قصار از این عیار پرسید که جوانمردی چیست؟ نوح گفت جوانمردی تو یا جوانمردی من؟ گفت از آن هردو. جواب داد جوانمردی من آنست که قبا را کنار بگذارم، خرقة یی پیوشم و رفتاری را که مناسب آن باشد درپیش گیرم تا صوفی شوم و از شرم خلق در خدای گناه نکنم. اما جوانمردی تو آنست که خرقة را بکنار افکنی تا از توجه و اقبال خلق فریب نخوری و خلق نیز از ظاهر حال تو فریب نخورند. بدینگونه جوانمردی من عبارتست از پیروی از ظاهر شریعت و جوانمردی تو پیروی از باطن حقیقت. این نکته که وی آن را از زبان یک عیار نقل می کند تعلیم او را در باب طریق ملامت نشان می دهد. اصرار وی بر اینکه خلق را از هر حسابی خارج نگهدارد در نزد وی گه گاه به جایی می رسید که هرگونه اقدام به ارشاد و هدایت را نیز جز در هنگام ضرورت ناروا بیابد. به موجب روایت امام قشیری کسی از وی پرسید که آیا روا هست انسان با خلق سخن بگوید؟ جواب داد این وقتی رواست که وی ناچار باشد علم خویش را در باب احکام و فرایض بیان کند یا بیم آن باشد که

کسی در بدعت هلاک شود. ظاهراً در مواردی که این اندازه ضرورت در کار نمی آمد خود وی کاری به کار خلق نداشت و رد و قبولشان را هم به چیزی نمی شمرد.

باری طریقه ملامت آنگونه که حمدون قصار تعلیم یا ترویج می کرد نوعی زهد پنهانی بود — اخلاص در زهد. این اخلاص تا جایی می رفت که هیچگونه تظاهر و دعوی را اجازه نمی داد و هیچگونه انتظار و توقعی را هم تبلیغ نمی کرد از گفت و شنودی که بین و و نوح عیار رفت پیدا است که فتوت یک صوفی را وی عبارت می دانسته از طریق ملامت، یعنی طریق اخلاص که سرسلسله اهل فتوت — علی بن ابی طالب — نیز بعدها در نزد مولوی در یک حکایت معروف مثنوی مظهر و مثال اعلای آن شناخته می شد. در واقع شاید همین نکته، ارتباط بین اهل فتوت را با طریق ملامت که در نزد بعضی محققان ما غریب بنظر آمده است تا حدی روشن و موجه تواند کرد.

اخلاص در عمل که اهل ملامت مبنای طریقت خویش را بر آن می نهادند طریقه آنها را که نوعی نهضت اصلاح در تصوف و در واقع کوششی برای پیراستن تصوف از قیود و ظواهر آن بود در بین اشخاص ساده، عوام، و اهل بازار رواج خاص داد و چون فتوت — طریقه فتيان — نیز تا حدی بر اصل اخلاص در عمل و اجتناب از ریا مبتنی بود طریقه اهل ملامت تدریجاً با سنتهای اهل فتوت بهم درآمیخت و قلندران که بعدها وارث سنتهای اهل ملامت شدند مثل آنها در ترک لباس مخصوص اهل تصوف و در احتراز از هیئت و صورتی که آنها را محبوب و معبود خلائق کند اصرار کردند اما هم طریقه خود آنها و هم طریق اهل فتوت نیز اندک اندک شکل و قالب معین گرفت و لباس و هیئت و آداب و رسوم به آنها افزوده شد که در مورد آنها نیز مثل مورد صوفیه نشانی بود از رؤیت خلق و انحراف از اصل.

این انحرافها البته در همین حد نیز نماند و تدریجاً، هم طبقه اهل فتوت به یک طبقه انحطاط یافته منتهی شد و هم قلندران در انحطاط و فساد افتادند. در واقع فتوت آنگونه که بعدها معرف نوعی تصوف عامیانه شد، در ابتدا

اختصاص به تصوف نداشت و برای اکثریت جوانان عصر یک کمال مطلوب اخلاقی به شمار می آمد. این کمال مطلوب اخلاقی مخصوصاً در طبقات نزدیک به محیط شیعه که غالب مخالفان خلافت عباسیان بنحوی با آن ارتباط داشتند تدریجاً رواج یافت و آنها سیرت و شیوه زندگی علی بن ابیطالب را به استناد قول معروف لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار نمونه کامل آن شمردند. بدینگونه، مفهوم فتوت اسلامی، با مفهوم مروت عربی که ریشه جاهلی داشت تفاوتش عبارت شد از تفاوت بین کمال مطلوب حیات مدنی با کمال مطلوب زندگی بدوی. از همین رو بود که در سیرت رسول و احوال صحابه نیز که حیات آنها در مقابل زندگی اعراب بدوی تجسم زندگی شهری بود مفهوم فتوت انعکاس داشت. حتی در قرآن از ابراهیم که تمام بتهای شهر خویش را تباه کرد به «فتی» و از اصحاب کهف که شهرت پرستان را ترک کردند به فیه تعبیر شده است. پایبندی به قول و شرف در معاملات که پشتوانه اخلاقی فعالیت های بازرگانی در شهرهاست یک مبنای اخلاقی فتوت شمرده می شود و بی نیازی از مراجع قدرت که لازمه محترفه شهری و مخالف تعهد و التزام بدوی نسبت به شیخ قبیله بود نیز یک مبنای دیگر آن است و این هردو حاکی است از ارتباط مفهوم فتوت با حیات شهری.

اینکه علی بن ابیطالب پسر عم و داماد و خلیفه پیغمبر در رأس مراتب اهل فتوت قرار گرفت و او را شاه مردان خواندند نیز شاید تا حدی بدان جهت بود که در جامعه عربی مدینه و عراق وی اولین کسی بود که در باب موالی — که در آن زمان طبقات پیشه وران منسوب به آنها بود و مسلمین عرب تقریباً جز جنگ و فتح کار دیگری را مناسب شأن خویش نمی دیدند — نوعی همدلی و همدردی نشان می داد. چنانکه در دنباله واقعه قتل عمر بر دست ابولؤلؤ فیروزوی سعی کرد عبیدالله عمر را به عنوان قاتل هرمرزان تعقیب کند و در کار دین ملاحظه و محابا و مراعات را کنار بگذارد. ارتباط سلمان فارسی نیز با اهل فتوت با توجه به انتساب او به سازمانهای صنفی در مداین حاکی است از پیوند استوار بین طریقه فتوت با تشیع از یکسو و با طبقات اصناف از سوی دیگر. عبث نیست که اخوان

الصفاء، قمرمطیان، و اسمعیه هم غالباً با سازمانهای طبقات اصناف مربوط بوده‌اند و بنحوی یا آنها پیوندهای سری داشته‌اند. بعلاوه ابومسلم خراسانی که در روایات راجع به او هنوز ویرگیهای سیمای یک «جوانمرد» ایرانی را می‌توان شناخت، خلافت اموی را که نزد موالی مظهر تعدی و خشونت ناجوانمردانه بود مخصوصاً با نیروی لشکری ساقط کرد که مرکب بود از طبقات روستائیان و پیشه‌وران خراسان چنانکه اشراف عرب آنها را غالباً از روی طعنه «سراجان» می‌خواندند. بعدها چه در عراق و چه در خراسان طبقات پیشه‌ور دارای سازمان صنفی خاص بودند و در حوادث عهد نیز نقش قابل ملاحظه‌یی داشتند — حتی سردارانی مثل یعقوب لیث و احمد بن عبدالله خجستانی و عمرو لیث که با این طبقات مربوط بودند پاره‌یی سنتهای ابومسلم را همچنان حفظ کردند و غالباً مثل او خاطره فتوت ابراهیم و اصحاب کهف را می‌توان نگهدارند.

باری، فتوت در طی تاریخ و بر حسب مقتضای احوال اشکال گونه‌گون یافته است و همین نکته تحقیق در آن را دشوار می‌کند. ارتباط اهل فتوت نیز با اصناف پیشه‌وران نه از آن نوع بوده است که اصناف مختلف را از یکدیگر جدا نگهدارد بلکه بیشتر از نوع ایجاد پیوند اتصالی بوده است بین اصناف مختلف — همه اصناف. شعار اهل فتوت هم مخصوصاً بدانگونه که قدماء صوفیه تعلیم می‌کردند از بسیاری جهات یادآور شعار اهل ملامت بود. ابوجعفر — یزدانیار، در روضة المریدین باب سی و هفتم، نقل می‌کند که از صوفیی پرسیدند «فتی» کیست؟ گفت آنکس که نه در باطن وی دعوی باشد و نه در ظاهرش تصنع و ریا؛ چنانکه از آن سر که بین او و خداوند هست سینه خودش آگاه نباشد تا به خلق چه رسد؟ این گونه تعبیر از «فتی» تفاوت زیادی با آنچه صوفیه در تعریف «اهل ملامت» گفته‌اند ندارد و خود حاکی است از ارتباط و اتحاد بین مبادی آنها. می‌گویند ابوحفص نسابوری وقتی به عراق رفت آنجا در مجلسی که جنید و سایر صوفیه عراق حاضر بودند صحبت در باب فتوت پیش آمد. چون ابوحفص گفت فتوت عبارتست از انصاف دادن و انصاف ناخواستن، جنید به اصحاب

خویش گفت برخیزید، که ابوحفص بر آدم و تمام ذریه وی فزونی یافت — یعنی در فتوت. این تعریف که شیخ ملامتیان نشابور در باب فتوت بیان می کند در حقیقت تعبیر است از روش اهل ملامت که بناشان همه بر آن بود که تا یاران را بستایند و خویشان را سرزنش کنند، برای خود رنج بخواهند و برای دیگران راحت. اگر بعدها این طریقه را بعضی از اهل فتوت به عکس عمل کرده اند در واقع کار آنها نوعی تجاوز و انحراف از طریق بوده است و نمی توان پنداشت که بنای فتوت — چنانکه بعضی محققان گفته اند — بردعوی و تظاهر بوده است و بنای ملامت بر تواضع و بی ادعائی. در اینصورت ارتباط بین آنها نه فقط بعید نیست مسلم هم هست. چنانکه احمد خضرویه که قشیری و شعرانی، او را اهل فتوت شمرده اند طریقه اش نزد هجویری طریقه ملامت خوانده شده است و حمدون قصار هم که مروج طریقه ملامت در نشابور بود وقتی با نوح عیار گفت و شنود کرد موضوع گفتگویشان عبارت بود از جوانمردی — فتوت. از قدماء صوفیه شاه بن شجاع کرمانی نیز ظاهراً واسطه‌یی بود بین طریق فتوت و راه قدماء اهل ملامت. وی که به قول خواجه عبدالله انصاری از «اجله فتیان» بود و حتی «امام» و «حکیم» هم شمرده می شد مثل اهل ملامت بی تظاهر بود و عاری از ریا. نه خرقة صوفیه می پوشید نه عبای زهاد؛ مثل عامه خلق قبا می پوشید و بعضی یارانش حتی با خفتان یا با گلیم کردان بیرون می آمدند. بدینگونه، تعلیم وی نیز تا حدی مشتمل بود بر اعتراض به پشمینه پوشی. از ابوعثمان حیری هم که به وی و به ابوحفص حداد یکسان منسوب بود وقتی پرسیدند جوانمردان کیانند؟ گفت ایشان که خود را نبینند. البته این طرز فکر، مشرب اهل ملامت را با طریقه صوفیه که نفس را ندیده می انگاشتند نزدیک می کرد و رنگ خاصی به فتوت اهل حرفه می داد ولیکن در فتوت نیمه اشرافی و نیمه نظامی ناصر خلیفه که در عهد مغول در عراق و شام و مصر رواج یافت طبعاً نمی توانست چندان جایی داشته باشد.

در واقع اقدام ناصر خلیفه (وفات ۶۲۲) در ترویج و تنظیم طریقه فتوت ظاهراً بیشتر مبتنی بر فکر استفاده از نیروی «احداث» و فتیان بود و فکر تجهیز

آنها بر ضد قوای حکام و امرای مخالف. درست است که این نکته یک نوع رنگ اشرافی و رسمی هم به فتوت می داد و آن را به نظام اخلاقی «شوالری» نزدیک می کرد لیکن بهرحال همین نقشه خلیفه هم لازمه اش عبارت بود از حفظ و احیاء سنتهای قدیم فتوت — فتوت صوفیانه. این فتوت ناصری اگر با خلافت عباسی در عراق خاتمه یافت در قلمرو سلاجقه روم همچنان ادامه داشت و حاصل ادبی آن یک سلسله فتوت نامه بود — در آداب فتوت. باری فتوت، بدانگونه که ناصر خلیفه شروع کرد نوعی حزب سیاسی به شمار می آمد. پادشاهان، امراء و رجال دولت بلاد مختلف که ناصر خلیفه نفوذی در آنها داشت بدان منسوب شدند و اندک اندک چیزی از آن پدید آمد که شباهت به نظامات شوالری در اروپای قرون وسطی داشت. لاف زدن و تظاهر از لوازم احوال اینگونه فتیان بود و انحطاط مفهوم واقعی فتوت نیز از لوازم آن.

یک پدیده قابل توجه که درین هنگام از طریقه اهل فتوت جدا شد و خود در کنار تصوف توسعه و تحول جداگانه یافت عبارت بود از آداب و اخلاق مربوط به زورخانه. کمال مطلوب اخلاقی زورخانه هنوز این نشان را از جریان «فتوت» دارد که اساسش مبتنی است بر حرمت پیران و مراتب این پیران را بنام پیش کسوت، میاندار، کهنه سوار، و پهلوان رعایت می کنند چنانکه عنوان مرشد نیز هنوز از یادگار تأثیر تصوف در آن باقی است. اما آنچه مخصوصاً زورخانه را با لنگر و خانقاه پیوند می دهد ارتباط آن است با خاطره پوریای ولی — پهلوان محمود خوارزمی.

شاید از قدیمترین مآخذ در باب ارتباط بین صنعت کشتی گیری با طریقه فتوت فصل جالبی باشد که حسین کاشفی درین باب نوشته است در فتوت نامه سلطانی. تصویر زنده تری از احوال پهلوانان را در همان ایام می توان در بدایع الوقایع زین الدین محمود و اصفی یافت — مربوط به عهد سلطان حسین بایقرا. در بین کشتی گیران سلطان حسین بایقرا یک قهرمان معروف که پهلوان محمد بوسعید نام داشت در غالب «علوم و فنون» عصر دست داشت و شعر قلندرانه می گفت. خواهرزاده او که درویش محمد نام داشت و پهلوانی نامدار بود از دو سوی نسب

به خواجه عبدالله انصاری و شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌رسانید. و این هردو، در عین پهلوانی درویش و اهل فقر هم محسوب می‌شدند. امیر علیشیر در مجالس النفایس پهلوان محمد ابوسعید را به عنوان «پیشوای اهل فقر» هم می‌خواند که نشان می‌دهد بین سنتهای زورخانه و شیوه اهل فقر رابطه قدیم هست.

در هر حال در سنت زورخانه، کمال مطلوب فتوت و عرفان در وجود پوریای ولی تجسم یافت که هنوز پهلوانان به نام او سوگند یاد می‌کنند و در زورخانه‌ها هنگام اجرای کارهای شاق «یا پوریای ولی» را ورد زبان دارند. احوال این «پیر پهلوان» بیشتر در ظلمت افسانه‌ها و خرافات فرو رفته است اما همین افسانه‌ها در عین حال تصویری را که در جامعه قدیم ایرانی از کمال مطلوب یک جوانمرد صوفی داشته‌اند نشان می‌دهد. افسانه‌ها حتی نام وی را نیز در برگرفته است از آنکه نام اصلی وی بنابر مشهور محمود بوده است — پهلوان محمود خوارزمی. اما چرا پور یا خوانده شده است؟ روشن نیست و این لفظ را بعضی پور بای خوانده‌اند و گفته‌اند پدرش بای (بیگ) لقب داشت و او را بدین سبب به این نام خوانده‌اند. بعضی هم بگ یار خوانده‌اند که در آن نیز جزو اول نام می‌بایست همان لفظ بگ باشد. وجه‌های دیگر از جمله بوکیار و بریار هم درین نام گفته‌اند که قبول هر یک اشکالی دارد و درست نمی‌توان دانست که اصل لفظ چیست و اگر روایت مجالس العشاق که در موارد دیگر غالباً افسانه‌آمیزست درین مورد درست باشد از آن برمی‌آید که وی در دنبال حالت کشفی که در اثر یک زمین خوردن عمدی از دست حریفی ناهماورد برایش روی داد به این نام خوانده شد. در هر صورت آنچه در نام وی مشهورست پور یاست — پور بای ولی. اما در تذکره‌ها گاه از وی به عنوان قتالی — قتالی خوارزمی — نام برده‌اند و تناسب این تخلص با عنوان پهلوانی وی پیدا است. در خوارزم وی را محمود آتا و پهلوان آتا (نه عطا) هم می‌گفتند — که مرادف باشد با محمود بابا و پهلوان بابا، و احتمال هست که مفهوم لفظ پور یا نیز به همین معنیها باشد — یا نزدیک بدانها. مآخذ عمده احوال وی غیر از نفحات جامی و مجالس العشاق بایقرا و لطایف الطوائف صفی و خلاصه المناقب جعفر بدخشی

عبارتست از ریاض العارفین هدایت که مأخذ طریق الحقایق هم همانست و ظاهراً تردیدی که علامه قزوینی در باب مندرجات ریاض العارفین راجع به وی دارد نباید چندان درخور اعتنا تلقی شود.

بموجب روایات در ایام جوانی قدرت جسمانی وی سبب شد که بر تمام زورآوران ایران و توران غلبه جوید و در روزگار پیری قدرت روحانی که در وی بود موجب گشت که بر تمام اولیاء و زهاد عصر برتری یابد. گویند سبب آنکه به عوالم معنوی روی آورد آن بود که وی به بنگال (مجالس الشاق: جونى) رفت که پادشاه آنجا پهلوانی نام آور داشت و مقرر شد که وی با پهلوان خوارزم دست و پنجه نرم کند. این پهلوان که در مقابل پهلوان محمود خویشتن را چون قطره‌یی در پیش دریا می‌دید سخت نگران گشت. ازین رو کوشید تا شاید با تقدیم نذرو نیاز و دعا و تضرع به درگاه خداوند بر حریف غلبه یابد. مادرش حلوائی ساخت و به مسجد برد و از اهل مسجد درخواست تا از آن تناول کنند و برای وی دعا کنند. پهلوان خوارزم در مسجد بود و پیرزن که او را نمی‌شناخت ظرف حلوا را پیش وی برد و از وی درخواست تا پاره‌یی از آن صرف کند و فرزند وی را دعا کند. پهلوان پرسید سبب این نذر چیست و چه نیازت هست تا من دعا کنم. پیرزن جواب داد که من با چند تن از کسان خویش درین شهر از نعمت پادشاه بهره‌وریم و نعمت وی به سبب فرزند من است که پهلوان سلطان است اگر پهلوان خوارزم وی را بر زمین بزند وظیفه‌ی وی قطع خواهد شد و ما همه محروم خواهیم ماند.

فتوت نامه آهنگران*

در یکی از سفرهای چند سال پیش لاهور ضمن دیدار از مجموعه نسخه های خطی مرحوم محمود شیرانی، دانشمند فقید پاکستانی، به رساله ای برخوردیم که در مجموعه شماره ۴۰۷۳ قرار دارد و در فهرست نسخ خطی آنجا (قسم فنون مختلف ص ۵۶۰) نامش آمده است. چون آن را از زمره رسالاتی یافتیم که در زمینه طبقات اهل فتوت تألیف شده است انتشار آن را مفید دانستیم. پس عکس آن رساله را به مدد لطف دوست گرامی فاضل آقای محمد بشیر حسین به دست آوردم و اینک پس از چند سال که از آن روزگار می گذرد آن را درین صفحات که به نام استادی متخصص در شناخت فتوت و جوانمردی انتشار خواهد یافت به چاپ می رسانم.

متأسفانه در زمینه فنون عملی تألیفات مستقیم بسیار کم است. از زراعت و جواهرات گذشته — که چند کتاب و رساله در آن باب از تألیف قدما هست — در رشته های دیگر آثار کمی در دست است. از این رساله آهنگری هم که اینک چاپ می شود اطلاعات فنی غایب نمی شود ولی چون حاوی بعضی اصطلاحات

* از فرخنده پام (به مناسبت بزرگداشت غلامحسین یوسفی) مشهد، ۱۳۵۹.

۱. تألیف محمد بشیر حسین در سه جلد، لاهور، اداره تحقیقات پاکستان، ۱۹۶۸ — ۱۹۷۳.

فنی و آداب و رسوه آن فن است باز مفید فایده است.

می دانیم که در دوران رواج آئین فتوت عده ای از ارباب اصناف از زمره فتیان و جوانمردان بوده اند و هر صنف استاد و پیری داشته.^۲

رساله آهنگری که در اینجا چاپ می شود یکی از رسالاتی است که ناظر بر اعمال و رفتار جوانمردان در این صنف است و از حیث مطالب و مضامین شباهت زیادی دارد به فتوت نامه چیت سازان که آقای مرتضی صراف چاپ کرده است.^۳ رساله چیت سازان هم همانند این رساله بصورت سؤال و جواب است و بعضی از آیاتی که نقل کرده است همان آیاتی است که به آهنگران نیز توصیه شده است. هم نطور که در رساله چیت سازان چهار پیر شریعت (آدم، ابراهیم، موسی، محمد) و چهار پیر طریقت (جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل) و چهار پیر حقیقت (پدر، معلم، استاد، پدر عروس) و چهار پیر معرفت (عطار، حافظ، شمس تبریزی، ملای روم) گفته شده در رساله آهنگران هم چهار پیر شریعت (همان چهار پیغمبر) و چهار پیر طریقت (خواجه محمد یسومی، علی بن موسی الرضا، شاه ناصور، شیخ فرید شکر گنج) و چهار پیر حقیقت (جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل) و اما پنج پیر معرفت (شاه قاسم انوار، شمس تبریز، عطار، سعدی) و چند نیم پیر بر شمرده است، در رساله چیت سازان هم از سه «نیم پیر» یاد شده: سلمان سرتراش، نیم پیر غسال. پیر گورکن. مشابهاً دیگر هم درین دو رساله وجود دارد. مانند آنکه رساله چیت سازان به حضرت علی بن موسی الرضا نسبت داده شده است و در رساله آهنگری هم حضرت ثامن الائمه یکی از چهار پیر طریقت این صنف دانسته شده است.

این رساله نه تاریخ تألیف دارد و نه تاریخ تحریر. خط نسخه از آن قرن دوازدهم هجری است. تألیف نسخه به هر حال مربوط است به بعد از شاه قاسم انوار که وفاتش علی الظاهر در ۸۷۳ بوده است.

۲. برای تفصیل این مباحث به مقدمه محمد جعفر محبوب بر فتوت نامه سلطانی تألیف حسین واعظ

کاشفی مراجعه شود (تهران، ۱۳۵۰).

۳. رسائل جوانمردی مشتمل بر هفت فتوت نامه (تهران، ۱۳۵۲).

و این است متن رساله ای که بنام فتوت نامه آهنگران چاپ می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان که رساله آهنگری مهر داود پیغامبر علیه السلام دوازده مثل نوشته است. نداند کسی که آهنگری کند تا کلی حرام است.

سؤال - اگر ترا پرسند فرض آهنگری چیست؟

جواب - اول با وضو بودن، دوم گره بستن بر زمین نصب کند و گرد بر گرد صفحه^۴ ببندد که زخم بر چشم حواشی نشینان نرسد.

سؤال - اگر ترا پرسند برای دم نشینی چه می خوانی؟

جواب - بگویم «بسم الله الرحمن الرحيم، فتبارك الله احسن الخالقين. الحمد لله

رب العالمين».^۵

سؤال - اگر ترا پرسند دوم پوست آلو را می گیری چه می خوانی؟

جواب - «يوم ينفخ فى الصور فتأتون افواجا».

سؤال - اگر ترا پرسند وقتی که انبر را به دست می گیری چه می خوانی؟

جواب - بگو: «نار الله الموقدة التى...».

سؤال - اگر ترا پرسند وقتی که آهن را کشیده برسدان می نهی چه می خوانی؟

جواب - بگو: «واتبع ملة ابراهيم حنيفا».

سؤال - اگر ترا پرسند که فتکه به دست می گیری چه می خوانی؟

جواب - بگو: «من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون».

سؤال - اگر ترا پرسند مهر داود را چهارده کرسی می دانی؟

جواب - بگو می دانم. مهر داود بن عشان بن عار بن خضر بن قاعد بن هود بن

يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم بن آزر داود پیغامبر علیه السلام.

سؤال - اگر ترا پرسند جمله شاگردان داود پیغامبر علیه السلام چند بودند؟

جواب - بگو سیصد و هفتاد شاگردان پیغامبر مرسل بودند.

۴. اصل: صفا.

۵. اصل: العلمین.

سؤال - اگر ترا پرسند که نعل بندی که کرده است؟

جواب - بگو خواجه داود ملائی کرده است.

[سؤال - اگر ترا پرسند] شمشیرگری از که مانده است، و نعل گری از که مانده

است، و میخ گری از که مانده است، و مس گری از که مانده است، و دم گری از که

مانده است ورم دگری (؟)^۶ از که مانده است؟

جواب - بگو که کاردگری از استاد سعید خرم مانده است، و شمشیرگری از استاد

هلال مانده است ابن محمد، و فکک گری از استاد مختار مانده است، و نیرگری از استاد

خواجه محمد نریمینی مانده است، و نعل گری از استاد سبحانقلی مانده است، و

رسخت (؟) گری از استاد شمس کرمانی مانده است، و میخ گری از استاد نجم الدین چهلتنی

مانده است، و ففل گری از استاد عبدالله مانده است، و زرگری از استاد محمد عرافی

مانده است، و پیک گری از استاد ابوالقاسم مانده است.

بدان که هزار استادی که یاد کرده شده است همه از داود خلیفه الله مانده

است تا این زمان باقی تا قیامت.

باب

در بیان آگاه شدن کار

سؤال - اگر ترا پرسند که چوب را در زمین دفن کردن و دم را در زمین نشانیدن

چه باید خواند و کدام است و کدام آیت باید خواند؟

جواب - بگو قوله تعالی: «تبارک الله احسن الخالقین، الله رب العالمین».

سؤال - اگر ترا پرسند چیلان گری^۷ از که مانده است؟

جواب - بگو که از استاد یوسف مانده است.

سؤال - اگر ترا پرسند سندان برکنده نشانی چه می خوانی؟

جواب - بگو «فغوه»^۸ ثم الجحیم صلوه. ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسکوه. انه مکان لایؤمن

۶. ظاهراً رویگری (؟).

۷. همان کلمه است که در تداول عامه «چلنگر» گفته می شود.

۸. قرآن: حلوه فغلو.

بالله العظيم».

سؤال - اگر ترا پرسند که خایسک^۹ بر سندان می زنی چه می خوانی؟

جواب - بگو که قوله تعالى: «بسم الله و من الله و توكلت على الله و ما توفيقى الا بالله العلى

العظيم».

سؤال - اگر ترا پرسند که کوره را راست سازی و در کوره که آتش آری چه

می خوانی؟

جواب - بگو که آیت باید بخواندن: و هو بكل شيء عليم الذي جعل لكم من الشجر الاخضر

ناراً فاذا انتم منه توقدون».

سؤال - اگر ترا پرسند که آهن و فولاد که تاب گذاری چه می خوانی؟

جواب - بگو این آیت باید خواند: «وجعلنا من بين ايديهم سداً و من خلفهم سداً فاغشينا هم

فهم لا يبصرون».

سؤال - اگر ترا پرسند که فولاد به آتش داشتن چه باید خواند؟

جواب - بگو که این آیت باید خواند: «لا اله الا الله الواحد القهار لا اله الا الله الكريم

الستار، لا اله الا الله العزيز الجبار».

سؤال - اگر ترا پرسند دوکان راست می کنی چه می خوانی؟

جواب - بگو که این باید خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم و بالله بهم القائدون و يرجون

بهم المطبؤون».

سؤال - اگر ترا پرسند که پتکه زدن^{۱۰} چه می باید خواند؟

جواب - بگو که آیت باید خواند: «والله نور السموات والارض».

سؤال - اگر ترا پرسند که انبوره چیست و نام انبوره چیست و پای انبوره چیست؟

جواب - بر سر انبوره اهله است و مهییا، و مهییاً انبوره سهله است و پای سهله

است. باز فرمودند که سر انبوره بسم الله است، میان الله است و پای انبوره

الحمد لله.

سؤال - اگر ترا پرسند که در چرخ ریگ پستر چه باید خواند؟

۹. اصل: خایس.

۱۰. موارد دیگر «فتکه» آمده است.

[جواب] - بگو قوله تعالى: «قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقنا هذا ما وعد الرحمن وصدق

المرسلون».

سؤال - اگر ترا پرسند که در کار آهنگری چند شرایط است؟

جواب - بگو که دوازده شرایط است. اول پاک بودن، دوم طهارت بودن، و سیوم راست^{۱۱} بودن، چهارم دستگاه استادان پاک نگاه داشتن، پنجم خلاف نگوید، ششم چراغ استادان را روشن کردن، هفتم اول و آخر به ارواح استادان و پیران تکبیر گفتن، هشتم از چهار درم یک درم به راه خدای تعالی صرف کردن، نهم پنج وقت نماز گزاردن، دهم وظیفه استادان را دادن، یازدهم به روی خریدار سخن تند نگوید، دوازدهم در کار خود ثابت قدم بودن.

هر استادی که اینها و مسئله ها و شرایط ها را بداند و... (?) داود علیه السلام و روحا... (?) پیران مقدم از وی راضی و خشنود باشند و هرچه ازین کسب خورده باشد و یا پوشیده باشد ممر حلال باشد. داود خلیفه الله او را [به] خدمت درآرند.

هر استادی که ازین شرائطها و این قاعده ها نداند و شرائط بجا نیارد هرچه ازین کسب خورده و پوشیده باشد همه حرام باشد و پیش استادان و پیران مقدم فردا [ی] قیامت شرمنده برخیزد و همه لعنت بروی کنند^{۱۲} و فردا [ی] قیامت سیاه روی برخیزد. هزار زنهار زنهار فضولی نکند و در خواندن و نگاه داشتن تقصیر نکند. غرض نصیحت کردم و رفتم.

بیت

مراد ما نصیحت بود گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم

سؤال - اگر ترا پرسند که مجموعه پیران چندست؟

جواب - بگو که جمله بیست و دو پیران است.

[سؤال اگر ترا پرسند] کدام کدام است؟

۱۱. اصل: رست.

۱۲. اصل: کند.

جواب - بگو که اول چهارپیر شریعت است: اول حضرت آدم صلی الله دوم پیر حضرت نوح نبی الله، سیوم حضرت ابراهیم خلیل الله چهارم حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم.

دیگر چهارپیر طریقت است: اول پیر ترکستان خواجه محمد یسومی، دوم پیر خراسان شاه علی موسی رضا، سیوم پیر کوهستان شاه ناصور، و چهارم پیر هندوستان شیخ فرید شکر گنج.

دیگر چهارپیر حقیقت: اول پیر جبرائیل، دوم پیر میکائیل، سیوم پیر اسرافیل، چهارم پیر عزرائیل.

دیگر پنج پیر معرفت است: اول پیر شاه قاسم انوار، دوم پیر ملائی سوم شمس تبریز، چهارم پیر شیخ عطار، پنجم پیر شیخ سعدی.

... (ناخوانا) پیر دیگر است. نیم پیر پدر، و یک پیر پدر کلان، دوم معلم سید پیر استاد (مغشوش است)، نیم پیر پدر عروس، نیم پیر سرتراش، و نیم پیر صاحب.

تکبیرنشینی و نان شکنی روا نباشد. اگر تکبیر گوید روا باشد، برحمتک یا ارحم الراحمین.

تمت تمام شد

صبح ابراهیم سعید الشیخلی

اصناف و فتوت*

فتوت در اصل مفهومی است مربوط به خلق و خوی، و مقصود خصایلی است که در سرزمینهای، عرب پیش از اسلام از جوانمردان انتظار داشتند که به آنها متجلی باشند، بارزترین این خصایل کرم و شجاعت است. فتوت در اسلام تاریخی خاص دارد و «خصلتی از خصایل دین و صفتی کامل کننده برای عرفا به شمار آمده، و پیمانی است میان مراد و مرید در تمسک به قانون دین قویم و عمل بر طبق قسطاس مستقیم».

فتوت در اسلام مسلکی است اخلاقی که به تهذیب اخلاق و استوار گردانیدن برادری میان مردم و فراخواندن به فضایل و شجاعت و دوری از رذایل و جبن می انجامد.

فتوت در صدر اسلام و عصر اموی و قسمتی از عصر عباسی مسلکی فردی بود که برخی از افراد در آن گام می زدند و آثار آن در رفتار آنان جلوه گر بود، در این دوره سازمان و تشکیلاتی اجتماعی برای اهل فتوت ملاحظه نشده است. بعدها، فتوت به تصوف پیوست و به تمام معنی مرادف با ایثار گردید و به صورت مفهومی اساساً اخلاقی نزد آنها درآمد. هنگام ظهور تصوف، همراه با

فضیلت تقوی مجموعه‌ای از فضایل مقتبس از فتوت‌مانند: ایثار، دوری از مردم‌آزاری، ترک شکایت، رها کردن جاه و مقام، مجاهده با نفس، چشم‌پوشی از لغزش دیگران و معانی دیگر تصوف در آن پیدا شد، و بدین ترتیب فتوت، مذهبی از مذاهب تصوف گردید.

از سوی دیگر، فتوت میان دنیادوستان و مشتاقان لهو و لذت نیز منتشر شد. در آغاز قرن دوم هجری، گروهی از اهل فتوت را می‌بینیم که برای لهو و غنا و شراب گرد هم می‌آیند، در پایان همین قرن، فتوت بتدریج مورد اقبال گروهی معروف به شاطران و عیاران قرار می‌گیرد که فعالیت آنها برای نخستین بار در هنگام محاصره بغداد (سال ۱۹۶ - ۱۹۷ هـ / ۸۱۱ - ۸۱۲ م) از طرف لشکری که مأمون گسیل داشته بود ظاهر گردید؛ و بار دیگر در محاصره بغداد (به سال ۲۵۱ هـ / ۸۶۵ م) به صورت گروههای بزرگ مسلح آشکار شد. این فعالیتها تقریباً تا سقوط بغداد پیوسته ادامه داشت. به نظر می‌رسد که جنبش آنها در جهت مقابله با حکام و توانگران بوده و انگیزه آنان در تمایل به افراط کاری، وضع اقتصادی آنها بود که میل به انتقام جویی از متنعمان را در آنان برمی‌انگیخت.

صرف نظر از تشکیلات نظامی عیاران که شامل عریفان و نقیبان و امیران می‌گردید، آنچه در اینجا به ما مربوط می‌گردد تشکیلات و سازمانهای شهری آنهاست، آنها شیخ یا استادی داشتند که بالاترین مرتبه در تشکیلات آنها بود، و رئیس، که بر گروهی از فتیان (جوانمردان) که به منزله شاگرد بودند، ریاست می‌کرد و به آنان اعمال عیاری و شاطری می‌آموخت، و بنابر گفته ابن جوزی «در هر محله پیشوایی (متقدم) داشتند».

عیاران برای پیوستن افراد به تشکیلاتشان شیوه‌هایی خاص داشتند. میان این تشکیلات و تشکیلات اصناف تشابهی می‌یابیم، بویره اینکه بسیاری از پیشه‌وران و کسبه به این جنبش پیوستند. در تشکیلات آنها چیزهایی وجود دارد که دلالت بر ارتباط آنها با فتوت نیز می‌کند: آنها خود را جوانمردان (فتیان) می‌نامیدند، «پس عیار در او فتوت هست و مروّت دارد»، و عیاران «سراویل» فتوت می‌پوشیدند؛ اما آنها فتوت را به عنوان وسیله‌ای جهت اقدام به

بیهوده کاری و راهزنی و غارت پیش گرفتند که آثار سوء اجتماعی به دنبال داشت به طوری که خلافت عباسی، فتوت را خطری برای جامعه می دانست خصوصاً آنکه آنان به گروههایی متخاصم تقسیم شده بودند.

وضع بر این منوال بود تا خلیفه الناصر لدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲ هـ / ۱۱۸۰ - ۱۲۲۵ م) روی کار آمد و به فتوت توجه نمود، و پس از آنکه شیخ عبدالجبار بن صالح بغدادی زاهد (در سال ۵۷۸ هـ / ۱۱۸۲ م) جابۀ فتوت بر او پوشاند به اصلاح و سر و سامان بخشیدن به آن پرداخت و این تشکیلات را به دولت ملحق کرد و آن را زیر نظر خود گرفت ولی به این نیز بسنده نکرد و تصمیم گرفت که آن را در سراسر ممالک اسلامی منتشر سازد، پس با امرا و پادشاهان مکاتبه کرد و از آنها خواست که به فتوت پیوندند؛ بدین ترتیب این مسلک بین بسیاری از مردم «در شرق و غرب عالم» منتشر گردید.

علل و اسبابی که خلیفه الناصر را به تنظیم مسلک فتوت واداشت مورد اختلاف است: ابن خلدون معتقد است که هدف الناصر از توجه به فتوت لُهو و لعب بود و آن را از موجبات انحطاط خلافت عباسی و مقدمه ای بر سقوط آن می شمارد؛ ولی «تشنر» این تعلیل را به دلیل فعالیت سیاسی الناصر در مدت خلافتش که چهل و پنج سال به طول انجامید مردود می داند و عقیده دارد که نخستین هدف الناصر اعاده نظام قدرت دینی خلافت بود و نیز معتقد است که الناصر با مرکزیت دادن به فتوت در شخص خود و انتشار آن در میان امرای جهان اسلامی قصد داشت نیرویی ایجاد کند که در مواقع ضروری، کمبود نیروی نظامی او را جبران نماید. «بول فیتک» معتقد است که هدف الناصر از تنظیم فتوت هدفی سیاسی بود، او برای برپا داشتن جهاد و جنگ با صلیبیان کوشید تا تشکیلات فتوت را اعاده و بازسازی کند؛ ولی «سالنجر» عقیده دارد که هدف الناصر از نظارت و اشرافش بر فتوت، ضرورت مراقبت و کنترل چند اتحادیه ای بود که قبل از خلافت او آشوبها و شورشهایی در بغداد برانگیختند که سالها ادامه یافت و مردم را به هراس انداخت (مقصود او از آنها عیاران است). مرحوم مصطفی جواد عقیده داشت که هدف الناصر از عنایت به فتوت این بود که

می خواست جوانی امت اسلام را تجدید کند و در داخل و خارج بدان وحدت بخشد و بغداد را مرکز سیاسی جهان گرداند. بهرحال، این عوامل را که همه با هم و یا برخی از آنها موجب توجه الناصر لدین الله به فتوت گردید ذکر کردم.

فتوت پس از وفات الناصر ادامه یافت به طوری که خلفایی هم که بعد از او آمدند به آن عنایت داشتند و خلیفه المستنصر «سراویل فتوت پوشید» و این امر تا روزگار خلیفه المستعصم همچنان وجود داشت، و سقوط خلافت عباسی (۶۵۶ هـ / ۱۲۵۸ م) عامل رکود امر فتوت خصوصاً در عراق بود.

فتوت با مجموعه ای از آیینها و سنتها ممتاز گردید، امام علی (ع) در نفوس جوانمردان (فتیان) دارای حرمتی خاص بود و بنابر حدیث مأثور «لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی»^۱، مثل اعلای فتوت به شمار می آمد. فتیان کوشیده اند که منشأ فتوت را به انبیا و رسولان باز گردانند، فتوت، بنابر اعتقاد آنان، پیوسته با پیامبران و صدیقان همراه بوده تا به پیامبر ما (ص) رسیده، او جوانمردترین جوانمردان (افتی الفتیان) است، فتوت از پیامبر (ص) به علی (ع)، و از او به سلمان فارسی منتقل گردیده و سپس این انتقال ادامه یافته تا به خلیفه الناصر لدین الله رسیده است. اهل فتوت درصدد برآمده اند که دقیقاً همانگونه که اهل اصناف عمل کرده اند سلسله نسبی برای فتوت خود ایجاد کنند.

فتوت سلسله مراتبی مانند آنچه در تشکیلات اهل اصناف نیز موجود است داشت، در اینجا، «شیخ» پیشرو (مقدم)، مهتر (کبیر)، پیشوا (زعیم)، رهبر (قائد)، پدر (اب)، یا سر گروه (رأس الحزب) نامیده می شد، نظر او مطاع بود، و با بیان فضایل و شرف و بزرگی فتوت، فتیان را پند و اندرز می داد؛ راستگویی، امانتداری، انجام فرایض، دوری از محرّمات، وفای عهد، چشم پوشی از ستمگر،

۱. ضبط مشهور و درست این حدیث از نظر شیعه این است: «لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار». بنابر روایت صاحب «فردوس المجاهدین» این لقب یعنی «لا فتی الا علی» پس از مبارزه دلیرانه حضرت در جنگ احد به آن حضرت داده شد و بنابر نقل «محاضرة الاوائل و مسامرة الاواخر» (ص ۶۹) بعد از آن، هنگامی که وصایت حضرت رسول اکرم (ص) و وراثت شمشیر معروف به ذوالفقار، علی علیه السلام را مسلم شد نیکان علوی جمله «لا سیف الا ذوالفقار» را نیز بدان افزود.

شکيبایی بر آزار، و نيکی کردن از شرايط شيوخ فتوت بود؛ و هر مهتر، گروهی شاگرد داشت.

از مراتب اهل فتوت، رتبه «نقيب» است که پيشوای گروه (زعيم، شيخ) او را بدین سمت می گمارد، او رابط میان فتيان، سخنگوی گروه و کسی است که در راه خير و صلاح آنان می کوشد و آنها را تشويق می کند که به فتوت تمسک جویند، و به همان صورتی که در اصناف وجود دارد به اجرای عمل «شد» (کمر بستن) می پردازد.

اما «رفيق» نامی است «برای همه وابستگان به یک انجمن (بيت)، که افراد هم گروه یکدیگر را بدان می خوانند»، رفیق نسبت به مهتر خود، که بر دست او فتوت یافته و بدو منسوب است، به منزله فرزند می باشد و بر اوست که از مهتر فرمانبرداری کند، با او مخالفت نرزد، و نیازها و خواستهای او را برآورد. هم گروهها نیز باید از لحاظ مادی و معنوی به یکدیگریاری کنند.

پیوستن به گروه اهل فتوت بر طبق روشی خاص انجام می پذیرفت و از مهمترین اصول آن «عهد» و «شد» بود. پیش از آنکه نقيب به اجرای آیین «شد» پردازد، «مشدود» می بایست حلوائی پزند و آن را میان هم گروههایش بخش کند. نقيب آیین «شد» را در حضور گروه و با درود و سلام به گروه و کسب اجازه از مهتر (شيخ) گروه آغاز می کند: خدای تعالی را سپاس می گزارد، پیامبر (ص) را می ستاید، خلیفه وقت را دعا می کند، سپس آیاتی از قرآن کریم و اخباری از پیامبر (ص) می خواند، آنگاه به بیان فضیلت فتوت می پردازد و پیوستن به آن را ترغیب می کند و جوانمرد (فتی) را به انجام نیکیها و بزرگواریها و دوری جستن از زشتیها و نارواها فرمان می دهد. نقيب پس از آن، و پس از موافقت با ورود شخص به عنوان رفیق در سلک فتوت، به بستن کمر او، با چیزی که آن را باید بست، می پردازد. آنگاه جوانمرد «جام جوانمردی» را که معمولاً حاوی آب و نمک است می آشامد و نوشیدن معمولاً با خطبه نقيب آغاز می شود.

پس از عمل «شد»، عمل «تکمیل» فرا می رسد و آن اعطاء «سراویل»

(شلوار، زیرخامه) فتوت یا ابزار جنگ به شخص است، که «خرتبرتی» آن را «تکفیه» می نامد. شخص پس از آن، عضو جامعه فتیان می گردد.

پوشیدن «سراویل» و نوشیدن «جام جوانمردی» از سنتهای متداول میان جوانمردان بود. خلیفه الناصر خود سراویل پوشید و هر یک از امیران و شاهان نیز که به فتوت پیوست آن را پوشید.

آیینهای پیوستن به گروه فتیان تا حد بسیاری شبیه آیینهای پیوستن به اصناف است و این تشابه در دو تشکیلات، نشانگر تأثیر متقابل میان آنهاست، حتی اصناف عربی اسلامی، به احتمال قوی از قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) روشهای اخلاقی و آیینهای گروههای فتیان را اخذ کردند و پیشه‌وران و صاحبان حرف به سازمانهای فتوت پیوستند. فتوت متقلبان و نیرنگبازان در انواع حرفه‌ها، فتوتی ناقص شمرده می شد و فتوت کسانی که به کارها و مشاغل پست اشتغال داشتند نیز ناقص محسوب می گردید. یکی از چیزهایی که پیوستن اهل اصناف را به گروههای فتوت تأیید می کند این است که نقیب در هنگام آیین «شد» فتوت، «به ذکر همه مشایخ و استادان و معلمان اهل حرف و صنایع» می پردازد و برای آنان طلب رحمت می کند. «فون هامر» و «ثورینگ» معتقدند که فتوت با اریستوکراسی در روزگار خلفای عباسی آغاز کرد، سپس میان طبقات ملل اسلامی قرون وسطی، در مجامع پیشه‌وران و صنعتگران، منتشر گردید. «تشر» آن را با این سخن خود تأیید می کند: «فتوت بتدریج از میان محافل عالی روی به زوال نهاد و در محیط طبقه متوسط، در مجامع پیشه‌وران و صنعتگران، باقی ماند و سپس در محیط صناعات شکوفایی تازه‌ای یافت».

ابن بطوطه در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) انجمنهای «اخیه و فتیان» را چنان وصف می کند که وابستگی اصناف به فتوت برای ما تأیید می گردد. او می نویسد: میان اخیه مردی است که «جوانان عزب و مردان مجرد هم شغل او و دیگران نزد او گرد می آیند و او را برخود مقدم می دارند، و این نیز همان فتوت است»، اجتماع آنان معمولاً در زاویه‌ای که برای آنها ساخته شده تشکیل می گردد، در این زاویه فرشها و چراغها و اثاثیه و لوازم مورد نیاز وجود

دارد، هریک از آنان روزها برای خدمت به یاران خود به کسب روزی می‌پردازد و آنچه به دست می‌آورند بعد از عصر به مهترشان تقدیم می‌دارند، پس با آن میوه و غذا و آنچه مورد نیاز زایه باشد می‌خرند، هرگاه مسافری وارد شهر شود او را نزد خود منزل می‌دهند و تا زمانی که نزد آنان اقامت دارد او را اطعام و پذیرایی می‌کنند. چه بسا گروههای فتیان بر سر پذیرایی از مسافرانی که از شهر آنها می‌گذشتند با یکدیگر به نزاع می‌پرداختند، هر گروه علاقه داشت که در خدمتگزاری به غریبان پیش دستی کند. جوانمردان اخیه نیز در مناسبتها و اعیاد شرکت می‌جستند، به طوری که «افراد هر حرفه»، همچنانکه میان اصناف معمول بود، دسته‌ای خاص خود راه می‌انداختند.

از اینجا می‌توان گفت که اصناف عربی اسلامی، روشها و آیینهای فتوت را اخذ کرد و آثار آن تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، که اصناف پیشه‌وری در جامعه عربی اسلامی از هم پاشیده و نقش مثبت خود را در سازمان بخشیدن به صنعتگران و ارشاد آنان در زمینه‌های گوناگون کار و فعالیت از دست داد، آشکار بود.

سید صادق گوهرین

مکتب فتیان^{*}

فتوت و جوانمردی، مکتبی خاص و مانند تصوّف دارای شرایط و مراتب و آدابی بوده است که جوانمردان زمان، سخت بدان مقید و پابند بوده‌اند. فتیان همانند صوفیان، شرایط و اصول و فروع و مقامات و مراحل داشته‌اند که تحقیق در آن خود مطلبی بسیار جالب است و شاید بر چندین مجلد بالغ شود. اگر بگوئیم فتوت نوعی از تصوّف و عملی است که شامل طبقات پایین اجتماع می‌شده؛ شاید چندان غلّوی نباشد و در این باره مبالغه‌ای نشده باشد. به همین جهت کلمه فتوت در مسلک تصوّف اهمیتی بسزا دارد و در تعریف آن گفته‌اند جوانمردی، پاکبازی است؛ جوانمردی، بت شکنی است و هیچ بتی بالاتر از بت نفس نیست. یا گفته‌اند فتوت، جوانمردی و آزاد زیستن است. خدایت آزاد آفرید، آزاد باش. از این جهت است که آن را یکی از شرایط سلوک و پیشه انبیاء و اولیاء دانسته‌اند و در باره اش کتب و رسالات فراوان نوشته‌اند.

در عهد مولانا فتوت و جوانمردی و مکتب فتیان رونقی بسزا داشت و در اجتماعات آن روزگار، خاصه در آسیای صغیر، از نفوذی فوق العاده برخوردار بود. خلفا یا پیشوایان فتیان در طبقات پائین اجتماع آن روزگار بسیار موثر بودند و

در فتوت خانه های خود به تربیت جماعات بسیاری اشتغال داشتند. اغلب بزرگان شهرها نیز از جمله فتیان بودند و در زمره اخوان به شمار می آمدند، مانند حسام الدین چلبی معروف به اخی ترک که خود و پدرش از اکابر این طایفه بودند و در شهر قونیه به فتوت و جوانمردی شهرتی بسزا داشتند. به شرحی که در احوال حسام الدین باید دید، وی از فتوت به تصوف گرایید و به خدمت مولانا پیوست و از جمله مریدان خاص او گردید. شش دفتر مثنوی معنوی به خواهش حسام الدین به ظهور پیوست. در شرح احوال مولانا، خاصه در رساله سپهسالار فریدون و در مناقب العارفین به حکایات فراوانی برمی خوریم که دلیل بر نفوذ فوق العاده فتوت در عهد مولانا، خاصه در بلاد آسیای صغیر است. از این جهت است که در مثنوی، اهل فتوت در شمار اهل معنایند و همنشینی و مصاحبت با آنان توصیه شده است. فتوت اصولاً از لوازم سلوک به شمار رفته است، چه سالک تا در بذل وجود جوانمرد نباشد، نمی تواند از مراحل صعب سلوک بگذرد. لازمه فتوت سالک از خود گذشتگی و بذل وجود و ایثار است و جوانمرد کسی است که عوامل نفسانی را ترک گوید، خاصه بخل و کبر را؛ و در بذل مال و جان در راه خلق مضایقه نداشته باشد و در بخشش و سخاوت، سخت پاکباز باشد.

همنشین اهل معنی باش تا	هم عطایابی و هم باشی فتا
جان بی معنی درین تن بی خلاف	هست همچون تیغ چوبین در غلاف
	(مولانا)

★

پاک می باز نباشد مزد جو	آن چنان که پاک می گردد زهو
می دهد حق هستیش بی علتی	می سپارد باز بی علت فتی
که فتوت دادن بی علت است	پاکبازی خارج از هر ملت است
زانکه ملت فضل جوید یا خلاص	پاکبازانند قربانان خاص
نی خدا را امتحانی می کنند	نی در سود و زیانی می زنند
	(مولانا)

واژه‌نامه

فارسی به فرانسه

L'Eau de la Vie	آب حیات
Les infirmités	آفات
Le jaune rougeatre	آل (نوعی رنگ)
Diplome de «maîtrise»	اجازه
L'Unique	احد
Le meilleur des créateurs	احسن الخالقین
Béni soit Dieu le meilleur des créateurs	تبارک الله احسن الخالقین
La chaîne de transmission	احفاد
L'acte de prendre	اخذ
Les mœurs divines	اخلاق الله
Les frères au coeur pur	اخوان الصفا
Fraternité	اخوت
La prestation du serment	ادای سوگند
Le maître	استاد
Fils d'or	استبرق (رنگ زرد طلایی)
Se convertir	استغفار

La rectitude, La constance	استقامت
Se tenir droit et ferme	استقامت (کردن)
Les compagnons de la vigilance	اصحاب تقوی
La postérité	اعقاب (نسل)
Les profanes	اغبار
Louange à Dieu	الحمد لله
Dieu le Sublime	الله العلی
Dieu très Haut	الله تعالی
Le dépôt confié	امانت
La communauté	امت
L'Emir des croyants	امیرالمؤمنین
L'homme accompli	انسان کامل
Les piliers de la tente cosmique	اوتاد
Les amis de dieu	اولیاء الله (دوستان حق)
Les peuples du livre	اهل الكتاب
Les hommes de Dieu	اهل الله
Les ésotéristes	اهل حقیقت
L'élite spirituelle	اهل خواص
Les hommes de la pratique exotérique	اهل صورت
Combattants	اهل غزا (مجاهدان)
Le compagnon-chevalier	اهل مروت
La prodigalité des biens	اثار مال
Foi	ایمان
La forme interieure, ésotérique	باطن
Inventeur	بذیع
Inventeur de cieux et de la terre	بذیع السموات والارض
Château-fort	برج
Bénédiction	برکت
Au nom de Dieu le Miséricordieu, le très Miséricordieu	بسم الله الرحمن الرحيم

La pérennisation	بها
Intact, Vierge	بکر
La maturité	بلوغ
Ligature	بند
Le creuset	بوته
La maison, La famille	بیت
Le père spirituel	پیر
Maître du compagnonnage par l'épée	پیر مبنی
Maître du compagnonnage par participation à la coupe	پیر شری
Le maître du compagnonnage par la parole donnée	پیر قولی
Le guide	پیش کسوت
Déification	نال
L'herméneutique symbolique	تاویل
Commentaire mystique du Qorân	تاویلات
L'assistance divine	تاوید
Substitution	تبدیل
La prodigalité des biens	تبدیر مال، اثمار
Se separer du monde	تجرید
Les épiphanies	تجلیات
Purification de l'âme	تزکیه نفس
L'acte d'intellection	تفکر عقلی
Défaillance	تقصیر
La vigilance	تنوی
Magnification de Dieu	تکبیر
Rendre parfait	تکمیل
L'étroitesse d'esprit	تنگ حوصله

Modestie, Humilité	تواضع
Conversion-Retournement interieur (metanoia Gr.) La repentance	توبه
Le repentir sincère	توبه نصوح
Le viatique	توشه راه
L'abandon confiant	توکل
Profanation	توهین به مقدسات
L'aïeul spirituel	جدّ
L'épreuve	جفا
Le chevalier de l'âme	جوانمرد
Le combat mineur (combat extérieur)	جهاد اصغر
Le combat majeur (combat intérieur)	جهاد اکبر
La fournaise	جهنم
Le support	حامل
Vénération	حرمت
Le groupe, La fraction	حزب
La Vérité spirituelle	حقیقت
La gnose personnellement réalisée	
La vérité spirituelle personnellement réalisée	
La sagesse philosophique	حکمت
Certitude par la réalisation personnelle	حق الیقین
La Vraie Réalité de la condition humaine	حقیقت انسانی
La vérité de sa vérité	حقیقت حق
Le sage	حکیم
Licite	حلال
La mansuétude, La longanimité	حلم
Vivant	حی

Le sceau	خاتم
Les intimes de Dieu	خاصان ایزد
La loge	خانقاه
Le sceau de la maîtrise	ختم اسنادی
Que Dieu benisse le travail	خدا برکت به کسب دهد
Le manteau	خرقه
Le manteau de plain droit	خرقه بحق
Le manteau de dévotion	خرقه تبرک
Le manteau de bénédiction	
Le prône	خطبه
L'amitié divine	خلت (خلیل)
La retraite	خلوت
La pauvreté mystique	خلوت‌خانه فقر، فقر
La modestie mystique	
Bien constitué	خوب صورت
Maître de soi même	خویشتن‌دار
Valide, Authentique	درست
Le portail de la mort	دروازه مرگ
L'Appel	دعوت
La convocation divine	دعوت (بدمفهوم اسماعیلی)
La maison de l'appel de la predication	دعوت‌نامه
Le transfuge	دکش
L'atome	ذره
La memoration ou la mention de Dieu	ذکر خدا
La virilité	ذکوریت
Marchant sur la voie droite	راشد

Le Seigneur	رب
L'opuscule, L'épître	رساله
Etre sauvé	رستگار شدن
L'agrément	رضا
Le Compagnon	رفیق
L'acte de jeter	رمی
Le jour de la résurrection	روز قیامت
Le moine	رهبان
Le pèlerin	زائر
L'ermite	زاهد گوشه گیر
Le chef, Le garant, Le repondant	زعیم (سرور)
L'ascétisme	زهد، ورع
Pèlerin spirituel	سالک
Les pèlerins de la Verité	سالکان حقیقت
La g�n�rosit�, lib�ralit�, munificence	سخاوت، سخا
La g�n�rosit� sans calcul	سخاوت بی منت
L'all�geance	سرسپردگی
La qui�tude	سکینه
L'indulgence, La bont� bienveillant	سماحت
Epitaphe	سنگ قبر
La n�gligence	سهو
Itinerant	سیاح
C�ourage	شجاعت
La g�n�alogie spirituelle, Le lignage spirituel	شجره
L'acte de nouer, La ceinture	شد
Le vin du monde spirituel c�leste	شراب ملکوت
L'acte de boire	شرب

Dignité	شرف
La loi, La religion positive	شریعت
La loi religieuse, La religion littérale	
La sollicitude	شفقت
Témoigner de la sollicitude	شفقت داشتن
La reconnaissance	شکر
Le Shaykh de dévotion	شیخ تبرک
Le Shaykh d'imitation	شیخ تخلق
(celui que l'on prend pour modèle)	
Le Shaykh d'engagement	شیخ تمسک
Les persévérants	صابرین
Compagnon, Ami, Maître	صاحب
Le compagnon de la filiation régulière	صاحب اسناد
L'homme du coeur	صاحب دل
L'ami de Dieu, Amitié divine	صاحب ولایت
Les justes	صادقین
La patience dans l'épreuve	صبر در محنت
Longamine	صبور (منحمل، شکیا)
Compagnie, Compagnonnage	صحبت
La loyauté, La sincérité	(صدق در بیان حق گوئی)
Véracité, La sincérité des propos	صداقت در گفتار
Véridique	صدیق (راستگو)
La pureté	صفا
Les qualifications divines	صفات الهی
Les qualifications sataniques	صفات شیطانی
Impénétrable	صمد
La trompette de la Resurrection	صور اسرافیل
Les immaculés	طاهرین
La compagnie	طایفه

Ordre mystique, La voie mystique	طریقت
Agapes	طعام
Aspirants	طلاب
La quiétude de l'âme	طمأنینه
La pureté	طهارت
La forme extérieure, exotérique	ظاهر
Le dévôt	عابد
Le monde au sens vrai	عالم حقیقت
Le monde de l'animalité	عالم حیوانی
Le monde visible	عالم صورت
Service de Dieu, Le service divin	عبادت خدا، عبادت
La dévotion	عبودیت
L'équité, La justice	عدالت
Les égaux	عادلان
Le trône sublime	عرش اعلی
Impéccabilité	عصمت (معصوم)
La chasteté	عفت
La miséricorde, Le pardon	عفو
La connaissance	علم
La science des lettres, L'algèbre philosophique	علم الحروف
Certitude théorique	علم البقین
Les sages initiés	علماء ربانی
Action valeureuse	عمل پسندیده
Certitude du témoin oculaire	عین البقین
L'Essence même	عین ذات
L'ablution sexuelle	غسل جنابت
Illicite	غیر مجاز

غیرمخلوق

Incréé

فاسقان

Les impies

فتوت‌خانه

La commanderie

فراش

Le serviteur, Le chambellan

فضیلت

La precellence

فطرت

Nature originelle,

La nature humaine initiale

فطرت انسانی

La nature humaine foncière

La nature initial de l'homme

Restituée en sa pureté

فنا

L'annihilation

قاضی الحاجات

Juge des besoins

قالب

La matrice

قانتین

Les assidus à La prière

قبله

L'axe d'orientation de la prière

قدح

La coupe

قدوس

Très saint

قصاص

La justice compensatrice

La compensation d'un mal par un autre mal

قطب

Le pôle

قیوم

Eternel

کافران

Les incroyants, Les incrédules

کبیر

Le grand, L'aîné, Le doyen

کرم

La noblesse de cœur

کریم

Généreux

کسوت پیر

Le vetement du maître

کعبه

La maison de Dieu

کلام حق

La parole de Dieu

La perfection

کمال

Les aînés

گذشتگان

Faute

گناه، عیب

Egaré

گناهکار (مذنب) - گمراه

En oeuvrant pour Dieu et en Dieu

لله وفى الله

La Nuit de Destin

ليلة القدر

Le refuge

ماوى

Le combat spirituel

مجاهدت

L'accord, La communion, La comprésence

محاضرات

L'amour

محبت

Les hommes de désire

محبان، عاشقان

Le sanctuaire orientant la prière

محراب

Le rituel d'initiation

مراسم پذیرش و آشنائی با رموز جرگه

Le renégat

مرتد

Le guide spirituel, Le guidant

مرشد

Courtoisie

مروت

La perception visionnaire

مشاهدات روحی

Etre adoré

معبود

L'objet de la quête

مطلوب

Assomption céleste

معراج

La connaissance, La gnose

معرفت

Le sens vrai

معنى حقیقی

Le sens métaphorique

معنى مجازى

L'exorde

مقدمه، سرآغاز

Les archanges

ملائکة

Le Souverain glorieux

ملك جلیل

L'Ange porteur de la Révélation

ملك حامل وحى

Dimension transhistorique

ملکوت

Entretien confidentiel, Entretien secret	مناجات
Le pupitre, La chaire	منبر
Prodigalité	مواصات
L'amitié	مهر
Philoxénie	مهمان‌نوازی و ضیافت (ابراهیم)
La prophétie	نبوت
La mission prophétique	نبوت، صاحب نبوت
Fermeté du coeur, Intrépidité	نجدت
L'ascendance, La parenté	نسبت
Le secours vient de Dieu et la victoire est proche	نصر من الله وفتح قریب
Etre de bon conseil, Savoir exhorter	نصیحت
Le point initial	نقطه اول
Le prévôt	نقیب
Le nomade	نقیل
Ni avec modestie ni avec orgueil	نه بسر نه بی‌پای
Le renoncement à soi-même	نیستی از منیت
L'ablution (les ablutions) L'ablution canonique	وضو
La fidélité à tenir engagement	وفا
Rester sur la réserve, Faire halte	وقف
Le délégué, Le suppléant	وکیل
Dilection divine Amitié divine Amitié protectrice	ولایت
Sainteté	ولایت
Donation	هبه، هبه
La voie du salut	هدایت
L'apparence extérieure	هستی صورت
Concentration intérieure	همت
L'ambition profane	هوای نفس